



سطح

تكملة كتاب
 بعد تاريخ
 ٩٧١٢
 ٩٤٨١
 تاريخ مخصوص

١٤٧٧
 ١٤٧٧

منظومات
 الشهادة رزق رضا
 حضرت خاتم الاعيان عليهما السلام
 والثناء باكمالها
 طبع كاخ و در كاخ
 اصناف از بصره
 نويس و طبع در
 مستطاب

٦
 ٨٢
 ٧٨١١٨٧
 في شهر
 ١٢٤٨

(٢)

هَذَا كُتِبَ بِطَائِفَةِ الشَّاهِدَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمداً لجلال بلاءه لاؤلياً به وشكراً لجلالته من برحومته
في فناءه وتبليها للحكم فضائه ورضاه بما قدده حملاً ولا رأياً
لامضائه فطوبى ثم طوبى لمن اختار بقاءه في مناهه وتبعه
في سقائه صبراً جديلاً في بلاءه وسئل في غنايه
وعزاً شاملاً في ذله تحت لوآئه لآمره من اجساد من بشر
نفسه ابتغاء وجهه ومرضاه من اذنه بوضاه من غير شانه
كره منه واكرامه من ربه اذ يابى غناؤه عن اجساد بلاءه
وعز اجساد باكرامه واجبار وقد حكم بطلان العفو ونقض
العفو لو وصفت بكره او اكرام بغير عهده وعبد من اكرامه
عبد اظلم العبد في حان الدنيا اسرى بعبد شوقاً من عبده فهو

المصطفى

٢٣١

المصطفى المختار بين خلقه دون خلقه قال صلوة كل الصلوة
عليه وآله المصطفى في البأساء والضراء المبلى في باب الأعداء
المختارين لجميع ضرر وبلاءه وأنواع الآفات المشافين اليها
شوقاً لظمان الماء بحيث لم يدعوا الرضا ودفعها بدعاه
وهو القرب مجباً للدعاء من عصاة فكيف من هو مولاه بالذلة
وناح عليهم الوحوش في الارض والوحوش في البحر والكبر في
الموت ولم يملك نفوسهم لروبيها وسماها الاستغيا حق
جوت من عبودهم الدامع من شدة العناء فكيف حال من كان
من السعداء وكيف حال الانبياء والاولياء ومن هو المملوك
الاعلى وسيدة المسقى وجنة الماء وما برحوا الا يرى ولا
من احصاهم الله بذلك بكرامتهم وجعلها لهم من خاصتهم
وقد خرج التهم في خاصتهم من الالباء وهو سيد الشهداء
وجلس يافهم في مجلس العزاء وقاصت من عبودهم بذل الذوق
الدائم في صبايح مساء كما اخبره بغيره الله في الارض الذي
يبقائه بغير الارض والسماء اذ واحاله القداء وعليه

وعل

وَعَلَى آيَاتِهِ الْإِسْلَامُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ
 الْعَالِيَةِ وَاللَّعْنَةُ عَلَى الْكُفَرِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُمْ أَوْ ظَلَمَهُمْ أَوْ سَمِعَ بِهِمْ
 فَوَضَعَهُمْ وَلَا يَسْمَعُ عَلَيْهِمْ إِلَّا طَعْنًا كَبِيرًا خَسَفَ خُسْفًا
أَمَّا بَعْدُ فَعَدَى الْعَبْدُ الرَّعِيْبُ بِكَرَمِ الْبَيْتِ الْفَقِيرُ إِلَى
 بَعْدَ السَّنَةِ مِنْ عَمْرٍاءَ بِذِكْرِ نَفْسِهِ النَّاسِيَةِ الْغَائِيَةِ بِالْإِلَهِيَّةِ
 الشَّادِلَةِ عَلَى الْأَوَّلِيَّةِ الشَّادِيَةِ بِالْإِجْمَالِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الْغَائِيَةِ
 أَنْ مَنَعَهَا قَلِيلًا إِلَى الرِّبِّ الْجَلِيلِ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَمَّ نَوَالُهُ شَرَعْنَاهُ
 الَّذِينَ لَا يَسْكُرُونَ عَمْرِيًّا مَدِينَةً وَهِيَ جَدْرٌ وَلَيْسَ صَدْرًا لِأَيَّامٍ
 وَالْإِخْبَارُ وَنَا لَهَا وَجْهًا فِي الْمَضَارِ لَا تَهْجُو مَوْجَةً مَوْلَانَا فِي
 كِتَابٍ عَذِيْبَةٍ فَلَيْسَ بِجَهَنَّمَ الْإِثْمُ فَاثَةً كَثِيرَةً وَأَمَّا الْمَقْصُودُ بِإِنْ
 حَاطَ بِهَا وَأَسْرَعَ إِلَى مَقَامِ الْعَبْرِ وَبَيِّنَ لِلْمُسْتَجِيرِ بِأَنْفَالِهِ
 نَعْمَ الْإِلَهِيَّةُ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى الْأَوَّلِيَّةِ لَكَائِبِ الْحِكْمَةِ نَافِضَةً مِنَ
 الْحِكْمِ جَلَّ حُكْمُهُ فَوَجِبَ فِيهَا وَفُوعُهَا كَمَا وَفَتْ لَيْسَ كَالْأَمْرِ
 الْعَاجِزِ وَالْحَادِثِ الْحَادِثَةِ الَّتِي حَدَثَتْ كَقَالِ السَّلَاطِينِ وَتَكَالَى
 إِخْوَانُ الشَّاطِلِ قَاتِلُ لَوْلَمْ نَفْعَ وَلَمْ تَحْدَثْ لَمْ تَضَرْ شَيْئًا مِنْ حِكْمَةِ

الْحِكْمِ فَكَانَ وَفُوعُهَا وَوُفُوعُهَا عَلَى السَّوَاءِ عِنْدَ الْحَكَمَاءِ الْأَشْيَاءِ
 الْمُطَاعِينَ عَلَى الْأَسْرَادِ وَفُوعُهَا لَا يَرْبُدُ فَالْحِكْمَةُ شَيْءٌ جَلَّ جَلَالُهُ
 الْعَظِيمَةُ وَالْمَصَابِيحُ الْإِلَهِيَّةُ الْمَكُونَةُ عَلَى عَظَمِ الْأَوَّلِيَّةِ وَكَرَمِ الْأَوَّلِيَّةِ
 فَاتَّهَاعُهُ مَعَهُ وَمَوَاقِفُهُ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ بَيْنَ الْعَالَمِينَ وَبَيْنَ الْأَشْيَاءِ
 الْمُرْسَلِينَ وَأَوَّلِيَّةِ الْمَكْرُونِ مِنْ أَدَمَ الْأَوَّلِ الْحَاكِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَكَثَرُ النَّاسِ مِنَ الْعَافِلِينَ
 الرَّاعِينَ تَهَاكَ الْفَصْلُ الْمَوْجُودُ مِنَ السَّلَاطِينِ وَالْعَالَمِينَ وَالْعَالَمِينَ
 فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّ آيَاتٍ مَا أَرَادَ مِنْ آيَاتٍ لِدِكْرِ الْحَكِيمِ لِلْمُقَرَّبِ
 الْعَظِيمِ فَاتَّهَاعُهُ مِنْ دِيَارِ الْعَالَمِينَ الدُّنْيَا بِإِلَهِيَّةِ الْإِلَهِ الْمُنِ
 بَدِيهِ وَلَا يَمْنَعُهُ مِنْ شَيْءٍ الشَّاطِلِ وَبَيْنَ الْمَنَافِعِ وَبَيْنَ الْمَنَافِعِ
 الشَّاكِرِ وَفُوعُهَا الْفَائِزِ وَفُوعُهَا كَمَا هَلَّ الْفَتْنُ فِي قَبْضَةِ بَيَانِهَا
 بِالْأَلْعَانِ وَفُوعُهَا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مَرُوضَةٍ **الرَّوضَةُ**
الْأُولَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ اشْرَفَ مِنَ الْمَوْجِبِينَ أَنْفُسَهُمْ
 وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَمْ يَجْعَلْهَا يُلُونِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُوا
 وَعَدَّ عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِوَعْدِهِ

تمام فرموده اند بخداوند عالم هر که شانه از ایشان
 خورید و در عرض جان و مال ایشان هشت خود را بایشان گرامت
 فرمود پس ملتفت باش و لا که اصل این معامله در میان خداوند عالم
 جل شانته و آن مؤمنان است و در روز قیامت هر مؤمنی که خداوند عالم
 شانه عهد بدیده را از بندگان خود گرفت اتفاق افتاد چنانکه حضرت
باقصر فرموده که این معامله در نزد ایشان بوده پس اصل این عهد
 و اجرای ضمیمه ایجاب قبول را فرموده و آنرا از خداوند عالم بپایست
 و آنرا پیش از جمیع روزها این بنا است و از اینجه خداوند عالم
 شانه بلفظ طافه و گذشته فرموده که آن الله اشتری یعنی هر یک
 خدا خرید است پس از این چنانکه حضرت باقر علیه السلام فرموده که اگر
 میبایست بود و آنرا عهد و پیمان جمیع مردم را از ایشان گرفته اند
 و خداوند عالم است که در روز قیامت واقع است و آنرا در روز قیامت
 گویند چرا که در آن روز خداوند عالم هر شانه جمیع بنی آدم خطاب کرد
 و فرمود ای کس بر تنم و جمیع خلق جواب داد اند که فرموده قالوا بلی
 و آنرا در روز قیامت که هر کس هر چه قبول کرده مداین بنا خواهد کرد

و تخلف

و تخلف از آن نخواهد کرد پس هر کس در آن روز مؤمن شود و این دنیا
 هم و من خواهد بود و هر کس را نرود کافر شد دنیا هم کافر خواهد شد
 و در آن روز هر کس مؤمن شد با اختیار مؤمن شد و اگر ایمان بخداوند
 دنیا هم هر کس مؤمن شود با اختیار مؤمن خواهد شد و اگر ایمان بدین نیست
 و هر کس در آن روز کافر شد با اختیار کافر شد و اگر ایمان بخداوند
 دنیا کافر خواهد شد و اگر ایمان نخواهد بود چنانکه خداوند عالم جل شانته
 فرموده لا اکره فی الدین قد بینا انزل من النبی فی ضیفت اکره
 دین بجهت واضح شد از غی و حق از باطل و ذاهد است از اجلا
 و خوبان بدین مذکور باش و غافل مباش مثل سایر غافلین که کار
 کنند بدین اکره است چرا که می بینند خداوند الهی بطور و غلبه
 مردم چار میشود پس مذکور باش که اجرای عمل و الهی بر مردم بعد از آن
 جهت ظاهر و این است بدین اکره پس چون امام جعفر صادق علیه السلام
 خوار خداوند عالم جل شانته بدین اکره کرد البته هر کس بعد از اظهار
 و ابضاح و ایتان کردن نکند است البته بطور احکام الهی بر او جاری
 خواهد شد و از همین است که با خداوند عالم و آخرت بطور هر چه بختی

خواهد

خواهد آمد پس از آنکه طلب غافل شود با اعدای اله و مثل کفر امانت
 نشوید **پس** بر سر اصل مطلب که این معامله خوب و بد و نفع و ضرر
 بود در بعد از آن پیش از این دنیا چنانکه خداوند عالم را بلیط
 و گذشت فرمود و حضرت باقر علیه السلام فرمود که بعد از عهد
 پیمان بود اما ای آنجائی که این معامله را با خداوند عالم کرد
 کیا نند و یا همه مؤمنین بود اند یا بعضی از ایشان یا بعضی از
 را کرده اند در اصل عهد پیمان و سایر مؤمنین یا تبع ملتوح شده
 هنوز معلوم نیست پس شد که با شریعت شوم از برای یونان
 کم بطوریکه خود بعضی تعلیم نکرده باشد پس شد که با شریعت
 عالم جلالت صفات اهل عالم را با خود را بیان فرمود و امر را
 مبهم نگذاشت فرمود **يَقَالُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقُولُونَ يَتْلُونَ**
 یعنی بعد از این بعد از تفرق این آیات و بعد از نزول قرآن
 و بعد از ظهور اسلام جنگ میکنند و کذا خدا و میبکشد حق
 و بعد گشته میشود و کذا خدا و وفای کند یا نه که کدر روز
 است کرده اند پیش از این دنیا پس فکر در این مطلب فکر کن تا بدانی

و بعضی که احکام مؤمنین اولین و آخرین بغیر از حضرت سید
 الشهداء ارواحا و ارواح جمیع المؤمنین له الفداء و علیه آلاف التحية
 و التناجی جنگ نکرد بکدام ظاهر و اسلام و نزول قرآن در راه
 خدا که در آن جنگ بکشد حق را از کفار و منافقین و بعد گشته
 در آن جنگ و وفا کند با آن عهد که در دنیا با خدا و خود کرده
 بود بلکه اگر فکر کنی در این غفلت با خبر باشی بحال اهل دنیا
 و نادر حق خوانده باشی در احوال پیشینان خواهی دانست که آن
 زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله پیش از اسلام و بعد
 اسلام احکام از بغیر این و او صیبا ایشان بغیر از حضرت سید
 الشهداء و روحه الفداء جنگ نکرد و وفاء خدا که در آن جنگ
 جمعی از ایشان را و بعد گشته شود و کذا خدا و وفا کند عهد
 و وفاء است با خدا و بسته بود پس بدان و بفهم بدون
 تعلیم که این کلمات خداوند عالم جلالت شان از آن
 نازل فرمود اگر بر فرضی که در تفسیر این فقرات حدیث
 هم بود معلوم بود از برای هر منصفی که مصداق این فقرات احکام

نیست بغير از حضرت سید الشهداء علیه السلام چرا که مقول
و مقول نیست که آیات قرآنی مصداق نداشته باشد
و حال آنکه در احادیث و اخبار بسیار است که مصداق این
فقران ائمه ظاهر نمیکند غیر ایشان **در** تفسیر صافی تصریح
کرده از قول عیاشی و غیره نقل کرده که این کلمات مخصوص حضرت
سید الشهداء علیه السلام است و ائمه بعد از او را چنانکه نکرده اند
که در آن جنگ بکشند و جوی از کفار و منافقین را و کشته شوند
شکی نیست پس مصداق این فقرات همان سید الشهداء علیه السلام
خواهد بود بدو نشان و علاقه بر این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تصریح فرمود که مصداق این فقرات حضرت سید الشهداء علیه السلام است
چنانکه در کتب الانوار و دیگر کتب از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
حین یا مادرش بود و او را در بطن داشت پس گرفت او را و سوخت
و فرمود خدا لعنت کند کند تو را و لعنت کند خدا بر همه کنند تو را
و هلاک کند کسانیکه امانت میکنند یکدیگر را بر امانت تو
و حکم کند علیه اینان و از کسانیکه امانت کردند یکدیگر را بر امانت تو

توفاه

توفاه نه مرا تو حش کردی و عذر نکردی این چه فرمایند
که پیغمبر باقی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای خیر شای
آید آنچه را و خواهد شد بعد از من و بعد از نواز از شما و
از انما و ظلمها و ستمها و مکرها و غدهها و دشمنها و کفرها و
در میان کردی باشد از باوران خود که مانند شما را کسان
که سبقت بر یکدیگر بگویند و کشته شدن و گویا که من
بینم و نظر میکنم بگو لشکرگاه ایشان و بگو موضع باران
ایشان و بگو قبرهای ایشان که در آن مدفون میشوند
فاطمه عذر نکرد که ایشان موضع که وصف میکنی حضرت
پیغمبر فرمودند آن موضع موضعی است که اگر کربلا باشد
و آن موضع محل کربلا است بر ما و بر دوستان ما که خود
میکند بر ایشان بدترین مردم بعد از ما که خود را از امت
محبوب میکنند که اگر شفیع شوند از برای یکی از ایشان جمیع
اهل آسمانها و جمیع اهل زمینها شفاعت آنها مقبول خواهد
شد و بارها ایشان و ایشان بخلد خواهند شد و انشعاب

حضرت

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد ای پسر کشته خواهد شد
 شد فرزند من با بیطو که وصف کرد حضرت پیغمبر فرمودند
 بلی اگر کشته خواهد شد فرزند من بگوید که احد با نظر
 کشته نشد یا شد پیش از او و گریه خواهند کرد بر او اسنانها
 و زبانهها و جمیع جن و انس و جمیع ملئک و وحشیان صحرا و جمیع
 گیاهها و جمیع دریاها و جمیع کوهها و اگر ماندن بودند از جای
 خدا مستغنی نمیکند است که در دو زمین باقی بماند یعنی هر دو
 هلاک میکردند پس زمین بر لرزه هلاک میکرد آنها را و ملائکه
 بصیحه انواع بلاها هلاک میکرد آنها را **و این** حضرت پیغمبر
 فرمودند که یار خواهند کرد او را اگر دوی از دوشان نماند نبیند
 دو زمین خدا شناس را از آنها و نبیند دو دو زمین محکوم را از
 ایشان و محبت ما و حق ما و نبیند دو دو زمین احد که محفل نظر
 التفات الهی باشد غیر از ایشان باشد چراغهای هدایت و **و**
 گمراهیها و ایشانند شیعیان کما همکاران و ایشان دارند میشود
 بر من بر آب و جوی کوفتهای قیامت می شاسم ایشان را بکمال ایشان

چون دارند شوند بر من و مرا میزدند از نو و طلب میکنند مایان
 خود را و ایشان طلب کنند ما را و غیر ما را طلب کنند و ایشان
 قوام زمین و زمین با ایشان برقرار است بواسطه ایشان با ما
 رحمت از آسمان بر زمین میباشد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 عرض کرد ای پسر تا الله و گریان شد **پس** پیغمبر فرمودند ای خضر
 بد نیست که بهترین اهل بیست شهیدان در دنیا هستند بر تو
 انفسهم و امواتهم بان کلم الجنة یقالون فی سبیل الله فیقتلوا
 و یقتلون و عدل علیهم حقان و اندکها خود را و ماله خود را
 باینکار برای ایشان بشتابند بکن میکنند و راه قیامت
 کشد کشته میشوند و راه خدا و این محمد است که خدا بر او
 ثابت کرده و حق است که بر حق قرار داد پس چیزی که در حق خدا
 است بجز این است از دنیا و آنچه در دنیا است بک کشته شدنی
 است از مردن کینه که مقدس شد کشته شود کشته میشود البته
 و بیرون میرود بوجهی که خود و کینه کشته نشود بر روی **و**
 مرد پس حضرت پیغمبر فرمود ای فاطمه ای خیر محمد آیا دوست

نمیدار و بخواهد که امر کن و نفرمای قیامت و طاعت کرده
 شود میان این خلق و فرد حساب خلاص و مطاع خلق باشد
 و خلق مطیع نباشند **یا راضی** پیشو که فرزند نو کوشوار عرش
 الهی و از حاملان آن باشد آیا راضی شوی که خلق بیایند و بد
 تو و طلب کنند از او که مطاعت کند کما عکا را و آیا راضی پیشو
 که شوهر صاحب عرض کوثر باشد و بدو بیکه همه خلق تسلیم
 و فرمانند از آن عرض و شمن از او سپهر بکنند از آن عرض و سنا
 خود را آیا راضی پیشو باینکه شوهر تو قسم کند آتش باشد
 امر کند بائش پس آتش را طاعت کند و از او آتش بران آورد و از آتش هر
 را بخواند و اگدا کند و از آتش هر که را بخواند آیا راضی بدی
 باینکه نظری بسو مملکت در اطراف آسمان و نظر کند آن ملک
 بسو تو و بر بنده که چکو تا مر میکی در میان خلایق و مکر اطاع
 میکند امر تو را و نظر میکند ملک بسو شوهر تو می بیند که
 حاضر شد اند خلایق و شوهر تو خاصه میکند با ایشان و دست
 خدا بر چه خواهد دید حکم خدا را و بانه کشد و زند و خوا

دید حکم خدا را و بانه کشد کان خودت و کشند شوهرت را
 هنگامیکه حجت او ظاهر شود و حجت خود را بر خلق تمام کند و امر تو
 یا نش که اطاعت کند و آیا راضی پیشو که کبریه کشد بر فرزند تو
 جینع ملائکه و جیف و دروغ خوردند بر او جمیع خلق **یا راضی** پیشو
 باینکه بدارد کند کان بمنزل مقام حاجیان پیشا الله الحرام
 و معتبرین باشند طرفه العینه از رحمت الهی محروم نباشند هرگاه بنور
 شهید بپایند و اگر زند باشند همیشه عاقل بگردند و ملائکه
 و همیشه و حفظ الهی و قدامان او باشند آنکه عاقل باشند از آن
 و بیاصلت فاطمه علیها السلام عرض کرد آید قسیم کریم و راضی شد
 و توکل کردم بر خداوند عالم پس **خیر صلی الله علیه**
 و سلم دست مبارک خود را بر قلب کشید و بر چشمها اوید
 مالیدند فرمودند بدی شبیکه من و شوهرت فرزندان تو و دیگر
 هستیم که چشم نوازند بدان روشن شود و دل نواز آید و شایسته
 تمام شد چو شریف بیان مفصل از برافراست محمد شریف
 خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در این موضع بخواه اجمال عرض نمیکم

از این حدیث شریف چنین معلوم میشود که جمیع اموی که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه هر سلام الله علیها در
میفرمایند که آیا اذنه بمشورت رسول اینها و وصول باینها است
سید الشهدا علیه السلام و شهادت آن بزرگوار است بطوریکه بآن مفصل
خواهیم آمد اما خداوند در موضع آن و اصل مقصود و راز و برهان
شریف را بموضع این بزرگواران مذکور کنیم باینکه این شریفان
استخرج من المؤمنین تا آخر در باره حضرت شهادت را
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه علیه السلام فرمودند
ان افضل اهل البیت هم الشهداء فی الدنیا بدو انفسهم و اولادهم
یا انکم الجنة یقالون و سبیل الله قیفا و یقبلون و عدل علیه
خدا و از جمله دلایل واضح از برای هر مؤمن عاقل بر اینست که این
مذکور در حق حضرت سید الشهدا علیه السلام نازل شد و خداوند عالم
شانه پیش از او صحرای کربلا از برای حضرت سید الشهدا علیه السلام
و خضه خواند که این آیه شریفه است انما نزل الی الله بر قلم کفر
ایدکم و اقموا الصلوة و اتوا الزکوة فلما کتب علیهم انما نزل

فرقی بینهم یخشون الناس کخشیة الله او استخشیة و قالوا ربنا
لم کنت علینا انزال لولا آخرتنا الی اجل قریب قل مناع الدنیا
قلیل و الآخرة جزیل انی و لا تظلمون **فصل** در تفسیر
کتابخانه از غیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که آنحضرت فرمودند
که مراد الهی اینست که باز دارنده است خود را از جنگ کردن همرا
حضرت امام حسن علیه السلام و مراد الهی از کتب علمهم انزال اینست که
واجب شد بر مردم که جنگ کنند همراهی حضرت اما حسن علیه السلام
و مراد الهی از این معنی که الی اجل قریب خروج حضرت فاطمه علیه السلام
که در آن فتح و ظفر است بفرعون در قتال با حضرت سید الشهدا
علیه السلام چنین مقتضی شد بود که هر کس همراه او جنگ کند
کشته شود چنانکه **از امام** علیهم السلام روایت شد که اگر اهل
مشرق و مغرب عالم بمیرای او جنگ میکردند همه ایشان کشته
شدند پس بعضی از مردم گفتند که چرا خدا واجب کرد بر او جنگ کردن
با حضرت سید الشهدا علیه السلام را که ناچار باید کشته شد و چرا خدا
بساختمینند او را مرغان داد و در حق حضرت فاطمه علیه السلام

که کشتن و دفع کردن در خروج افست و کشته شدن و کشته
 غالباً **باب** این آیه شریفه هم بالتفسیر ائمه طاهرين عليهم السلام
 دلالت کند که آیه شریفه ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
 و رفقهم بصدقاتهم و ما زادوا من ثمن و انفسهم و رفقهم
 می کند که آیه ان الله اشترى ما اخذ و رفقهم بصدقاتهم
 السلام است این آیه شریفه است که منفسه ما مد و قضينا الاثنا
 بوالدبر احسانا حامله ائمه کرام و وضعه کرام و حمل و قضيا
 ثلثون شهرا حتى اذا بلغ اشد و بلغ أربعين سنة قال رب
 اوزعني ان اشكر نعمتك الی انعمت علی و علی والدی
 ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذنبی الی ثبت الیک
 و الی من المسلمین اولئک الذین سقبلهم احسن ما
 عملوا و نتجا و رعن سبیلهم فی اصحاب الحجة و عد الصدق
 البک کا نوا بوعدون **در تفسیر** صافی از کتاب کانی از
 حضرت صافی علیه السلام روایت کرده که فرمودند چون حضرت
 فاطمه علیها السلام حامله شد با نام حسین علیه السلام زایل

بی و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عرض کرد که زود باشد
 که فاطمه پیش تولد کند که آنست که او را یکشنبه بعد از نوبت
 فاطمه علیها السلام حامله شد بحسبین علیه السلام کرامه است
 حمل او را و چون وضع حمل او شد کرامه است وضع حمل او
 پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند نه نشد است و نه
 که ماند برآید پس کرامه است کرامه است باشد لکن فاطمه علیها
 کرامه است است حسین را بجهه آنکه می دانست بزرگ کشته خوا
 شد فرمود این آیه مدشان حسین علیه السلام نازل شد و با فر
 مد تفسیر صافی گفته که در این و اند شد که بعد از آنکه جبرئیل
 خبر کشته شدن حضرت سید الشهدا علیه السلام آورد و نازل شد
 و عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و آله بدانی که پروردگار تو
 سلامت برساند و بشاد کند و بد تو را باینکه فراداده
 فدیه حسین علیه السلام است و لا یت و وصایا بقوم
 شهادت او پس حضرت بنعمه صلی الله علیه و آله فرمود که را
 شد بشهادت او پس ایشان را داد حضرت فاطمه علیها السلام را

با یکدیگر مخصوص شهادت و قرار داد شد که مدد و توبه و امامت
و ولایت و حیثا باشد پس حضرت فاطمه علیها السلام را ماضی شد بپشت
او پس امام علیه السلام فرمود که اگر حضرت امام حسین علیه السلام ننگه
بواصلح بی درستی هر آنکه جمیع ذوبه امام معصومینند
چون اینطور دعا کرد که اصلاح کن از برای من در میان من
پس خداوند عالم بیل شانه و میان اولاد او قرار داد امامت و
ولایت و وصایت را برای بعضی از ایشان که ائمه مرقوم علیه السلام
باشد اگر اینطور دعا کرد به بواصلح بی درستی پس اصلاح
کن از برای من ذوبه مرا مرابند نما او سبطا بشند و جمیع ذوبه
او امام و معصومی شدند **یا** امام علیه السلام فرمود که حضرت
سید الشهدا علیه السلام شریعت خود را فاطمه علیها السلام را از
هیچ زنی و بنیاد کردند و از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس آنکه بندگان خود را و بندگان او پس نمیکند از آن
بعد که کفایت میکرد از او و نه روز پس و بندگوست حسین علیه
السلام از گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون او از خون او

و منولد نشد شهادت مکرر عیسی بن مریم و حبیب علیه السلام با او
این آیه شریفه در روضه خوانی است که خداوند عالم جل شاناه
بر زبان جبرئیل و میکائیل پیغمبر صلی الله علیه و آله روضه خوانی کرد
است از برای حضرت سید الشهدا علیه السلام و علامان او را بیان
کرده که کوی است که ماند او بجهه آنکه دانسته که کشته میشود
کراهت دارد از عمل او و کراهت آنکه از وضع محل او و مدت
حمل او و مدت شیراز شدن او و نوبت ماه است که مدت حمل او شد
ما و مدت شیر خوردن او از آنکه مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آله و سال بود که بنیست چها ماه باشد این امر مخصوص
حضرت سید الشهدا علیه السلام بود که هیچ یک از سایر ائمه علیهم
السلام همچین نبودند که مادرها ایشان در حال حمل و وضع
حمل کراهت داشته باشند مدت حمل و شیراز شدن ایشان
نوبت باشد چه جایا بر مرد و بیعی واضح است که آیه شریفه
بطور عموم نازل شد و مخصوص شخص معینی است که عمر عتبات
الهی باشد و شناختن او بر مکلفین واجب بود و محتاج بود

که او را بشناسند که علامات او را بیک بیان کرده
و بنای خداوند جل شانہ بر اینست که چیزی که محتاج الیه
مکلفین است از برای ایشان بیان و محض قصه خواندن نباشد
قصه شخصی را بیان کند که مادر او با حاله که با او حامله شده
لکن چون شناختن حضرت استبداد شد علیه السلام امر می نموده
بطوری که بعد از این جمله یافتند ان شاء الله تعالی علامات
او را بیک بیان کرده تا او را بشناسند بطوریکه حالت
هیچیک از ائمه علیهم السلام را انطو بیان نکرده چه کجا سایر
مردم و حال آنکه شناختن سایر ائمه علیهم السلام واجب لازم
است بر جمیع مکلفین پس **عجالتاً** از مردم بترساند که حکایت
حضرت استبداد شد علیه السلام حکایتی است که مخصوص اولاد است
که بعد از ولادت و آخرین با او شریک نیست حتی اینها
مردمان و اولیا مکررین علیه السلام چه جای سایر خلایق چنانکه
اگر بعد از او است بیان آن خواهد آمد و از اینجه خداوند تعالی
چندین آیه در علامات او و حالات او نازل کرده از برای

کردن خلایق و تعضیل در حالات و علامات او نازل
کرده که در بانه سایر انبیاء و اولیا و حبیبان و فضیلان
نکرده و **از انجیل** است که آن شخص مخصوص بعد از آنکه آمد
او را مکرر در محل داشت و مکرر او را بر زمین گذارد و محل
و فضال او می نامید و چون بخت رسید و حد شد می میسأل
یو چنانکه از حضرت صفای علیه السلام مرویست این روش خطی
بر شد که مردم میدانند که در پس جبل سالی که منتها رشت
مخصوص با او است پس چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مدجمل سالی که میبوشد این شخص مخصوص هم علیه السلام چون
بان سالها در سبیل عاگرد که در بیاورد و حق آن اشکر نعمت
الیه علی و علی و آله و ائمه و فی الله موفی کن مراد الهام کن من
که شکر کنم نعمت تو را آن نعمتی که انعام کرده بر من و بر اولاد من
من و ان عمل صالحا ترضاء بینه موفی کن مرا با اینکه کار کجا
و اگر باین راهی هستی و عمل ما را شهادت بود که خدا بان
راضی و چنانکه فرمود ان الله اشکر من المومنین انفسهم

وَأَمَّا هُمْ بَانَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَأَمَّا مَسْلُكُكُمْ أَنْ يَرْفَعُوا خُودَ
بَارِدًا كَرْدَ وَعَرَضَكُمْ وَأَصْلَحَ لِي فِي ذَرْبِي بَعْدَ اضْطِرَّافِ كُن
از بَرَاكَمَنْ دَر ذَرْبِ مَنْ چَرَاكَ بَعُوضُ شَهَادَتِ خُودِ وَفَدَا جَلَّ شَانَهُ
قَرَارِ دَادَ بُوَدَ كَهْ ائِمَّةُ از فَسَلِ اَوْبَا شَنَدِ چنانكه دَر بِنَايِ اَمِنْ
اَخْبَارِ دَانَدِ شُدَ كَهْ خُودِ وَفَدَا جَلَّ شَانَهُ چَندِ چَيزِ اَوْ غَايَةِ فَرُو
بَعُوضُ شَهَادَتِ اَوْبِكِ اِيْنِ بُوَدَ كَهْ شَفَا دَادَ دَر ذَرْبِ طَهْرِ اَوْ فَرَا
دَادَ وَ بَكِ اِيْنِ بُوَدَ كَهْ ائِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا از فَسَلِ اَوْ فَرَادَ اَدَّ حَضَرَ
سَيَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر مِيَّانِ سِي وَ سَهْ جَمَلِ مُوَلَّدِ شُدَ دَر مَان
اَوْ فَاَتِ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْنِ مَسْئَلُهُ رَا كَرْدِ بَعْدَ اِيْنِ شَرِيفِ
وَنُوَلَّدَ حَضَرَ سَيَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر سَنَةِ سِتِّ مِائِ هِجْرِي بُوَدَ كَهْ دَا
وَقْتُ سِي وَ بَمِخْ سَالِ از عَرِشِ شَرِيفِ حَضَرَ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَدِ شَبَرِ بُوَدِ مَرُوعِ وَ عَقِيدِ بَايِنِ سَهْ چَيزِ هِشْتِي اسْتَكْرَ خُودِ وَ فَدَا
عَالِ جَلَّ شَانَهُ وَ عَدَّ كَرْدَ كَهْ اِنْعَاكَ كُنْدِ بَانَ كَسَانِي كَهْ جَاهَا وَ
مَالُهَا اَيَّ شَانِ اَزْ خَرِيدِ اسْتَدِ اَوْ اِنْعَسَ كَهْ خُودِ وَ فَدَا جَلَّ
شَانَهُ خَيْرِ رَا دَكَهْ بُوَلَّدَ كَرْدِ عَمَلِ اَيَّ شَانِ اَزْ جَاهَا وَ كَرْدَ مَارِ شَانِ

ایشان چنانکه میفرمایند و اَللّٰهُمَّ اَلَّذِيْنَ تَقْبَلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ
مَا عَمِلُوْا وَ اَحْسَنَ اَعْمَالِ شَهَادَتِ اَخْبَرْتُ بُوَدَ كَهْ خُودِ وَ فَدَا
جَلَّ شَانَهُ بُوَلَّدَ كَرْدَ اَزْ جَاهَا وَ فَدَا جَلَّ شَانَهُ وَ دَر مَسْئَلِ دَر اَزْ
جَمِيعِ كَاهَا كَرَانِ اَزْ دُشْتَانِ چَرَاكَ شَهَادَتِ اَخْبَرْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَفَاَرَةُ كَاهَا وَ دُشْتَانِ اَوْبِ طَوْرِ كَهْ بَيَانِ مَفْصَلِ اِيْنِ
مَطْلَبِ خَوَاهَدَ اَمْدَادَ اَللّٰهُ تَعَالٰی وَ اَمَّا اَصْحَابُ الْجَنَّةِ
وَعَدَ الصَّدَقَاتِ اَلَّذِيْنَ كَانُوا يُوْعَدُونَ اَنَّهُمْ اَنْ يَكُنْ اِيْنِ مَسْئَلِ كَهْ فَرُو
اِنَّ اَللّٰهُ اسْتَحْرَجَ مِنْ اَلْمَوْضِعِ نَفْسَهُمْ وَ اَمَّا هُمْ بَانَ لَهُمُ الْجَنَّةُ
فِيْ اَزْ اِيْنِجَهْ دَر اِيْنِ اَبَرِ شَرِيفِ فَرُو وَ عَدَّ حَضَرَ كَهْ بِيْنِ اَزْ اِيْنِ
فَتَا بَعْدَ دَعَا لِهْ دَر اَنجَا عَنْ مَوْعُوْشِ شُدَ بَعْدَ اِيْنِ چُونِ رَا اَبَايِ جَدِ
از قرآن كَهْ صَرَحَ بُوَدِ اِيْنْ كَامَرِ شَهَادَةِ حَضَرَ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَهْدِ بُوَدِ مَعَهُ دَر دَعَا اَللّٰهُ تَعَالٰی دَر مِيَّانِ خُودِ وَ فَدَا جَلَّ شَانَهُ
وَ حَضَرَ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنَاسِبِ اَحَادِثِ چَندَمِ دَر اِيْنِ
عَهْدِ كَرْدِ كَرَمِ تَا اَيَّانِ اَخْبَارِ اَمَّا بَانَ اَبَايِ وَ بَعْدَ اَزْ اِيْنِ
مَطْلَبِ اَيَّانِ خَوَاهَدَ شُدَ كَهْ بَا بِيْشَرِ شُو كَهْ خَوَاهَدَ اَبَدِ چَيزِ هِشْتِي

بشو اگر چنین امر اتفاق نیفتاد بود چه نقص در حکمت الهی
 لازم میآمد پس از برگزیدن حاجت را بطلب و وضع بگر عنوان میشود
الروضه الثانیة فی التفرغ فیها الایام
 المختلعة کالاشجار تنوع بمیاه الاخوان والیکام اثمارها
 من لدن آدم علی نبی و آله و علیه السلام الی یوم النیام
 ذکر محاربات الاخوان نقل میکند که دعایت کرده است صاحب
 الدنیا الیهم مدعی هر حق خدا تعالی فتلقى آدم من ذریة کلما
 که او نظر کرد بساق عرش و دید اسمها بسفیر نامه علیه السلام
 پس جبریل باو تلقین کرد که بگو یا حمید بحی محمد یا عالی بحی
 علی یا فاطمه بحی فاطمه یا محسن بحی الحسین و المحسن و منک
 الاحسان پس چون ذکر حسین بر زبان آدم جاری شد ملک
 خاشع شد و فرمود ای پسر جبریل مدعی که اینجا ایشا نزل من
 میکند و ایشا من جاری میشود جبریل عرض کرد این فرزند تو
 کشته میشود و گرفتار میشود بمصیبتی که جمیع مصیبتها دایره
 مصیبت کوچک باشد پس آدم فرمود ای پسر آدم من آیا چه خوا

بودا بمصیبتی که میگوئی باو خواهد رسید جبریل عرض کرد کشته
 خواهد شد این فرزند تو در طایفه که تشنه باشد و در عالمی که
 وحید فرید و تنها باشد و نباشد از برادر و ناصر و معین و
 مددگار او را و مشاهده میکند که احوال او را ای آدم که
 میگوید و ای از تشنه و ای از بیکی و بی یار و حتی آنکه عاقل
 شود تشنه مدعیان او و بیابان آسمان مانند دود و دانه و
 آنقدر تشنگی در او اثر میکند که چشم او از دیدن بپندد و هوا
 در میان زمین و آسمان را مانند دود و دانه از یک بپندد با اینکه
 فریاد مینماید از تشنه و او میکند از بی یار و احد یافت میشود
 که او را جواب گوید مگر آنکه همه دشمنان او جواب میگویند او را
 با شمشیرها خود وی چنانند شربت شهادت باو میر کشند میشود
 و سرش برید میشود مانند کوهی که بریده اما از قضا و
 پشت سر برید میشود تا رحمت او بازده گردد و اموال او
 و خیر و خیرگاه او را دشمنان او بربایند سرها ایشا را بر
 نیزه ها کنند و شهرش را بربایند و بکشد و بفرارند

دنیای منسوب و باشند تا ایا را هم شهرت بگردانند
چند سنفت گرفته است و علم خدا متان پس آدم و جبرئیل ^{علیهما}
السلام گرفتند بر حضرت سید الشهدا علیه السلام مانند زن
بچه مرده که بر طفل خود کره کند و در میان کتاب است که چون
آدم از بهشت فرود آمد بر روی زمین نند و خوازیار گشت
میکرد در روی زمین در طلب حوا و حیوانی میگرد که حوا را یابد
پس سید بر زمین کر بلا پس غمگین شد و سینه او از غم نکشد
و سبب غم و اندوه خود را ندانست تا رسید بموضع که قتل
آن بزرگوار در آن اتفاق افتاد و پای او مجروح شد و خون
از آن جاری شد پس سر خود را بگو آسمان بلند کرد و گفت الهی
ایا کما هذیکر از من ضا و شد که مرا عذاب کن و بان گاه
پس بد و سبب که من گشتم بجمع روی زمین و بر سید بنی الهی مثل
ان الهی که در این زمین بن و سید بن **وحی** کرد خداوند عالم
با و که ای آدم سر زده از نوک کاه و لکن کشته نشود و این
زمین فرزند تو حسین از تو ظلم و ستم پس جاری شد خون

نوحه و فواقت با خون او پس آدم کشتای برودند من ایا
حیث بنی غیر خدا و خداوند گفت پیغمبر نیست و لکن سید
پیغمبر است که محمد صلی الله علیه و آله باشد پس **آدم** عرض
کرد که بخت کشند او خداوند عالم جل شانه گفت فانی او ^{العی}
اهل آسمانها و زمین پس آدم گفت ای جبرئیل خیر نایب بکم پس
جبرئیل گفت لعن کن فانی او را **آدم** پس آدم لعن کرد بر نیل
چهار مرتبه و گذشت نصف چند کای و سید بکوه غر فانی
یافت حوا را و آنجا **و کرد هم** کتاب است که چون نوح علیه السلام
بکشته شود شد کشته او بدید جمع دنیا دور زد پس چون رسید
بر زمین کر بلا افتاد و طوفان شد و حوا که بوی علی تپا و
و علیه السلام رسید که غرق شود پس عرض کرد الهی دو روزم بجمع
دنیا و بر سید بن قریح و نور مثل اینکه و سید عمر و این می
پس نار آمد جبرئیل علیه السلام و گفت آ نوح در این زمین کشته حوا
شد حیث بنی سبط محمد خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و دیگر
خاتم اوصیا علیه السلام پس نوح گفت که کشند او ای جبرئیل

گفت فانی اولی علی هفت آسمان و هفت زمین بر این کریم
 برید از چهار مرتبه پس گشت او بر آفتاد و دیند بکوه جود
 و بر آن قرار گرفت **در این کتاب است که حضرت امام رضا**
 علیه السلام فرمودند که چون خداوند عالم جل شاناه امر کرد باین
 که بعضی از اسما عیال گوشتند از سر برید که جبرئیل آنرا حاضر
 کرد و بنویسنا کرد و گفت کاش این گوشتند بود که من ندانم
 دوست همان فرزند عزیز خود را سر برید و دل من در
 او بلند میامد که میرسد بدرد جان که که بچین مصیبت
 گرفتار شود اما اندر سر بریدن گوشتند که در دل نیست و
 مصیبت نیست چندان درجه بلند نخواهد شد پس خداوند
 عالم جل شاناه او وحی کرد که ای ابراهیم کیست محبوب ترین خلق
 من دزد تو پس حضرت ابراهیم عرض کرد که ای پروردگار
 من تو خلق نکردی خلق را که محبوبتر باشد نزد من از حبیب
 تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس خداوند جل شاناه وحی کرد
 باو که آیا او داد دوست فرزندش یا نفس خود را عرض کرد بلکه

او محبوب تر است و دزد من از خود من پس وحی کرد باو که آیا
 فرزند او دزد نزد تو محبوب تر است یا فرزند خودت عرض کرد
 که فرزند او دزد من محبوبتر است از فرزند خودم و وحی شد
 باو که کشته شدن او بدست دشمنان بدتر است از کشته
 شدن فرزند خودت بدست خویش مطاعش من عرض کرد بلکه
 کشته شدن او بدست دشمنان بدتر من شد بدتر است
 کرد باو که ای ابراهیم بدین که طایفه که گمان میکنند خود را
 از امت او میکنند فرزند او و چنین را بعد از او و او را ظالم
 و دشمن مانند اند که گوشتند را ذبح کنند و باین واسطه
 مستوجب عذاب و غضب من شوند پس جوع کرد ابراهیم و دل
 او بداد آمد و شروع کرد بگریه و زاری پس وحی کرد بپسند
 عز و جل که ای ابراهیم جنتی که خدا کردم جوع تو را برترند
 خوشت اگر با دست خود بج کره بود بجری که کرد بر چنین
 و کشته شدن او را جب کردم از برای تو بلند تر و داناتر اهل
 ثواب مصیبتها و این است قول خدا عز و جل و قدرنا و

عظیم و در زمان کتابت که حضرت ابراهیم علیه السلام ازین
 کربلا میگذشت و سوار بر اسبی بر اسب او برود و افتاد و
 ابراهیم علیه السلام بر زمین افتاد و سر او شکست و خون از آن سر
 شدن شروع کرد با استغفار و عرض کرد ایاه چنانچه میانی من
 صاف شده که این صدقه خدای آن گناه است پس نازل شد
 جبرئیل علیه السلام و عرض کرد ای ابراهیم کتابها را از تو صادر نشده و
 قد اینچا کشته خواهد شد سبط عالم اینها و این خانم اوصیا علیه السلام
 پس خون تو جاری شد و افاضت ابراهیم علیه السلام کتب فانی
 جبرئیل گفت ای ابراهیم اینها را در پیش تو و در پیش من
 بلعن فانی او بدین باده از برودنده اش پس وحی کرد خدا
 تعالی بسوخته که بدستی که مستحق مدح و شاستک بواسطه آن
 لغت که کرد پس ابراهیم علیه السلام بلند کرد و فرمود خدایا سو
 آسمان و لغت کرد برینک لغت یزید و اسب او بر زمین
 فسیح پس ابراهیم کتب اسب خود که آیات دانی که امین کنی در
 دکان گفت فخر میکرد که تو سوار بر من پس چون لغت

و توانا که از پشت من نیاید شد بخت من و سبب این بریند
 بود از اینجه امین کتم و در زمان کتابت که کوفتند آن
 اسفیل علیه السلام میچرخیدند و کتان شط فران و آب غم خوردند و شط
 پس شیان خمر را با اسفیل که کوفتند از این آب میچرخیدند و شیکه
 بکا با این شط آورده ام آنها را پس اسما علیه السلام سوال کرد
 آنرا از خداوند عالم پرسیدی شد و از کوفتند خود سوال کن
 سبب آنرا بخواند گفت پس اسما علیه السلام پرسید از کوفتند
 خود که چرا از این آب غم خورد پس جواب دادند بیا فسیح که بیا
 رسیده اینک فرمود تو حین سبط خدای تعالی علیه السلام کشته خواهد
 شده و این منم بالقیسه پس از اینجه ماها از این آب میخوریم
 بجهت خون و اندام که بر او داریم پس اسما علیه السلام پرسید از
 آنها که فانی او کتب پس ما جواب دادند که فانی او لغت اسما
 و زمینها و لغت خلا بن احقین پس اسما علیه السلام گفت اللهم
 العن قایل الحسین علیه السلام و در زمان کتابت که کوفتند
 غلظت اسما علیه السلام روز سیر میکرد و همراه او بود و شمع

نون پس چون رسید بر زمین کربلا پاره شد بغلین او و گشیت
 بند بغلین او و خاک چند باطنی او خلید و خون از باطنهای او
 جاری شد بر کفش که هر کلمه از من سرشته که خدای آن ابن
 بود پس خدای تعالی وحی کرد با او که در این زمین کشته خواهد شد
 حسین علیه السلام و در این موضع خون او خواهد ریخت
 پس جاری شد خون تو بموافقت خون او پس گشای بر رویه گشاد
 کبک چنین که با بد خون من بموافقت خون او و نمحه شود
 جواب آمد که حسب عهد مضطرب و فرزند علی مرتضی است کشته
 کبک قاتل او جواب آمد که قاتل او لعین ماهیان و دیاب و
 وحشیان صحرا و مرغان هوا پس بلند کرد سر و دست خود را
 بسوی آسمان و لعنت کرد بر پدر و نفرین کرد بر اعدای این کشت
 پوش بر نفرین او و کشته شد در میان کتک کبک که سبها
 علی نبینا و آله و علی سبط کربلا طغیانه نشسته بود و در هوا پیوسته
 میگردید پس رفت و رسید بر زمین کربلا پس با بد خزان در آمدند
 بساط او را که سه عددند بر سبلمان ترسید که ساقط شود

از بساط و بر زمین افتد پس با بساط کن شد و بساط فرو داد
 و بر زمین کربلا فرار گرفت پس سبلمان بر سبلمان باد که خراب
 شد با جواب داد که در این زمین کشته خواهد شد حسین
 پس سبلمان بر سبلمان که کشته حسین علیه السلام پس با جواب داد
 که سبط محمد مختار و فرزند علی کرار است پس سبلمان کشت
 کبک قاتل او با جواب داد که قاتل او لعین اهل آسمانها
 و اهل زمین و پنداشت پس بلند کرد سر و دست خود را بسوی آسمان
 و لعنت کرد بر پدر و لعنت کرد بر اعدای این کشت
 با حرکت کرد و بساط بر آفتاد و در میان کتک کبک
 که سعد بن عقیله الله گفت که سوا لکردم از حضرت قائم علیه
 از نفرین کتب حضرت انحضرت فرمودند که اینها خود میسند
 که خبر از غیبت آن اند که مطلع کرده خدای تعالی بر آنها
 بنده خود که تا را پس حکایت کرده آنها را از برای محمد صلی
 الله علیه و آله و آن حکایت این است که زکریا علیه السلام
 مسئلت کرد از پروردگار خود که تعلیم کند با و اسماء

پس فرمود اعد جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد آن اسماء را بزرگترها
 پس بزرگترها چون اسم محمد را علی و فاطمه و حسن علیهم السلام
 را بر زبان جاری میکرد رفع میشد هم و غم او و شاد می
 دل او و شاد بیدار و رفع میشد و چون اسم حسین علیه السلام
 را بر زبان جاری میکرد به اختیار کمره کلوی او را گری
 گرفت و نفس او بشمازه میافزاد و گاهی در دین نفس میزد
 و گاهی نفس او حبس میشد و آه میکشید و سبب این احوال را
 نمیدانست پس روزی عرض کرد ای چه میشود مرا که چون ذکر
 میکنم اسم چهار نفر ایشان را آرام نمیکرد و بیایم از آن
 هو که فادام و چون ذکر میکنم اسم حسین علیه السلام بی اختیار
 اشک از چشمهای من متراد میریزد و نفس من بشمازه میافزاید
 و آرام از من برنیده میشود پس غذای تعالی خبر داد و با او حکایت
 حسین علیه السلام را پس حضرت قائم عجل الله فرجه فرمودند
 بر کاف اسم کر بلا است و هائلا لا عنز طافه است
 و باید علیه الله است و اولاد کند حسین و عیون

عش او است و صبر او است پس چون بزرگترها علیه السلام
 شدند بر حجاب را و فمیدستند حال آنکه بزرگترها و بزرگترها دست
 و دستهای از مسجد بیرون نیامد و منع کرد مردم را از رفتن و آمدن
 که داخل مسجد نشود و مشغول شد بگریه و زاری و نوحه و پیچید
 و فضا جانی میکرد ببار آورد کار بانان مرثیه خوانی و میگفت ای
 ایادل بهترین خلق خود را در مصیبت فرزندش بدید خواهی
 آورد آیا باز خواهی کرد بیک این مصیبت بزرگترها و آیا می
 لبان بر مصیبت ایه علی مرتضی فاحشه مرا الهی ایاشدند
 مصیبت و با حاشایشان راه خواهد داد پس الهی روزی
 کن بمن فرزند که وحش مرا ببار و روشن کن در این حال پیری
 پس چون او را بمن روزی کردی مرا فریخته کن بمصیبت پس
 بعد از آن که مرا بدید آورد مصیبت و چنانکه دل محمد
 صلی الله علیه و آله جنب خود را زد و میاورد بمصیبت
 فرزندش پس روزی کرد خدا بعی بابا و مدح و بجز
 را شهید کردند و دل و مصیبت فرزندش بدید آمد و عمل

بچ شام بودی که ما کتابت که حضرت عیسی علی
 نبی و آل و علیهم السلام سیاحت میکردند بیا با خواهرین
 پس گذارشان بر زمین کر بلا افتاد پس پند شیری کردند و
 که نام ما برایشان گرفته پس عیسی آمدند آن شیر و فرمودند
 بان شیر که مرا فکند و این راه و نمیکند ای ما عبور کنیم از
 این راه پس شیر بریان فصیح جواب داد که من نمیکند از شما
 این زمین بگذرد و ما لعن کنید و پند کنند حضرت عیسی
 را پس عیسی فرمود که این که ما لعن بر ما لعن و نمیکند
 گذار ای ما عبور کنیم شیر عرض کرد که حضرت سبط محمد نبی
 و فرزند علی علیه السلام است عیسی می پرسد که حال فائل
 او چیست شیر جواب داد که فائل او لعین و خشیان صحرادرگاه
 بیابانها و جمیع درندگان است خصوص رانام عاشورایین
 عیسی و دوست خود را برداشت بگو آسمان و لغت کرد بر
 پرند و نفرین کرد او را و آمین گفتند و آنان بر نفریناد پس
 شیر و دزدان ایشان میجو کردند و در راه کتابت

ام سلمه گفت که منی رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل
 و از عقب حن حنین علیها السلام داخل شدند و نشاند
 بدو جانب و پس گرفت حن را بران داشت خود نشاند و گرفت
 حن را و بردان حن نمودن نشاند و شروع کرد بپوشیدن
 گاه حن را می پوشید و گاه حن را می پوشید و این چنین
 جبریل علیه السلام نازل شد و عرض کرد یا رسول الله بدین کار
 مبادا حن و حنین را پس آن شخص فرمود چگونه دوست داشت
 ایشان را و حال آنکه این دو پنهان نمیکند و حن من باین دوست
 است پس جبریل عرض کرد یا نبی الله بدینکه خداوند عالم حکم
 کرده و در حق این دو بامر علی بن صبر کن بران پس آن شخص
 علیه السلام فرمود آن چه امر خواهد بود ای برادر ای جبریل
 که به پنجش که خداوند عالم حکم کرد بران حن با اینکه سرافرا
 بیرنگ او را هیچ کند از دنیا برود و شهید شود بدینکه
 بر او مرغی برود و ملک متجا بست بر او مرغی دعا کند و بر آید
 فرزند خود و آنرا از خدا خود که سلامت بداد این دو را از

و قتل و اگر بخواجه که مصیبت ایشان جز نباشد از برای خود در
 شفاعت کردن گناهکاران از امت نبوده و فو قهاست پس آن حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود که من نافع هستم بحکم پروردگار خود و بخواجه
 چیزی را مگر آنچه را که او خواسته و بتجسس که دوست دارم اینک
 من خبر باشد از برای شفاعت من در بارگاه کاران از امت من
 حکم کند خدا در حق و وفزند من هر چه بخواجه و در کتاب
 اینست **باب** در آنکه او گفته که من همراه امیر المؤمنین علیه السلام
 در خروج او بسوی صفین بودم پس چون رسیدیم بنوا که در مظهر
 با او از بلند اعلی صو خود فرمود ای پسر عباس آیا میخواهی این موضع
 عرض کردم نمی شناسم یا امیر المؤمنین پس فرمود اگر میخواهی این
 موضع را مثل شناختن من نمیکند شناختن این موضع نا ای که گریه
 کنی مثل گریه من پس گریه کرد مدتی مدید تا آنکه طاس من مبارکش
 باشد چشمت تر شد و جاری شد اشک او بر پند و بار کن و با بگو
 او گریان ندیدم و او نمیکند آه مرا چه کار است ای ابی سفيان
 مرا چه کار است ای حربی لشکر شیطا و صاحب کفر و طغیان پس

فرمود بر تو باد صبرا یا عبد الله پس بتجسس که رسید به پند و بار
 ایشان آنچه بخواهد سید از ایشان پر طبع کرد آبی را و وضو
 گرفت پس نماز کرد آنقدر که خدا میخواست که نماز کند پس فرمود
 سخنهای مثل سخنان اول تا آنکه بعد از نماز و بعد از کلام شایسته
 رفت پس بیدار شد و فرمود یا بن عباس عرض کردم حاضر فرمود
 بگویم بوجوب این خواب بد الان در خواب در عرض کردیم بر
 باشد چشمها او و بخبر باشد آنچه را در خواب دیده که من ندیده
 فرمود در خواب دیدم مردانی چند که از آسمان فرود آمدند و
 علیها سفینه و سینه اشک شمسهای خورا حایل کرده بودند
 و آنها آمدند خشید و خطی کشیدند و این زمین بقدر یک که گویا
 این نخلستان نخلها آن از باد زانند و شاخهای آن زده شد
 و بر زمین افتاد و آن شاخها با اضطراب حرکت میکنند چون
 از آنها بپرن میاید و گویا به بنیم جگر گوشه خو حسین را که غرق
 شد در میان خون و دستها مبتددا شفاعت میکنند و میان
 خون و میسر بر باد او نمیرسد آن مردان نورانی که از آسمان آمدند

شد بودند با و می گفتند اَلرَّسُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُشْدَا
 قَابِصٍ وَخَدَا بِشَمَاصٍ هَدَدٍ وَانْجَرِ بِشَاوِ اَزْدٍ اَمْدٍ بِمَجْدٍ اَنكَ
 شَمَا كَشْتِ شَدِيدٍ مِدَّتِ بَدَنٍ مَحْمَانٍ وَابْرَ بَشْتِ اَبَا عَبْدِ
 شَمَافِتِ بُوَيْسِ اَنْ مَرْدَانِ خُودَانِ مَرَانِ غَرِ بَكَشْتِ بَكَشْتِ
 اِی بُوَ الْحَسَنِ بَشَارَتًا بَلُوْدًا كَهْ خَدَا جَمِ تُوْدَا دُوشِ خَوَامِدِ
 مِدَدِ بَنِ حَسَنِ مَعْدُوْدِ قِيَامَتِ مَوْزِی كَهْ مَرْدَانِ دَرِ خُصُوْ خَدَا
 اِفْتِشَادِ اَنْدَقِ بِنِیَارِ شَدِ بَانِجَالِی كَهْ قِیَمِ بَانِ كَهْ كَبَارِ عَلِی
 دَعُوْ كَشْتِ اَوَانَتْ كَهْ خَبَرُوْدَا مَرَا صَافِ مَعْدُوْدَا اَبُو الْفَا حَسَنِ صَلَی
 عَلَیْهِ اَلْمَوْتِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 اَهْلِ بَعِ وَطَافِیَانِ وَطَافِیْنِ بَرِخُوْمَانِ وَابْرَمِیْنِ زَمِیْنِ كَرِیْمِ
 بِلَا اَسْتِ كَهْ دُخْنِ مِشُوْدَا اَبْرَمِیْنِ حَسَنِ وَهَفْدِ نَفَرَا اَوْلَادِیْنِ
 وَاَوْلَادِ اَهْلِ عَلَیْمِ قَلَمِ اَبْرَمِیْنِ مَعْرُوفِ اَسْتِ رَا سَمَانِ وَابْرَمِیْنِ
 رَا كَرِیْمِ اَمِیْكُوْتِ اَهْلِ اَسْمَانِ چُنَانِكَ ذَكَرِ مِیْكُنْدِ بَعْدِ مِیْنِ
 وَبَعْدِ بِنَبِیِّ الْمَقْدِسِ اَبِی فَرْمُوْیَا اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 بِشَكْلِ اَهْوَا چُنْدَا كَهْ وَاللهِ مَرَكَزِ رُوعِ نَكَشَامِ وَهَر كَرِیْمِ

که

کِه نَكَشِ بَكِیْدِ مَرَا دَعَا چَهْ كَشَمِ طَانِ بِشَكْلَاهَا دُكَا اَسْتِ مَانِ
 رَغْفَرِ اَلْبَا بَرِ عِبَاسِ كَشَمِیْنِ حَسَبِی كَرَمِ وَاِیَا فَمِ اَنْ بِشَكْلَاهَا
 كَهْ مَجْمَعِ بُوْدِنْدِ بِنِیَارِ اَكْرَمِیْنِ اَمِیْرِ اَلْمُؤْمِنِیْنِ یَا فَمِ اَنْهَا
 بِهَامِ اَطْلُوْ كَهْ وَصَفِ كَهْ اَزِ بَرَا یِیْنِ **پس حضرت امیر المؤمنین**
 فَرْمُوْ صَدَقَ اللهُ وَرَسُوْلُهُ صَلَی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 وَهَرُوْلِ كَانِ بَسْرَتِ اَمْدِ بُو اَنْهَا وَاَنْهَا اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 وَفَرْمُو اَنْهَا بِهَامِ اَنْهَا اَسْتِ كَهْ كَشَمِیْنِ بَعْنِهَا اَبَا مِیْكُنْدِ اَبْرَمِیْنِ
 حَكَا بِشَا بِنِیَارِ بِشَكْلَاهَا اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 وَحَكَا بِشَا اَنْهَا اَبْرَمِیْنِ كَهْ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 بُوْدِنْدِ حَوَارِیُّوْنِ بِنِیَارِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 جَمْعِ شَدِ اَنْدِ كَرِیْمِ مِیْكُنْدِ بِنِیَارِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 بَا اَوْشَكَنْدِ كَرِیْمِ كَرِیْمِ كَرِیْمِ كَرِیْمِ كَرِیْمِ كَرِیْمِ كَرِیْمِ
 كَهْ عِبْرِیْرِ اَسْتِ چَرَا كَرِیْمِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 وَكَلَدِ اَوْجَرِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ
 اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ اَبْرَمِیْنِ

دیده است که کشته خواهد شد و این زمین فرزند رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواهد بود و این زمین را
خواهد داد این زمین این طبعی است که خوشتر است از مثل بجه
آنکه آن طبعی آن فرخ میسر است اینچنین آن طبعی بجه
بجه این پس این موها با من حکم می کنند می گویند که در این زمین
می کنند بجه شو که دانند بجه آن فرخ می آید و با این عبده
که آنها هستند را این پس بر دستان بجه ها را و بوند فرمود
این بجه ها با این خوشی است بجه آنکه کیا این بجه این موها
اند خدا و بجه بجه اینها را بر اینها بجه ما آنکه بجه اینها را
او پس بجه او کرد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود پس این
مانند این بجه ها بدعا حضرت عیسی علیه السلام از آن وقت این
و ند شد آنها بجه طول زمان آنها است این زمین بجه
است پس عا کرد با علی صون خود و کشای برودند
عید بزم هم مبارک مکن چیزی داد و میان فاندان حسین
و معنی این فلان و کسان که واکذار اند و اینها را و نکند

پس کرد که بجه بجه ای و کرد که بجه ای او ما آنکه از کشته شد
که بجه بجه شد و افتاد و غش کرد و بجه بجه افتاد بود زمانی
طولانی بعد بجه آمد و برداشت بجه ها را و بجه در دستان
خود و امر کرد بجه که بجه بجه از آنها و کوشه دای خود پس
با این عباس فرمود که بجه که این بجه ها خون خالص شد و خون
خالص را آنها را بجه می شود بجه که با عبد الله کشته شد و دستان
زمین و مدفون شد و در آن **امیر عباس** کشت که هم بجه
که خطم کرد آن بجه ها را بجه از آنکه خطم بجه از بجه ها
که خدا واجب کرد بر من خطم آنها را و از کوشه آسین خود کوشه
پس بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
و آسین من مملو از خون خالص شد و بجه بجه بجه بجه
و نشستم و گریان شد و با خود گفتم بجه بجه که کشته شد
و الله حسین علیه السلام بجه بجه که در دستان بجه بجه بجه بجه
هرگز در جسد که از برای من گفته و بجه بجه بجه بجه بجه بجه

واقع خواهد شد مگر آنچه واقع شده تصور که او را خبر داد
 بجهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر میداد باو چنانچه
 چند که خبر میداد باو آنچه را غیر او را پس فرج کردم و پس آنم
 آنوقت طلوع صبح بود پس ندیدم بخدا قسم که شهرم پدید آید
 مانند آنکه این شهر و نادر و گرد و غبار و گرفته شد که اثری از
 عمارات آن شهر نیست پس بعد از آن طلوع کرد و بد آنرا آهانی
 شد گویند که دیوار کما مذهب از خون خالص آلود شد
 پس نشستم و گریان بودم پس با خود گفتم بجهت آنکه کشته شد
 است حسین علیه السلام بخدا قسم و شنیدم صدای از جانب خانه
 گویند منبکف اصبروا الی الرسول قل الفرج النور
 نزل الروح الامین بیکاه و عوبل بکفه صبر الی الرسول
 کشته شد فرج محول آمد روح الامین گریان و نالان
 بر زمین بر آن گویند با و از بلند گریان بود و منم گریان شد
 پس این حکایت را نوشتم و ثبت کردم آن وقت منم گریان
 و آن هم روز عاشورا بودند آنکه خبر نقل او شنیدیم که خوا
 هم

بود نارنج آن با آنچه مرثیه کرده بود و حکایتان صد
 را که از جانب خانه شنیدم بودم نقل کردم از برای کسانی
 که صحرا اگر بلا با او بودند پس ایشان گفتند که بخدا قسم که نام
 این صدرا در کربلا مدتی است که شنیدم و نمیدانستم که کونند
 کشته شدند چنانکه حضرت علی علیه السلام مفسود کرد جمیع احادیثی که
 در این باب است و نیست چرا که آنها قدس را کتب عالمه بود
 و مفسود این بود که خبر شهادت حضرت شنید شد علیه السلام
 بد جمیع اعصاب بوده از عصر آدم علی نبی و آله و علیه السلام
 گرفته تا عصر خاتم صلی الله علیه و آله پس از برای دیگر
 کفایت میکند که احادیث بسیار موافق آیات قرآن را
 کرد که شهادت آن بزرگوار عهد بود معهود و میان
 و خدا و نبی و وقوع شهادت او در عاشورا و روز
 است چنانکه مرحوم مجلسی علیه السلام ترجمه در کتاب فی
 المعاد ذکر کرده و منسوب به حضرت صاحب الامر علیه السلام است
 آمد که روز سیم ما شعبان بود و ولد امام حسین علیه السلام

پس روز بداندند ایند عازا بخوانند اللهم اِنِّیْ اَسْتَلْکَ بِ
 المَوْلُوْدِ فِیْ هَذا الْیَوْمِ اَلْمَوْعُوْدِ یَیْهَادِیْهِ قَبْلَ اَسْهَلِیْهِ وَقَوْلَا دِیْهِ
 بَکَہُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِیْہَا وَالْاَرْضُ وَمَنْ عَلَیْہَا وَکُلُّ اَیْہِمَا فِیْہَا
 الْعَبْرُ وَیَسْأَلُ اَلْاَسْرَ الْمَذْیُوْبِ اَلْقَضِیَّہُ یَوْمَ الْکَرَةِ الْمُخَوَّضُ مِنْ قَبْلِہِ
 اَنَّ الْاُمَمَ مِنْ سُلَیْمَہُ وَالسَّمَاءُ فِیْ رُبِیْعِہِ وَالْقَوْصُ مَعَهُ فِیْ قِیَمِیَّہِ
 دَعَاکَ مَقْضُوْمٌ اَنْ یَصْرَحَ اَنْتَ بِرَاہِکَ حَضَرَ سَبْدُ الشَّہَادَہِ عَلَیْکَ
 مَوْعُوْدُ یَیْهَادِیْهِ یَوْمَ یُؤْیَسُ اَزْوَاجُکَ یَصْرَحُ اَنْتَ بِرَاہِکَ کَرِہِ
 کَرْدَنْدِ بَرَا وَاَسْمَانِ دِهَرِکَ دَرِ اَنْتَ زَمِیْنِ دِهَرِکَ فَرِیْدِ اَنْ
 یَشْرَ اَزَاکَ حَضَرَ سَبْدُ الشَّہَادَہِ عَلَیْہِ السَّلَامُ قَدَمِ بَرِیْدِ زَمِیْنِ
 چنانکہ آدم و نوح و ابرہیم و اسماعیل و موسی و سلیمان و زکریا
 و عیسی و حارثون و سایر انبیاء علیہم السلام بر او گریستند قبل
 و لا دتش بلکه و خشیان د آموهای صحرایش از و لا دتش
 بر او گریستند بلکه ما میان دریا و مرغزان هوا و دشتگان
 صحرایش از و لا دتش همه بجهت شهادتش گریستند و لغت میفانند
 کردند چنانکہ در احادیث بسیار وارد شد کہ اندک از ان دنیا

ذکر کردم و همچنین حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ امیرالمؤمنین
 و نحو سبدا الشہادۃ علیہم کلمہ مکرر پیش از شهادت بر او گریستند
 منذ کربا بش کہ آسمان و زمین و حیوان و نبات و الاصل السلام اللہ
 و علی آبائہ و فرمود بر او گریستند پس آیت است کہ آسمان و زمین
 در وقت شهادت بر او گریستند یا شدند و بی نهایت آنکہ در وقت
 شهادت آن بزرگوار علیہ السلام شدت گریه و زاری و فوج و بیقرار
 بیشتر بود چنانکہ اهل مرصیہ کوہ و زار را ایشان بدیدند
 وقوع مصیبتش بیشتر است بر دل آنکہ را بر و ما بر می خورد
 سبدا الشہادۃ علیہ السلام همیشه گریستند اند و همیشه خواهند
 گریستند پس تعجب میکنی کہ در احادیث وارد شد کہ سران
 بجهت قتل سبدا الشہادۃ علیہ السلام چنانکہ بعضی از ضعیفا
 میگویند کہ آیا پیش از قتل سبدا الشہادۃ علیہ السلام سر در
 آسمان نبود پس تو منذ کربا بش و غافل و بیخبر مترا عا فلان
 چنانکہ پیغمبران علیہم السلام پیش از قتل حصر نش سبدا الشہادۃ
 علیہم کلمہ بر او گریستند همچنین زمین و آسمان و سایر موجودات بر

پیش از قتل پیدا شد علی علیه السلام بر او گرفته اند و گویند
و سخی آسمان گریه است که پیش از قتل آن بزرگوار و بعد از
آن بگذرد و اگر گریه است و این مطلب که گریه آسمان و زمین بر
مصیبت کسی باشد صریح آیه قرآن است **چنانچه** **فقد احاطت** بر طبق
آن گویند چنانکه خداوند عالم جل شانّه فرمود **فما یبککم**
السماء و الارض حضرت صادق علیه السلام فرمود که گریه کردن آسمان
بر یحیی بن کریم و حسین بن علی علیهم السلام چهل روز گریه بکنند
مگر نه این روز و نفر بپسندند که چگونه گریه کرد فرمود **فما**
طلوع میکرد و بگری میزد و میکرد و بگری میزد و حضرت قائم علیه السلام
میتواند که بگریزد چنانکه در حج حسین علیه السلام و گریه
نکرد آسمان و زمین مگر از برای ایشان **یا سر** چون بگریزد
بعد از خبر شدن قتل پیدا شد علی علیه السلام عا کرد که خدا
عالم جل شانّه با و فرزند کرامت کند و خدا و را در محبت
او بی اختیار کند و او را مبتلا کند به شهادت او و احوال
در مصیبت فرزندش شبیه شود بحال یحیی و حضرت امیر

صلوات الله علیها و آلهای در مصیبت حضرت پیدا شد
علیه السلام از اینجه آسمان و زمین از برای او گریه کردند و احوال او
میتواند بحال حضرت پیدا شد علی علیه السلام چنانکه سر او را از
برای استکار و زنا کار حاضر کردند مانند یونیم که زنا کار علیه
لغنه الجبار و القهار و اناه البکلی اطراف آنها را در جمیع احوال
و سر او هم نکند و با آن استکار و مانند سر حضرت پیدا شد
علیه السلام آن استکار و ولد الزانی تا کار لغین اهل آسمان و
زمین **اما** مدت حمل و دفن در پیش آسمان و زمین که در
اجساد است ها است که شانه شد که چنان شهادت شد
گریه و زاری بگریزد و در این جمله علاوه بر سخی آسمان و
شیان زمین از آسمان خون خالص با و بد که هر جامه بگذرد
آسمان بود از خون و رنگین میشد و از زمین خون تازه میجوشید
چنانکه هر سنگی را حرکت میدادند و در آن خون تازه
جوشان بود خصوصاً را خاک میفودند و مانند صدف که در
المقدس حواله آنها اما گریه گاه گاه از اول خلف زمین و آسمان

تا آخر دنیا منمیرد و مستمر خواهد بود مانند آنکه انبیا و اولیاء
 علیهم السلام قبل از شهادت او بر او گریستند بعد از آن هر که مصیبت
 او گرانند باز پس از آنکه سبب چنین مصیبت عظمی معلوم
 شود و سر آن مخفی نماند پس متأسفست که از او اسرار ظاهر و باطن
 شود و وضو مخصوصه عنوان شود تا بهر باطنش عبرت گردد و متوجه
 بشود بضرر اهل بصیرت کرد و انشاء الله تعالی **الرحمة الرحمة الرحمة**
 فان الناصر يحتاج الى الكمال في الكتاب الكمال والجامع
 يحتاج الى العالیه کتاب العلم في كل حال ذلك شرار
 في جميع الموجودات لا سيما الانسان الذي خلق في احسن تقويم
 وادع في الايات البينات ما خلقه قبا سواء وانه ليس بغير
 پس بدانکه هیچ ناقصی نتواند که بدو کمال دهد مگر آنکه کمال
 او را تکمیل کند بدو کمال رساند ذات مایا فیه از هیچ
 کی تواند که شود همتی بخش و سر این امر اینست که ناقص را
 کمال نهند و چیزی را که خود ندارند نتواند که در حق احد
 کند و این صلبه اباوند که فکر می یواند بهی و بدو جمع ملک
 وند

فان الناصر
 يحتاج الى
 الكمال في
 الكتاب الكمال
 والجامع

غالرجل شانه مشاهده کنه و معنی این را بر شریفه ابدان که در حق
 ما روی به خلق الرحمن من تفاوت پس نظر کن که هیچ جنی خود بخود
 نشود مگر آنکه جنی دیگر که دارای حرارت باشد ترا گرم کند و هیچ
 جنی خود بخود سرد نشود مگر آنکه جنی که دارای سردی باشد ترا
 سرد کند و هیچ جنی خود بخود حرکت نکند مگر آنکه جنی دیگر آنرا حرکت دهد
 و هیچ جنی ساکن نشود مگر آنکه جنی دیگر آنرا ساکن کند و هیچ جنی خود
 نشود بخود مگر آنکه آمله و قاعی او را ببرده و هیچ کوزه
 خود بخود ساخته نشود مگر آنکه کوزه گری آنرا بسازد و هیچ کوزه
 و در و پیچ خود بخود ساخته نشود مگر آنکه نجار آنرا تراشد
 و ترکیب کند و هیچ آهن خود بخود شمشیر نکند مگر آنکه آهن
 کوبی آنها را سازد و هیچ طلا و نقره خود بخود حل و ذوب نشود
 تا آنکه در کرب آنها را سازد و هیچ غایتی بخود خود بنیان
 نشود مگر آنکه بنای آنرا سازد و هیچ کلاه بخود خود نزند تا
 احاطه نماید آنرا بر و باند و هیچ جوانه بخود خود نمود تا آنکه
 صانع آنرا خلق کند و هیچ کتاب بخود خود نمود مگر آنکه حد

تا اولی شام دعا حس تقوی می کند و هیچ جاهل بخود را نشود
 تا آنکه دانای با او تعلیم کند و هیچ کس بخود خود در صحنه استاد
 نشود تا آنکه حدیث استاد کند و همچنین نادان به نادان را نشود
 تا آنکه از نادان را نادان خود را اگر در آن تقییر العزیز عالم
 عالمی خلق الرحمن متغافل و فارح الصبر هل ترى من خلقه
 و اگر کما رزق شو و کما عود عیدانت که خداوند عالم را
 بحال فراداده که چنانکه نادانای فعلی و کمالی نیست بنا بر خود
 دانای خود و اما کما را بر این فراداده که هر صاحب فعلی و کمالی
 خود را در قوایل قابل و مواد مستعد برود خداوند عالم و متع
 که قوایل با فضا بنوع خود بر صحنه کمال قدم زنند تا آنکه
 فاعل قابل قریب هیچ موجود نمی شود بدین و این سراینا
 رسل و ائمه کبیر که در حرکت خداوند حکیم لازم بود و بحال
 بود که خلق جاهل بمنافع و مضار خود بین تعلیم علی الهی دانای جامع
 مصالح و مضرده هو الذی بعث فی الامم رسله لعلهم یوقظون
 الانام و یزکونهم و یعلمون لکتاب الحکمة و ان کا و امین قبل العباد

چنانکه این همه خداوند عالم را جل شانه جمیع منافع و مضار ایشان را تعلیم
 کند و باینها و اوصیای ایشان را تعلیم فرماید و ایشان را قادر
 کرد بر تبلیغ زمان خود و اشارت معصوم که از مخالف خود باینها
 متع خلق فرماید و خلق را مطیع ایشان فرماید و فرمود
 و ما رسلنا من قبلنا الا لیطاع ما فی الله و فرمود من یطع الله
 فقد اطاع الله و فرمود یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولی الامر منکم و فرمود فلا تدینکم لا یؤمنون حقکم
 فبما ننجیهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت یسئلوننا
 و فرمود و ما کان یؤمن من لا مؤمنه اذ قص الله و رسول امر ان یكون
 لهم نجر من امرهم فاعلم ان الله سبحانه حکامه من خلقه و العاقل
 مقامه و آواه مراخیه و مساحطه و اوامر و نواهی و خلقه و حکم
 ایشان را خلقه قائم مقام فرماید و جمیع بسنها و معاملان خود را
 و در جمیع معاملان ایشان با او حکم شانه پس عرفنا ایشان را مقرر
 خود فرماید و جهل ایشان را جهل خود فرماید و اطاعت ایشان را
 اطاعت خود و مخالفان ایشان را مخالف خود فرماید و محبت ایشان را

محببت خود و بعضی ایشان را بعضی بخود اعطاء ما ایشانرا اعطاء بخود
و بیا ما ایشانرا بپناه بخود و اعطاء ایشانرا با اعطائی بخود قرار داد
چنانکه در دیارشان میخواهید که من احبکم فقد احب الله و من
ابغضکم فقد ابغض الله و من غلبکم فکفر فقد غلبکم بالله و من غلبکم
غلبکم فقد غلب علی غیر الله پس ایشانرا بدینا محلق و دوشبه و تبع محلق
ببخود انداخته است چنانکه فرموده الله بگویند و من غلبکم قبل انکم
و من قصده فوجیه بکفر و السلام علی الذین من عرفتم فقد عرفوا الله
و من یحلمهم فقد حبلهم **ببارک** و کرم امام احمدی حضرت ببارک
و دعوات موجب بطریق است از برای اثبات مطلب از برای طالب حق
همین قدرها کافی است و من لم یحبل الله به خود کماله من نور

الروضه الرابعه

فی انکسار اثر ایشانرا به صفت نور و کل عین لیل علی فاعلمه کل عین
بدان علی عایله و کل عین طهره طهره و کل منیر انوار و نور و کل
ذات ظاهره صفات او کل حقیقه باریده فی انراها و منع ان
بصد صاید الا عن مصادره و محال ان بعضی فاضل الا عن صیغه

بدانکه فعل فاضل مثل خود ان فاضل فاضل است و فعل کامل مثل خود
او کامل است پس **بدانکه** فاضل تواند که فعل کامل او خود ساز
کند پس خود بخود خود همیشه در مرتبه نقصان واقع است هر چه عمل
میکند در مرتبه نقصان میکند پس میتواند بخود خود اندیشه نقصان
نور کند و از انجا صغیر و خرد بدین کمال رساند مگر آنکه کمال
ماد را وارد میکند و او را بفصل فاضل خود یار کند و او را
خسین نقصان بکشد و باوج کمال رساند و این مطلب بطریق است
که هر صاحب خود که فکر کند میفهمد که منفع است که فاضل تواند
خود را بخود خود از نقصان برساند و بدین کمال برساند و حق
معلوم است که محلق در مرتبه نقصان و اقصی در حال سیرت
آورده اند و خاک و خاک کاندان با نور مقدس را به چه نسبت چنانچه
خداوند جل شانزه خردانه و فرموده و الله اعلمکم من بطون انما
لا یصلون شئنا یعو خداوند نیرین آورد شما را از شکهای
ماد را نشان میداند هیچ چیزی را و معلوم است که درجه یاد
یکت قرب و جاق است و در کمال نقصانست و فرموده ان

آنکه در تفسیر ضابطی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که امانت ولایت ائمه علیهم السلام است و انسان ابو الشریه
مستحق است و باز آن حضرت روایت کرده که عرض شد روح ائمه
علیهم السلام بر آسمانها و زمین و کوفتها و نود ایشان فرو گرفت تمام
آنها را و جدا گفت در فضیلت ائمه علیهم السلام آنچه گفت پس گفت
ولایت ایشان امانت است نزد خلق من پس کدام یک را شما بخواهید
آنها بردارد و ادا کند مرا از برای خود پس جمیع آنها امتناع
کردند از حمل آن و ادا کردن آن را از برای خود نیکو بدید که همیشه
پیغمبران خدا علیهم السلام حفظ میکردند امانت را و خبر میدادند
باوصیای خود و مومنین مخلصین از امانت خود پس هر یک امتناع کردند
از حمل آن و نرسیدند از ادا کردن آن از برای خود و برگشت
آنها آنسانکه معروف بود باصل ظهور و ارفعی نقل کرد
که او گفته که امانتی که خدا گفته امانت ائمه ظاهرین علیهم السلام است
و امری الهی است که بایدا ایشان صاحبان باشند و دلیل بر
اینکه امانت همان ائمه ظاهرین علیهم السلام است قول خدا

نعمانی است که خطاب با ائمه اطهار علیه السلام کرده و فرموده آن
الله یا مکرر آن تو ذوالامانات ای اهلها یعنی امانت را با ما
بشد از خود برسانید پس امانت همان امانت است که
عرضه شد بر آسمانها و زمین و کوفتها پس ای امانت
کردند از حمل آن و ادا کردن آن و غضب کردند آن از
اهل آن و غضب کردند آن را انسان یعنی همان شخص اولی که
مطلوب و مجهول بود پس **از صریح آیات و اخبار و تفسیر**
مفسرین بلکه دلیل عقل معلوم شد که کامل جمیع در ملک
خداوند عالم جل شانہ بغیر از اول ما خلق الله بکنی دیگر
نبست و جمیع خلق قبست ما اول ما خلق الله ما قصود و قرار
بیتضاه خود دارند همه افراد بکمال اول ما خلق الله
دارند و بصورت اهل اسلام پیغمبر صلی الله علیه و آله
اول ما خلق الله است و بصورت اهل ایمان طیب ائمه هدی
صلوات الله علیهم بغیر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و انصاف سلف ما حلف همه اهل ایمان شهادت داده و شده

میدهند در ربابت ایشان میخوانند که شهدان از افعالکم
و نوزکر و طیبیتکم و احسان طابت و طهرت بعضیها من بعض
پس ایشانند اول ما خلق الله و ایشانند کامل حقیقت در ملک
خدا و همه خلق از آسمانها و زمین و کوهها و جمیع اهل آسمان
و زمین و اهل دنیا و آخرت و ما بر روی عالمی که حق انبیا و اولیا
و ملائکه و جن و انس و مؤمن و کافر و شیاطین از خلق اولی
و آخرین افراد بقصان خود کمال ایشان علیه السلام داشته اند
و دارند و عرض مقام ایشان علیه السلام در خلق شد و هیچ
طافی تل مقام ایشانرا نداشته اند و ندارند و مگر سبیل
اذا دعا مقام ایشان علیه السلام مگر همانا حق سبحان
جاهل حقیقت که خداوند عالم اول ظلم و جهول نامیده
چنانکه سلف خلف از اهل ایمان شهادت دارد و میزد
بر این مطلب شد اینک شهادت میدهد این شهدان که
إلا الله و شهدان محمد رسول الله صلی الله علیه
و آله و خوانده اند و میخوانند و ربابت ایشان قیام الله بکم

اشرف محل المکرمین و اعلیٰ نازل المرتبین و رفیع درجات
المرسلین حبش لا یلحقه لاجن و لا یعوقه فاق و لا یسقم
سائق و لا یطعم فی انداکه طامع حق لا یبقی ملک مقرب و لا یبقی
مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دین و لا قاف
و لا مؤمن و لا صالح و لا فاجر و لا طالح و لا جبار و لا عید و لا شیطان
مربک و لا خلق قیامین و لا شهداء الاخرین و لا اهل جلاله امر کرد
عظم خطر کرد و گویا یکم و تمام نوزکر و صدق مفادیکه دنیا
مقامیکه و شرف محکم و منزلتکم عینه و کرامتکم علیه و عظم
الدین و قرب منزلتکم منیر با اسم و امی قاضیه و اینست که
باشد و غافل مباش که مضمون این فقرات مطابق است با
مضمون آیه شریفه انما عرضنا الامارة علی السموات و الارض
و الجبال فابین ان یحملها و لا تقهر منها و حجت و قیامت که
مضمون آن مطابق باشد با مضمون آیه ان من عند ربنا
باصطلاح علم بر حق صریح میشود و توضیح آن بخارج بنویسند علم
و حال نیست پس مذکور باشد که حاصل مضمون این فقرات با حاصل

مضمون این شرحیه یکی است چرا که میگویند پس رساند خدا
شما را بشریف ترین محل مکررین و بلندترین منزلهای مکرر
ورفع ترین درجات مرسلین یعنی درجه شما از درجات
تمام پیغمبران مرسل بالا تر است منزله شما در نزد خدا از
مقام جمیع نزد پیکان بخدا نزدیکتر است و جایگاه شما در نزد
خدا از مقام جمیع کسانی که خدا ایشانرا مکرر قرار داد شریف
تر است و درجاتی است که هیچ ملحق شوند بان مقام ملحق نخواهد
شد و هیچ نفوق جوینده بان مقام فائق نخواهد شد و هیچ
کبرنده بان مقام بیفت نخواهد گرفت و هیچ طمع کننده طمع
و میل بان مقام را نخواهد کرد حتی آنکه بایه نماید ملک
مفری و نه بنی مرسل و نه صدیقی و نه شهید و نه زانی و نه
پست و نه صاحب فضیلتی و نه مؤمن صالحی و نه فاجر
ظالمی و نه جبار و نه مکار و نه دشمنی و نه شیطان متمرپی
و نه خلیفه دیگر که در میان مخلوقات است مگر آنکه شما را
خدا همه ایشان برزگی است شما را و بلند خدا شما را و برزگی

شان شما را و تمام بودن خود شما را و دانسته جایگاه شما را
و ثابت بودن مقام شما را و شرافت محل و منزلت شما را و در
او و کرامت شما را و در فرد خود و خاصه شما را و در نزد خود
چیزهایی که مخصوص شما قرار داده بود بغير شما نداده بود و نزد
شما را بخود و جمیع آنها در نزد است و دعا را در واقع شد
و جمیع خلق دانستند حق آنکه اول ظالم که ظلم کرد با ایشان
و خداوند دعا را جل شان را و اذ ظلم و جهول گفت این بود
که غی شما خدایا پشیمانم چرا که عالم را و جایگاه را و ملک خدا
بنود که خداوند دعا را جل شان را و اذ ظلم و جهول گفت این بود
باشد و لکن او را جهول گفته و او را در نهایت نادانی
قرار داده از جهل نیست که کسی که میداند که کاری را
میکند و ادعای توانستن آن کار را میکند و خود را در نزد
خدا و خلقی سوا میکند ثم ادعای خود را میکند که خدا
های شدیدی است و با احتمال حیا نمیکند و مرتکبان کار
میشود او را با اصطلاح خدا و خلق جا غل نمیکند و هر کجا

کار اصطلاح خد و علوی جاهل است چنانکه متعارفت
 که میگویند این کارهای قبیح کار جهالت است منظور این نیست
 که نمیدانند منظور اینست که مبالغه ندارند و میدانند
 از کون کارهای بدتر آنکه نمیدانند که اینها بد است و از اینست که
 حضرت یوسف علی نبی و آل و علیهم السلام را از خواب غفلت بیدار
 یوسف ایچه ای انتم جاهلون بعد از آنکه بدیدید که خبر بدید یوسف
 و برادرش یوسفیکه جاهل بود بدید و مراد این بود که غیبت ساختن یوسف
 برادرش و مراد این بود که با اینکه یوسف برادرش را می شناسد و برادر
 نکو بدید مبالغه کرد و بدیدند از اینها یا اگر برویم بر سر مطلب و
 اینست که کامل حقیقت در ملک خداوند است و حق است و حق است
 صلی الله علیه و آله هستند و با خلق خود بیایان و منافضند
 و در دفع مضار از خود محتاجند بکار حقیقی ملک خدا چون
 اقل ما خلق الله ضرورت اهل اسلام بغیر صلی الله علیه و آله است
 و ضرورت اهل ایمان طینت علیه السلام از طینت او است صلی الله
 علیه و آله معلوم میشود که تمام خلق در ضایان نیست و راست اند

ایمان

ایشان بعلوم السلام در فرمودند و ند عالیه ایشان و مدح ایشان در
کمال جفای است که باید تکمیل کند بمصلح کمال خود جمیع تافضین را
و عالت که تافضین خود بخود گویند که از در حق نقصان خود
کند بدینجه کمال برکنده چنانکه در ابتدا این عنوان را دانستیم
حال شد گوشت کند صوابیکه تافضین خود بخود از خود در حق
کند و محتاج است بکمال که دفع نقصان از آن کند پس مراد از محتاج
است بعلیه که دفع حیل از او کند و او را غلبه نماید و مراد از
و کار محتاج است باشد تا او را تربیت کند تا استانش و بر کوه
خواهد بود حال که کار آن که ایشان هم بخود خود نموند که در کمال
او خود کند پس از برای ایشان هم تافضی نباشد که کفا و ایشان گردد
حال آنکه خود بخود گویند که از کمال خود و عمل خود حاصل
پس از آن اینصاح بر عالت وضع دیگر عنوان مکتوم تا پایان محتاج
فایده کلی حاصل شود و بنده بیضا خود بر بد ایشان از کفا و کمال
خود ندارد و فیض و مهم بر از روی تقلید است از ایشان
الرضی عنہما لیسیرت ایشان در دم و نحو شیخ مکتوم

العضاء ورفع عضها بهم ولو لا وجوده لبقي الصائم في عرصه العيش
ولا خلاص لهم من ثمرة عضها بهم وجرأه وقد عفل عن ذلك الاكثرون
ولا يعقلها الا الاقلون ولا تكرب من لا تكرب فان اكثرهم لا يعلمون
ذكر من الاقلين فان قيل لا مانع وقد لمؤمنون **قال** ساركة وعلاني اجابا
عن الكفار والمنافقين قالوا من شايهم ولا صدقني حينم وقال يا عباد
يكرهون لا يسمعون بالاقول وهم يامرون بغير علم ما بين ايديهم وما
خلفهم ولا يسمعون الا لمن ارادوا وهم من خبيثه مشفقون وقد اورد
بهما الخافض والغامض عن الرسول صلى الله عليه وآله في شفاعته لاهل الكفا
من لقيه وقال ما آمن به منكم يوم من شفاعته وقد تجاوز الانا
عن الامتياز لا طهاره حد التواتر وصاد من اوضح الصبر ورجاء
من مذهبهم عليهم السلام اللهم شفعا واد ابقا قد بر
فما اقول وشعر نسل باليا مولانا الله تعالى **پس** مذكريا
وغافل مباش که کما کاران محاضرند بکسی که رفع کما ایشارا
کند از ناوضان و کارایان مشکل ترا سازد کار ناوضان بر
حال ناوضان مانند حال ضعیف است که ماده ناخوشی در بدن او نیست

و محتاج است بقدری مثالی که او را تقویت کند اما حال کما
کاران مانند حال مریض است که در بدن او ماده مریض موجود
پس محضر تقویت مریض را و رفع نحو اهد شد بر طبیب طاق با
اول ماده مریض را از بدن مریض بیرون کنند پس بعد از این کردن
اخلاط غیر سیر تقویت کند اخلاط غیر برتر را اما مریض صحت یابد و قو
تو پس مند کبریاش و غافل مباش که طبیب طاق لازمست که
جميع اسباب ضعف ناوضین را بداند و بر جميع اسباب تقویت ^{مطلع}
باشد و باید مطلع باشد بر جميع اسباب مریضه باید بداند که
رفع آن اسباب مریضه بکدام قضا و محضر بدی می شود و بعد از
دانستن باید قضا و باشد بر معالجه مریضان و تقویت ضعیفان
و محضر دانستن و ضعیفان تقویت شوند مریضان صحت یابند
پس لازم است که طبیب ماهر در علم قضا و در علاج باشد و صرف
کند و امور ضعیفان و مریضان و بداند دانستن مریضانی
نافع و بعد از فدیست بر استعمال نافع و بر غیره ادا سازد
باید که سهو و خطای دنیا را بر کجا عیسان و معالجات خود

نکند چرا که بر فرض سهو و خطائی و نسیانی و مغایر ضعیف شو
 شو و مریض صبح نکرده و هلاک شود و از اینست که جمیع اهل
 ادیان که معترف به پیغمبر هستند همگی با اتفاق عقل و نقل خود
 معتقدند که پیغمبر خدا باید بدو صفات هدایت اما رسالت معصوم
 باشد از نادانی و سهو و خطا و نسیان و عصیان ماخلق کرا را
 هدایت کند بگو خداوند عالم خبرشانه و ایشان را بجان هدایت
 هلاک بگوید یعنی **و قتل کونهم** و عاقل باشد که گمان کند
 که طبعها ظاهر را اینکه معصوم نیستند طبعی اینست که کار اهل
 روزگار میکنند چرا که خداوند عالم خبرشانه خواسته که مردم
 دواب را بمانند هرگز نمیدانند اگر طبعی ظاهر از روی نادانی
 یا از روی عصیان اندر سهو و خطا و نسیان باعث مرگ کند
 شد مثل ابراسیم بر تخت بخلاف هلاک واقع که خداوند
 خواسته خلق هلاک شوند مگر بخواهند و لا یرضوا **یا ایاکونوا**
 پس از این همه پیغمبران خود را و بجهت های خود را معصوم از مجمل
 و سهو و نسیان و خطا و عصیان قرار داده تا بخت خود را از خلق

تمام کند و بعد از اتمام بخت اگر کسی بخواهد خود را بخواند خود
 را هلاک کند بخواهد خود را بخواند خود را هلاک کند و اما کان الله یعلم
 و اکثر ما نوا انفسهم یظلمون **و ادری** ارسال رسول از اهل
 کتب و اتفاق عقول از اهل ادیان دلیل است بر اینکه مریض و غافل
 همانها بر حق و طیبیان و افاضی از جانب خداوند عالم جلالت
 و خود دفع نقص از خود خواندند و بر بحاج هستند هدایت
 کنند تا ما که بدانی خود منافع و مضایق ایشان بگوید
 و بحاجند بپیغمبر که همچون ایشان باشد و هدایت ایشان شود
 و بفضل قوه خود سنگبری از صغیفان کند ایشان را بر منزل
 معصوم خود برساند و بخاند بکفری که بعد از هدایتی خود
 دفع از هر کشنده معصیت غاصب از ایشان کند چنین
 هادک مطلق و کامل مطلق و شیع مطلق و مکرم مطلق در ملک
 خداوند جل شانه از برای جمیع خلق بخیر اول ماخلق الله معصوم
 و مقول نیست قیام الادی رل انهم نمل عید الیکو
 للعالمین نذیرا و هو رحمة للعالمین و الحمد لله رب العالمین و

هُوَ الْمَقْلَبُ فِي الشَّاهِدِينَ الَّذِينَ صَلَّاهُمْ بِعِزِّهِ مُحَمَّدِينَ حَتَّى
 نَزَّ عَلَيْهِمْ كَمَا وَدَّ فِي زِيَادَتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خَالِعُكُمْ اللَّهُ
 أَنْوَادُ فَجَلَّكُمْ بِعِزِّهِ مُحَمَّدِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَاكُمْ فَجَلَّكُمْ فِي
 بَيُوتِ أَرْزِ اللَّهِ أَنْ تَرْقَعَ وَبَدَّ كَرَفِهَا أَسْمُهُ وَجَلَّ صَلَوَاتُنَا
 عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَا يَكُنْ طَبِيبًا مُخْلَفًا وَطَهَارَةً لَا
 وَتُزَكِّيهِ لَنَا وَكَفَارَةً لِدُنُونِنَا فَلَيْكَ الْمَضَامِينُ بِطَائِفَةِ الْجَنَّةِ
 مَعْرِجًا حَاجَةً فِي نَجَّتِهَا إِلَى قَوَائِدِ عِلْمِ الرِّجَالِ فَلَيْكَ الْبُيُوتُ
 فِي الْبُيُوتِ الْمُغْلَقَةِ بِالسَّكُونِ إِلَيْهِ فِيهَا الْمَصْبَاحُ كَمَا قَالَ
 بَارَكَ وَتَعَالَى اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَيْسَكُو
 فِيهَا مِصْبَاحُ الْمَصْبَاحِ فِي حَاجَةِ الرِّجَالِ كَانَهَا كَوَكْبُ دُرِّي
 يُوقِدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ وَبُيُوتُهُ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ بَكَ
 دَنِبَهَا بِحَقِّ وَلَوْ لَمْ تَسْمَعْ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورِهِمْ اللَّهُ
 لِيُورِدَهُ مِنْ نِيرَانٍ وَلَيْكَ الْأَمْثَالُ تَصْرِيفُهَا لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ
 شَيْءٍ عَلِيمٌ فِي بَيُوتِ أَرْزِ اللَّهِ أَنْ تَرْقَعَ وَبَدَّ كَرَفِهَا أَسْمُهُ
 لَيْسَ لَكُمْ فِيهَا بِالْعُدْوَةِ الْأَصَالِ جَالٍ لَا لَكُمْ فِيهَا نِجَادٌ

ولا يبع

وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ
 يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ
 وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هِيَ تَكْفِيرُهُ بِجَانَتِهِ كَمَا قَالَ وَ
 تَكْفِيرُهُ عَنْهُمْ سَبِيحًا بِأَنَّهُمْ أَنْ هَذَا سَائِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى حَارِكٌ
 فِيمَا بَقِيَ وَبِكُمْ فَخَّ اللَّهُ مُلْكُهُ وَبِكُمْ يَحْيِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ هَذَا
 جَمِيعُ خَلْقٍ وَآيَاتِهِ مَعْلَمَانِ جَمِيعُ خَلْقٍ وَآيَاتِهِ تَكْمِلُكُمْ كُنْ
 جَمِيعُ نَافِضٍ وَآيَاتِهِ تَكْمِلُكُمْ تَزَكِّيهِمْ فَكُنْ جَمِيعُ كَمَا هَكَذَا
 وَنُظْمُهُمْ يَكْمِلُكُمْ بِأَبْطَلِهِ وَلَا يَشَانُ جَمِيعُ مُتَجَبِّينَ بِجَانَتِهِ
 كَمَا هَذَا وَآيَاتِهِ تَكْمِلُكُمْ بِأَكْبَرِهِ يَكْمِلُكُمْ خَلْقٌ وَنُشَانُ خُودِهَا
چنانکه فَرَمُودُ طَبِيبًا مُخْلَفًا وَطَهَارَةً لَا لِنَفْسِنَا وَتَزَكِّيهِ
 لَنَا وَكَفَارَةً لِدُنُونِنَا بِسُكُونِ إِيْمَانِ مَضَامِينِ نَدَارُ وَآيَاتِهِ
 مَعْلَمَانِ جَمِيعُ خَلْقٍ وَهَدَايَتُكُمْ جَمِيعُ خَلْقٍ وَتَكْمِلُكُمْ جَمِيعُ
 نَافِضٍ وَنُظْمُهُمْ يَكْمِلُكُمْ جَمِيعُ مُتَجَبِّينَ وَكَفَارَةً وَهَذَا جَمِيعُ كَمَا
 كَارَانِ وَشَفَاعَتُهُمْ جَمِيعُ مُخْلِصِينَ نَمِيدُهُمْ بِكُلِّ خُودِهَا
 خَوَاصِدُهُمْ أَكْرَحِيَّةً كَرَفِهَا وَغَلَّ مِثْلُ بَلْعَمًا عَوْرَتُهُمْ بِخَبَثِ

تكميل آرد

خلف خود باقی است و شرک شیطان است از نطفه او بعمل
آمد بمقتضا الحال خداوند عالم جل شانہ چنانکہ فرمود و
شارکهم فی الاموال الاولاد و عذهم و ما بعدهم الشیطان
الاعز و را و در تجاش کفر و نفاق و غول و راست و نجائی
برای او نیست حاله من جهم ولا شفیع یطالع و از شفاعت آن
کنی که کشف شفاعة لاهل الکتاب من اتیته صلی الله علیه و آله
مخوف خواهد بود پس ایشانند علیهم السلام الباب الثانی
هر کس ایشان را بن صفات صفاتی که خداوند عالم جل شانہ از
برای ایشان قرار داد اقرار کند از جان و دل بجان خواهد یافت
و هر کس انکار کرد در ظاهر یا در باطن هلاک خواهد شد پس
چون منذر شد که ایشانند علیهم السلام جمیع خلق و ملایک
و ما دای و محتاجی در هر عالم پس باینکه در هر عالم بغلی که
مناسب نفع او بود عمل کرد و در هر عالم مقصود بود مانند
و در هر عالم چنانکه خداوند عالم جل شانہ فرمود جبار مکر و
لا یسبغون رب الفول و هم بامرهم یعملون بامر الله عمل کرده اند

در مناسب است که سر از دم عمل را عرض کنم بطور کلی در عوالم
مخصوصان تا با بصیرت شوند جمیع طالبان انشاء الله تعالی

الروضه الساعیه

فی سرور و العمل و انما یمنع ان یحکام مالک الا بالعدل و الحق
لما لا یعمل فی الامر الممنوع المحال فعلا و نقلا کما قال الله
لنفس ما ینسبکم و لا امانی اهل الکتاب عن یعمل سوء فخر
و قال لنفس لا انسان الا ما ینسب فان نسبه سوف یری
ثم حشره الجزاء الاوفی و قال من یعمل مثقال حبه خیرا
یراه و من یعمل مثقال ذره شرا یراه فاعرف لیان و علمه
فعلیم فالج لا اصول الا مال و الامانی من غیر العمل و ان فی
کسراب بقیعة بحسبه الظمان ما احق اذ امانه لم یجد
شیئا پس منذر باشد و غافل مباش و فکر کن در کارها خود
و کارها جمیع خلق پس بدانکه اگر تمام عالم را کولان و
مشروبات باشد تا نور خود و نیا شای چکر از آنها بنور شبید
اگر بنور خود باشد آنها غول و ربا و تو بعدد مالک آنها شده که

خود و آشامیده و خوردن و آشامیدن کار توانست تو مالک
کار خود هستی و اگر بخور و بنهشای مالک چیزی از تو کولات و
مشروبات نیستی اگر چه در میان آنها غوطه و آب است و اگر چنانکه
بدن خوردن و آشامیدن مالک آنها هستی مغرور شد و فریب خورد
و فریب آنها شد و چیزی از آنها بفرستد و مانند ما نشیند
که از دور سر آید و فریب از سر و کمان کرده آن سیر آب
و حال آنکه هیچ نیست و همچنین فکر کن اگر تمام عالم روشن باشد
تا چشم تکبانی و نیستی چیزی را هیچ از الوان و اشکال و روشنی
بفرستد اگر چه بدن تو در میان آن روشنی باشد و تو در میان
چیزهای دیگر غوطه و آب باشی پس چیزی از رنگها و روشنیها بفرستد
و بفرستد مگر همان فلک که دیده بچشم خود دید کار توانست
و تو مالک نیستی از رنگها و روشنیها و بفرستد چیزی
از آنها مگر همان فلک که دیده و حال است چیزی از آنها بفرستد
بفرستد مگر آنکه به نیستی و همچنین اگر تمام عالم صدا باشد
حال است چیزی از آنها بفرستد مگر همان فلک که شنیده و شنیده

توانست نه کار صداها و همچنین اگر تمام عالم بوها باشد و بود
بنا آنها باشد چیزی از آنها بفرستد مگر همان فلک که
باشامه خود از آن کرد و همچنین اگر تمام عالم گرمی
و سردی و نرمی و خشکی و سنگینی باشد تا بفرستد و بفرستد
از آنها از احساس نیکی چیزی از آنها بفرستد و حال است
که چیزی از آنها بفرستد مگر همان فلک که با لامسه خود
کرده و احساس کرد و توانست پس اگر تو از درکندگی کنی
درکندگی را حکم به بندند و کندگی را بیایی بفرستد تو را
بفرستد و در حقیقت اگر چه جمال غافل بگوید که فلا را باغ
اند چرا که چشم تو درختها باغ را ندیده و گوش تو صدای بلبلها
باغ را نشنیده و ذائقه تو میوهها باغ را چشیده و شامه تو
بوها گلها باغ را نهمید و لامسه تو احساس هوا باغ را
نکرد پس مغرور است کسی که گفته تو از باغ نرفته اند و همچنین
در مشاعر یا طبع خود فکر کن که اگر در عالم مثال چیزی باشد تا تو
خبر و فکری نکنی چیزی از آنها بفرستد مگر همان فلک که

خوانست تو مالک آنها صیغه نه مالک چکر دیگر کرد کارش
 علوی چند باشد تو چکر از آنها دارند مکر فاعل نقد را که
 کرد **و اگر در عالم عقل امور عقلانی باشد پیر از آنها بنوعی**
 دیند مکرها مبدی که عقل کرده و عقل کار عقل توانست
 مالک دیند مکر همان فعل عقل خود را و همچنین اگر مکرها
 تو میدانی و صفات در شان با قلب خود خواندنی
 چکر از این سو نیست و معتقد ما آنها نیست مکرها غیبی که
 دار پس بخوان این آیه شریفه را که فرمود ما زنی خلقی از جن
 من تفاوت و بدان که هر عالمی مالک فعل خود است چیزی بگوید
 هر عالمی مالک عقل خود است چیزی بگوید آن معنی شریف را
 از دو عقل که فرموده **لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ الْإِسْمَ سَمِيعًا وَارْتَبَعَهُ سَمِيعًا**
 برقی ثم یجراه الجراء الاذی **و بدانند که هر سال در**
 انزال کتب و تشریح شرائع و تحقیق حقایق هر از برای همین است که
 خداوند حکیم جل شانته خواسته نعام کند مخلوق خود نعمت خود را از
 امر فرموده ایشان را بعل کردن و هر عالمی بحسب نفعه فاعل بنوعی

گفتهها الزبونی در زبان باشد و بهای که شایعین
 کاری بکنند عجب از ایشان شمار شود ما شفاعت عمل ابرار
 ما بدخه شفاعت منسند شفاعت خوانند که چنانچه
 بدو خبر علم نرسد علم از او صادر نشود و از عالم نگویند و امید
 که اگر ندانند در این مختصر فکر کنی نصیحت کنی که امر چنین است
 همین بیان خصوصیت که شود عکسین هم باید علی از ایشان ضا
 شود تا بدو خبر تکفیر برسد و بگویند که کار بد شد و کفار و کفار
 و نه این است مکر که خوانند که بدو خبر مکرین بگویند که کفار
 بشود از برای کفار و مکرها که عمل خود را بدو خبر
 باشد و چون دانستند به طلب از مکر مناسب است که بیایند
 واضح این مطلب که در دفعه محصی بیان کنم با بر طایبان واضح
 کرده داننا **الرَّحْمَنُ السَّابِقُ** الله تعالی
 فی سیر التکفیر و معناه و مشرف عیبیه من الزمان و التیم
 کان المکرم بکفر عن نفسه او عن عبیه **قال الله تعالی**
لَیْکُمْ الله عنهم انوا لَدِیْ عَلَمٌ اَوْ قَالَ **لَیْکُمْ الله تعالی** الذین

چنانکه عبد بن عبد المطلب هیچ بود چرا که عبد المطلب به ضرورت
 شکر کرد و از اینجه بیغیر صلی الله علیه و آله فرمود اما من الذی
یا ایست و اخبار یکدیگر و در تکمیل و در آواز شد و نیاید و
 در این معنی ما مناسب است محضر نیست و نه اهل اسلام بلکه
 بر جمیع اهل ادیان آسمانی از ضرورت ما است که عوام الناس
 از این معنی حیرانند و چه جا علما پس اجتنابی با صراحت زیاد نیست
 و همین فتنی که ذکر شد از برای تذکره غافلان و فاسقان است
الرضیه الثانیة فی اثبات الکفارة بغير
 عن ترک فعل ما یوجب أو فعل شیء منقوض عنه أو رفع حکم معلق
 به عهد أو وعد أو نذر أو شرط أو یمنی و امثال ذلك فلهذا
 موجب و سبب لا محالة سواء كانت واجبة لازمة أو محبة
 فان لم یکن السبب أو الموجب لها من نفس الشخص یكون من
 غیره لا محالة و کفر الکافر من غیره لا یفعل كما لا یفعل الکافر
 من غیره سبب موجب له ما یفعل الله بعدایکم ان شکرکم
 و انتم و کانت الله شاکرا علیما پس من ذکر ما شد و غافلان

که کفار به بیغیر موحی باشد یا شده باشد مثل آنکه اگر شخص
 در روز قمار مضایق از او و معصیت او را کند یا بدکهار بدید یا بشه
 یابد کرده یا بهار مغل آورده و بعد بخواند و خلاف آن رفتار کند
 باید کفار بدید و اگر سبب موحی باشد کفار معنی ندارد پس
 اگر موجب از خود شخص نباشد از ملوک و غلام و کسر شخص باشد
 پس آن شخص مطلقا منجر به ملوک خود است و آن عوض جز به و جتیا
 ملوک خود باید کفار بدید و اما مطلب اینست که کفار لا محاله ناید
 سبب موحی باشد یا بدید از خود شخص یا از کسی دیگر و اسلام بلکه
 در جمیع ادیان آسمانی بطور ضرورت معلوم است مگر آنکه کواغیا
 بدید و معصیت بدیده باشد یا غافل باشد که مذکور است اجتنابی
 که در برابر بعضی نوشته هم فتنه که اشاره شد از برای تذکره
 غافلان است ان شاء الله تعالی پس مناسب است که مطلب دیگر
 در دعوی مخصوص بیان شود از آنکه ذکر اولو الالباب است ان شاء الله تعالی
الرضیه الثانیة فی اثبات الکفارة بغير
 ان یسبى المبیح لا یكون الا لاخل محاربه و معصیه غیر معلق

عذر و عذرا قائم بجانم عذر لا يجوز ولا يقبل الناس شيئا وكن
 الناس انفسهم يظنون ما اصابكم من مصيبة فيما كتب اليكم
 فان لم يكن الشخص يقينه مكتوبا لايم وانبل بها فلاجل الكتاب
 مما اليك الذين همين جرائهم فيما كتب اليهم وهو يهينه من رزق
 في حقه قل ان يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا وقد كتب الله لنا
 هو مولانا وقد كتب الله لنا الجزاء على اهلنا ان يفسدوا
 وغافل يباشر كما انهم يباشرها و اين هم مصيبتها که برخصت بيد الهيد اعلي
 الا الحجة والشاه واداموا فيتمى اينهم مصيبتها بنو چرا که
 بغير ذنب مدعيتي و معصوب بود و بهر کما مصير و کبر از او صفا
 نشد بود و بغير ذنب اهل اسلام و جمع فرقه ما ان او شهد شيئا من حيث
 يؤمن ان ذنبه بزرگ خوشتر امام حسن عليه السلام بغير ذنب و مظلومين
 بر حوال او انا اهل نوارج و غيرهم از ساير خلق بدکار و اجانب و اولاد
 کما يسمو ما به اينهم مصيبت او و اذ شو و حقا که قسب اعمال او در دنيا
 خلوت و دکار مشهور است و مع ذلك كله قد ندعاهم جل شان او و افر
 شامحت اذ باسلطت و اذ اعصمتها اكر فاعاد و اكر شخص غافل

هوئيا مكر كذا در معاملاته نسيه هر سلطان و دست هر مظهر
 كافر منعمند که بتاخذ و مدعاه جل شان او از اينک اهل آدم ما بعد را
 بنود که هرگز مثل اينهم مصيبت که برخصت بيد الهيد اعلي او اذ
 بر اعدا اهل نوارج و اذ او اورد پس بر اعدا هوئيا اهل
 روزگار محي خواهد نابد اگر مكر كذا که اينهم مصيبتها يکه برخصت
 السلام و اذ امد معات اعمال او بنو و طهر و شمع بود که مخصوص باو شد
 بوجر که بهر طالع مدکارا اذ او امد مثل چنين مصيبت کرد و اكر
 بهر جا خوان پس اگر كس مكر كذا خواهد اذ ان كس مظلومين مظلوما
 اگر چه با امانت و ذليل باشد اما اگر انفس هوئيا را اهل اندام ما
 که پس بر او اضع و عود است که او مظلوم و ارجع مظلوما است چرا که
 هر مظلوم يکه در عار است اگر چه از راه که مظلوم و اضع شد مظلوم
 و اذ اذ اعدا بکر عمل کرده و ظلم بر بعض خود کرده که سر امكانات عمل
 اين شد که مظلوم اضع شو اما انفس بيد الهيد اعلي السلام معصوم
 چنين بود و بهر عمل او اضع شده بود که منوحيه مصيبت ما شد
 خدا و اذ اعدا جل شان او را عار و بکر و در حق و اذ است که عمل او اضع

شدند مستوحش شدند و از صدک و صدقه بفرستادند و این را
 این تشریف و اسم **پیش** به معلوم است که پدر سید را که در
 کینه را که ساگر و مؤمن باشد می معلوم است که خضر سید الشهدا علیه السلام
 ساگر و مؤمن بود و سید ساسا اهل جنب بود و در جمیع اهل اسلام افتاد
 بر داخل میان که معصوم حقیقی بود و داخل غایت مکر منبر که خداوند غایت
 سانه **فرمود** بر این غایت مکر مؤمن لا یستغفرونه یا یغفرونه و هم بامیر جماد
 به ایشان رسد کاه هستند که خداوند اکرام کرده ایشان را که شرف
 نمیکردند و انصافی خواهی ایشان بامروا علی میکشد یعنی او را
 میکشد ایشان بطوریکه او امر کرده علی میکشد **پیش** موثر خود را
 خیر کرده و مذکور و امر و فکر کن که جز با این همه مصیبتها بر او وارد نشود
 کفر که ظالمین از دو ظلم ظلم کرده اند آنچه که کردند نداشتند که چهره کرد
 و با که کردند خداوند انای توانای و دوجم مجربان بر او وارد نکند
 و جز باین مصیبت که اسم مصیبتها بر او وارد نشود بر او وارد
 و ساقی مناسبت که امر و از جمیع امرها عظیم تر است که کار از او خارج نکند
 عجب نیست و حکایت او را جمیع حکایات عجیب و غریب تر است و بزرگ

55

[illegible]

و جمع شد و اطراف او را از زمین گرفتند که سواد هیچ سخته
 برود آیا آبی بر روی کینه کشته بود که مکافات آن این بود که آبی از اینستند
 آیا کسی مانع از غذا گرفته بود که مکافات او این بود که منع کرد و داد او
 و اهل بیت و آب و غذا را **ایا طفل** شیر خواهر را کشته بود که مکافات
 او این بود که علی اصغر او را با اینست و شکم کشته کشند و آب کاه
 دیگر از او صادر شد بود که جزای او این بود که بچنین مصیبتی گرفتار
 شود و حال آنکه او معصوم بود از صبیح گناهها و آب کاه از برای طفل
 شیر خواهر او بود که با یکدیگر شیر بکالوی خشک به نقض بر او رفت
 و در دوازده گوش ناگوش او را مدد آید و از شکر از کینه کشته بود
 که جزای او این بود که جوانی مثل **علی اکبر** را در حصو او باز نماند
 کنند و عساکر او را در حال حیوة از یکدیگر جدا نمایند چنانکه در
حدیث است و نذر قطعه از باز او را و حال آنکه او شبیه فرزند
 ارجع مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و اله محبت ظاهر خلفست و باطن
 طبعش چنانکه خوان حضرت علیه السلام ندان او فرمود و در حق کرا
 و دیوان قوم ندانند **فرمود اللهم انهد علی هؤلاء القوم عقده**

اللهم علام أسیر الناس خلقا و خلقا و منطقا رسول الله صلی الله
 علیه و اله ما حلفت ظاهرا و خفیا صلی الله علیه و اله المصداق من خلقها
 جمیع خلق بود و خلقها از بهترین خلقها است چنانکه فرموده **خلقها**
 الإنسان فی أحسن تقویم و یحیی صلی الله علیه و اله احسن تقویم و
 یحیی من کذب بود از جمیع مردم **ما خلق** و خواص صلی الله علیه و اله
 طوره بود که در شان او وارد شد **انک لعلی خلق عظیم** و عظیم خلق
 و خوی او احادی عظیم کرده اما منطق او صلی الله علیه و اله صلی
 بود که قرآن بر زبان او جاری شد که جز وافر و جمیع خلق او در
 مثال آن عاجز شدند چنانکه **فرمود** انک لعلی رسول کرم
 ذی قو و عندک العزیز یکنی مطاع ثم أبی و ما صا حیکم یحیی
 پس که از حب خلق و خلق و منطق شبیه ترین مردم باشد بر رسول
 خدا صلی الله علیه و اله نوصیما و از حد بیان بیرون است پس
 خبر علی و خبر کاه و داد او معصومانست که برای آن این باشد
 که با بدیان بدای عظیم گرفتار شو **باری** پس قدر که
 کن که براند کبریا کشته بود که مکافات او این بود که با بدیان

ماه نمی داند ... چنانچه بر دوی از او کشته شود ...
 که کشته شد که از دستهای او از بدن جدا کرد و بدو
 بر فرق سار کش زدند که مغز سرش را و کش پیرن آمد و خور از فری
 مه را کش جانی شد و چشمها او را فرو گرفت و سقی بدشت که خوا
 یاک کسد پس از اسب در عطیید پس گاه او چهره بود که باید با اینهمه بلاها
 عظیم گرفتار شود و با چه گناه ادا رساند شده بود که مکافات او این
 بود که پس از او مثل **خست فاسد** باید در حسود او کشته شود
 آیا گناه خود حضرت فاسد چه بود که جزای او این بود که باین بلاهای
 عظیم گرفتار شود و آیا گناه سایر تر دران و عودنان و باوران و
 بستگان او چهره بود که باید باین مجسّمهای برون و بلاهای عظیم
 گرفتار شود و در حسود او در بهانه سببی ها کشته شوند و حال آنکه
 خداوند عالم حلّ شانه هیچ ناجیه و فاسق و کافر را با اینهمه بلاها
 دند نیا مبتلا نکرده اگر چه آن نجا بود کفایت مغانل خلق بسیار گزینند
پس اگر فکر می خواهی یا منکه احد از خلق دوزخ را بچنین بلاهای
 عظیم و مجسّمها سخت که آن بزدگار علیه قتل گرفتار شد گرفتار

آیا هیچ بک از خلق دوزخ را با طورها بکشد او شهید شد کشته شده چه
 از حیوان اهل دوزخ و چهره ایدان و کتک تازان دوزخ را با کام و پو
 کرد که اینهمه بلاها که بر او اند شد مکافات عمل خود او باشد **و در اول**
 اگر که با ما نیست عصمت و اعماق دناشته باشد نمیشود گفت که چهره
 ملاهای فانی بر او مکافات اعمال خود او بود چرا که بنای خداوند عالم
 حلّ شانه از زمان آدم ناحا قرصی الله علیه له تا بکدام بود که در
 دنیا هیچ کس را با این همه بلاها گرفتار نکند اگر چه آن کس مثل مخالفان
 دوش باشد که در خبث نفس و بدکار و دشمن بد بسیار در کار
 صریح مثل شده باشد آیا افعال او اطاعت الیه است که او چه کرده است
 که باید بالتشبه و تنگ گرفتن شهید شود و بعضی از فاسق و کفر است
 عمیرد **هیچ کس** نمیشود بگوید که اینهمه بلاهای دوزخ را بر افعال کفار
 حری اعمال آن فعال بود کبر مکه حال پس سخت کاد ستم کردند بکار
 از سخت کاری مد شد و دند داشتند تر اطفال به گناه این همه
 ستمها را حدای رحمت از رحمت و اعدا و اعدای بر خور محبت داد
 آن جانبی که اینهمه تلذذ کرد پس فلان زنی مکر کرد را بچه میبوسید و دند

که که شرمها در آن برود و شرمها بر آنهای وادارند که گاه از آن
 بهتری از آنکه بکشد و مصیبت ایشان محزون سوی خداوند طبع است از
 دو طبع خود آن ستمکاران گاه محزون می شدند بلکه گاه بی اختیار
 بر حال این مصلومان میگریستند حتی آنکه لعین آسمان و زمین برید
 پلند گاه بی اختیار از شدت مصیبت ایشان گریه میکرد که ناباید
 بآن ذلت و خوار اسیر شوند و آنها را بر قبیلهای شرمهای بد
 رفتار سوار کنند و شهر شمرده یار بد یار میکردند و قدر برابر
 روزگار از خویش عوام و کفار و فجار و یهود و نصاری و مجوس
 یار و یار ازین چادر و مجربا دادند **ایا مهر** این مصیبتها
 مکافات اعمال این دنیای بی گناه بود و حال آنکه اهل دنیا
 وزن و اطفال هیچ سلطان جابر را خداوند عالم جل شانہ
 بچنین مصیبتها گرفتار نکرده اگر چه آن سلطان و اهل دنیا
 او کافر و فاسق باشند و مستحق عذاب باشند و بنای خداوند
 عالم جل شانہ از زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله تمام
 این نبود که اهل و عیال و اطفال هیچ کافر و نادان دنیا

چنین مکافات کند پس از وی بعین فکر کن تا سیر مطلب
 را بطوری که مینویسم انشا الله بیاید **و سلسله** ماستدین
 از صفها که خود را مدح کرده اند و عرفا و حکماء داخل کرده اند
 و گفته اند که مصیبتها اینک بر حضرت پیدایشده و اهل دنیا و عیال
 السلام واداد از بابت مکافات دهم بود چرا که حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام و صلوات الله علیه از کفار و اعدا
 البوار بخرید و القمار آتشبار فرستاده بود و اهل و عیال
 کفار را اسیر کرده بودند پس **جواب** مطلب از این خرافات
 تا صواب این ستمها این است که او را لا نرد و از دزد و دزد آفرین
 و تلافی و مکافات اعمال که از کسی بگریزند ترین ظلمها است
 و بیع ترین کارها است بدلیل عقل و عقل و هرگز ظلم و
 بیع از خداوند عالم جل شانہ در نشود بدلیل عقل و عقل
 و تائید کارها حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و صلوات الله علیه
 کا قیام در دوزخ و مصیبت نبود که مکافات و جزای و این
 باشد که بلاها و مصیبتها بر دمدمان و واراد آید بلکه

کاشها او هر با امرای و امر بنشیند صلی الله علیه و آله بود و متحن
 ثواب و نعمتهای الهی بود نه بلاها و مصیبتهای شدید که مثل
 آنها بخواهد از اهل دوزخ و کافران دنیا و دنیامد و اگر بخواهد
 از کافران حاضرین امر علیه السلام جهاد و سبیل الله و کشتن
 در راه خدا بود این بهترین کاشها است در نزد خداوند عالم جل
 شانزه چنانکه خود او خبر داد و فرمود **فَقَسَلُ اللَّهِ الْجَاهِلِيَّةَ**
عَلَى الْفَاعِلِينَ اجر عظیمی بر اجر عظیم و ثواب عظیمی را که خداوند
 عالم جل شانزه مخصوص مجاهدین سبیل الله قرار داده و آن اجر عظیم
 با حد از سایر مؤمنین نداده و آن اجر عظیم بقیصل داد و مجاهد
 فی سبیل الله را بر فاعلین پس **حَقَّقَ** امری المؤمنین علیه السلام
 مستحق آن اجر عظیم است و متحن نعمتهای بی نظایر است که هیچ
 عبادی بان نعمتها نمیتوان رسید مگر بجهاد و کرده در راه خدا
 پس مجاهدان او در بلاها با دشواری و از آنکه بلاها بدو رسد
 او را آید و عیبها و غریبی است که کشته اند جزای اصل اعمال
 بلاها است بمکافات عمل او این است بلاها برود و دمان و دافع

شد و ثالثا اگر بلاهای شدید مکافات میرسانند باید
 برسد به شخص غافل بلیه و الله کار کرده باشد چه هوای نفس جزا
 چنین بلاهای شدید را بر نیاورد و مانع هیچ بلاء و حوائد بدان
 ترسد و مکافات اعمال ایشان دزد و مانع ایشان شود و این مکافات
 دزد و دمان حضرت امیر علیه السلام اتفاق افتاد پس در دومان حوان
 و بدان روزگار و در کن تابان کلی بلاهای عظیمه حضرت شد شد
 علیه السلام سری بگرداند مکافات عمل او و عمل بلیه او علیه السلام
 نیست چرا که از بیکان روزگار و موسی بن عمران علیه السلام است و در این
 کشت و کشتار دنیا کرده و عاقلین خود را کشت و خاندان ایشان را حو
 و انشود و اگر منیر از حضرت امیر علیه السلام کشت و کشتار نکرد
 نکرد و برادر دزد و دمان و مکافات کشت و کشتار اتفاق افتاد و حضرت
 داد و بیلان علی بن ابی طالب علیه السلام از بیکان اهل دوزخ
 بود و کشت و کشتار دنیا کرده و دوزخ مکافات اعمال ایشان دزد
 اتفاق افتاد و موسی بن عمران علیه السلام میفرمودند که خداوند بزرگوار
 کشته او حد و حکم میرساند چرا که مکافات عمل او دزد و دمان او

اتفاق یافتند و چنانکه آئینه کش که می توان بشماره آورد جزا در
 دو مقام اول و مکافات عمل و اتفاق یافتن با بکر و عثمان و معاویه
 و بنی امیه اگر خوب کشد و کثرت بسیار کرده اند و بسیار از مردم را از
 کرده اند خانه ها را از آب کرده اند و خانه ها کرده اند و دو مقام دیگر
 مکافات عمل می بیند اتفاق یافتند **باید** اتفاق اهل نوابغ
 و مطیعین بر او ضاع غایر و احوال گذشتگان چنین متکامل و چنین
 بلاها و مصیبتها که بر حضرت سید الشهدا علیه السلام و اهل بیت اطهار
 علیهم السلام وارد آمد بر او و دو مقام آنکه از اهل بیت گذارند و بنگار
 و بدان و از او و او را و او را و او را **پس** بعضی که آنچه بر حضرت
 سید الشهدا علیه السلام وارد آمد مکافات عمل خود او بوده و با
 مکافات عمل حضرت پیغمبر و حضرت امیر مصلوات الله علیه و اهلها
 بود یعنی آنکه آنها بیست و نه و فدا شد و بنای او
 شانه چنین بود و نیست که در این بنا مکافات عمل کسی از او و دما
 و او را و بکند بدون تقصیر از خود او را و مگر آنکه تقصیر از خود او را
 سر و نه چنانکه در مقدار آن و موضع مناسبی که خواستند

انشاء الله تعالی **باید** اگر بنای خداوند عالم چنین باشد
 که مصیبت که در روز بکری قرار دهد و بکری را شام کشد و مکافات
 کند غیر مؤثر و لا یزد و لا یرده و در آخری خصوص در مکافات خوب مثل
 جهاد و سبیل الله و امر بقرین و غیره از منکر پس بنا بر این سخن شنید
 هیچ پیغمبر و وضعی پیغمبر و هیچ مؤمنی بعضی امر بقرین و غیره از منکر
 نکند از مؤمنی که در روز قیامت او را خواهد شد و **باید** علاوه بر آنکه
 چنین کار عظیم و قبیح است عفو او و قیامت از خداوند عالم جل شانه
 سرزند عفو او و قیامت از خانیع و واقع شاهد می بیند که در روز قیامت
 اولاد او را خلق عالم از دنیا بدم گرفته تا بعد مکافات اغال بکار
 و بدان اتفاق یافتند بدون تقصیر از خود آن و دو مقام **پس** بدانند
 در بیکر و آنکه دلیل عقل و نقل و آنکه دلیل مشاهده و عیان که
 بلاها و مصیبتهای او بر حضرت سید الشهدا علیه السلام مکافات عمل
 خود او و مکافات اغال آباء و اجداد او علیهم السلام بوده و سر عظیم
 و مطلبی بزرگ در میان اعدایان خدا و بکرم است پس مناسب است که
 از برای برادران سر و اظفار و مطلبی بخواند مخصوص فرزندم نامطلبم

و بجهت نباشد و عولت مخصوص است بر ما باشد ما موجب نباشد بجهت
طالبین حق گرفت و بداند که خلق دنیا را محتاج بجهت خود نداند که اگر
چنین امر اتفاق نیافتاد خود خلق از عهده ما محتاج نمیواند
برایند و با اصطلاح کلمه خود را نمیواند از آب بکشند و بدانند که
خضر استبداد الهی علیه السلام را بجهت خود از عهده ما محتاج خلق برآمد
کلمه ایشان را با اصطلاح از آب کشیده و تکبیل فرمایند و با عتبات
نجاتی که کان شد و هدایت گراهان کرده و کما و کما کاران گشته
پس بداند و عسوا را بندد و در متکلم فکر کن تا از نجات یافته کار محو
و با ایشان محو شود و نشاء الله تعالی **الرَضِیَةِ**
الْعَاشِرَةِ فی ذکر لایات و الاحیاء المنقرضه بان شهادت
مدعی ذیاء و طلبة الاف النجیه و النشاء لاجل نجات التاجیه و اجابیه
التاجیه و شیاء من غیر السلیین و شفاعه الشاهین و کفاره الذنوب
المدنیین من الاولین و الاخرین و انشاء لایات النعمه الظاهره
صلوات الله علیهم اجمعین **قال الله تعالی** ان اشرف من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان کم الجنته یغالبون فی سبیل الله

فیقولون و یقتلون و هذا علیه تحقیق التوریه و الانجیل و القرآن
و من اوفی بعهده من الله فاستبشر با بیدعکم الذی با بعهده و الله
هو القور العظیم الثابون العابدون العابدون الثابون الثابون
کیون الشاجرون الامرون بالعرفان الثابون عن المنکر و
الخالقون لحدود الله و بشر المؤمنین **حاصل** در این باب
که مفسر باید بداند که خدای تعالی فرموده است پیش از این مدعا را بد
و بعد از آن از مؤمنین جامه های ایشان را و مالهای ایشان را و حق
و حق آن جان و مال را بهشت خود قرار داده و وعده کرده که با ایشان
عطا کند و علامان کسانی که جان و مال خود را داده و در آن
فرموده بخندند و بعد از آن حالشان را بیکت که بعد از این چنانکه
کنند و ذاه خدا پس میکشند و ذاه خدا و کشته میشوند
و ذاه خدا و وعده کرده و عده ثابت حق و خود مد توریه و بحال
و قرآن و کتب فاکند و بجهت خود و وعده خود را خداوند
طالع بیل شان را بقی و اوست فاکند و بجهت خود و وعده خود را هر
و فاکند چرا که هر فاکند بنوا امد و فاکند بعهده و عهده خود

که خدا بخواند و اگر او نخواهد کسی نتواند بگوید و عهد خود را
کنایه از وفا کرده خداوند عالم را جل شانہ بعهده و عهد خود
 موقوف بخوانش هیچ مخلوق نیست پس چون چنین است خطاب
 کرده بآن مؤمنین که این معامله را با او جل شانہ کرده اند بفرمایند
 در ایشان شادمانی و سرور باد شما را بواسطه این فروشی که کرده اند
 و همیشه از او گرفته اند اینست همان استکار بزرگی که خدا از بندگان
 شما خواسته و بنا بر فراشتا اهل بیت علیهم السلام که فروخته اند انفس
 العابدین بخوانند هیچ فزانت انا آخر این شریف بصلوات و سلام
 آن مؤمنان است که این معامله را با خدا کرده اند اگر خیر الثابتون
 العابدین هم بگوید مدح با اصطلاح از برای آن مؤمنین نمی تواند
 باشد چنانکه **مفسران** گفته اند و حاصل مطلب اینست که آن مؤمنین
 نوبه کنند گانند و در عبادت کنند گانند و بر عهد کنند گانند
 و سالکانند و راه خدا و دوزخ گیرانند و بر عهد کنند گانند و بر عهد
 و سبوح کنند گان و خضوع کنند گان و خضوع کنند گان ابرار
 خدا آیند و بر عهد کنند گان بعبودیت و بر عهد کنند گان

از مکر و دیر و خط کشندگان حدود الهی و بر سر خط
 بر پیغمبر صلی الله علیه و اله که بشارکت نه آن مؤمنین را که باین صفات
 متصفند و با اتفاق جمیع مفسرین شبهه مضداق این آیات غیر محصور
 نیستند و با اتفاق اهل سیر و تواریخ مضداق مضامین این آیات
 هیچ یک را اینها و اولیا علیهم السلام نبوده اند بغير از حضرت سید
 الشهداء علیه السلام که بیک مرتبه در راه خدا و بیدار البوار فرستاد
 جمیع از اشرار را و بعد خود را بزدگار شهید شد و اموال او بفرا
 رفت پس از نو مضداق این آیات و نیز و نمیشود که آیات قرآن
 مضداق نداشته باشند و بعضی گفته اند نبوده اند و از برای این
 پیغمبر صلی الله علیه و اله معلوم میشود چنانکه در ضمن اخباری
 که مذکور میشود خواهد آمد که مضداق این آیات حضرت سید
 الشهداء علیه السلام است که آنحضرت صلی الله علیه و اله بنی از دوزخ
 و امنه کرد و بجز از غیب آنه اند و این یکی از معجزات آن مرد گوار
 صلی الله علیه و اله است که بوحی الهی خبر داده چنانکه در کتاب
 بخارا الا تواریخ اینگونه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله بحدیث

فاطمه علیها السلام فرمودند یا بنیاه ان افضل اهل الجنان هم
 الشهداء فی الدنیا بدلوا انفسهم واموالهم بآلهم الجنة یقاتلون
 فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیهم حتی وتمام ترجمه
 حدیث در دو نسخه ها گذشتند پس **بفرمایند** پیغمبر صلی الله
 علیه و آله معلوم شد که مصداق این آیات حضرت سید الشهداء علیه
 است و همین حدیث است که میفرماید یا بنیاه و ما قیل فله احد
 كان قبلك یعنی طور حضرت سید الشهداء کشته خواهد شد که احدی
 پیش از او باطل و کشته نشود پس **مذکر** را بشنید که بنوعی پیغمبر صلی الله
 علیه و آله احد از انبیا و احد از اولیا یعنی شهادت او شهید شد
 اند **یا رب** سبب این شهادت باین سخن و اینهمه مصیبتها گوناگون
 مکافات عمل خود و علیه السلام مکافات اعمال آباء طینین ظاهر
 او علیه السلام نیست بلکه مکافات اعمال کاهکاران اولین و آخرین
 است که آن بزرگوار بجان خویش فدا اندک است فدا و رعیت نما
چنانکه آنحضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمودند که
 خداوند عالم جل شانهم را فاساد و ملک و جبر را بصورت

پس پند و اندیشان چکار و کارها را بر سر فرمود بقرین و جلال خودم قسم
 یاد میکنم که هر کس مخالف کند امر مرا پس لا بد و ناچار است که عذاب
 مرا بچشد حق پیغمبران مرسلین و ملائکه مفرقین بر کینست که کما
 کاهکاران را بگردن گیرند و میان شما **پس ساکت** شدند
 اهل عالم و در پس میچکن برخواست مکررنا من اصحاب کساحین
 مظلوم سید الشهداء علیه السلام پس برخاست و انعال و کما کما
 کاران را بگردن گرفت پس خداوند عالم گفت یا حسین امروزت
 است و باد کمره و امر نیکنه را منحل شد پس جنب و درود نواز
 غل و مقابل که بتوانی منحل این امر بیک شو و کما جمیع کاهکاران
 را بگردن گیری و کفاره کما جمیع کاهکاران شوی پس حضرت
 سید الشهداء علیه السلام عرض کرد ای سرور داد و عوض آن کارها
 میدم پس خداوند عالم جل شانهم فرمود کفایت نکرد این کار را
 بر تو مستقل تو بزرگوار است از این کار و با بدهر کاری که عوض
 کارهای است مقابل باشد و کما کاهکاران دنیا را است و بسیار
 گرانست پس حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد ای سرور ما احسان

حاضر خود را در عوص آن کاهان میبدم خداوند عالم جل شانہ
فرمود که کفایت نمیکند نوز این کادم کاه کاهکاران سبکن
نراست از این بر حضرت سید الشهدا علیه السلام عرض کرد الی سرکها
خویشان خود را هم در عوص آن کاهان میبدم خداوند عالم جل
جلاله فرمود که کفایت نمیکند نوز این کادم کاه جلد کاهکاران
سبکن نزار نیست پس حضرت سید الشهدا علیه السلام عرض کرد الی
سرکها اولاد خود را از بزرگ و کوچک حق طفل شیر خوار خود را و سرکها
برادران خود را از بزرگ و کوچک و سرکها برادران و کاهان خود را از
بزرگ و کوچک و سرکها ای اغنام خود را در عوص آن کاهان سبکن
میبدم پس خداوند جل جلاله فرمود که کفایت نمیکند نوز این کاه
م کاه کاهکاران سبکن نزار این است بر حضرت سید الشهدا
علیه السلام عرض کرد الی در عوص آن کاهان سبکن بعد از آن کاهها
میبدم این مردن اطفال حرم خود را و این مردن و اینها خود
و این مردن خود را و این مردن خواهران خود را و این مردن سایر
مغای خود را و غایت کردن اموال خود را و شوختن جمعهای

خود را

خود را بر خطایب خداوند عالم جل جلاله سمریه کسب کنید
بکفایت بکفایت یا حسین و مضمون این حدیث شریف مطایف
است یا ابر شریفه که میفرماید اِنَّ الله اشترى من المؤمنين انفسهم
و اموالهم با ان لهم الجنة ما اخر ابد و يا ابر شریفه انا عرضنا الامانة
على السموات والارض والجن والانس فابتن ان يحملن و اشقق منها
وما ابر شریفه و وصينا الانسان بوالديه احسانا ما حملته امه و كرها
و وصفته كرها و حملته و وصالة طوون شهرنا ما ابر شریفه
انما يات شريفه بالنظر كذا اذا علمنا من علمه و كذا اذا علمنا
مضمون انها با مضمون حدیث مذکور مطایف است یا ابر
مندرگراش و غافل میباش که یکا انا سیاب شهادت آورده کوا
صلوات الله علیه کاه کاهکاران از مؤمنین بوده که او خان و
مال خود را بجهت کفاده کاه کاهکاران خدا را فرخنده و بعوض آن
جان و مال میبدها و این برای نجات کاهکاران و شفاعت
ایشان و از این است که در احادیث و انده شده که مدد و
قیامت آنها که قابل شفاعت هستند و ایمان بشفاعت دارند

کاه که آمدند براد صف میایستند که طول هر صف با مدانه طول میان
 مشرق و مغرب و **حضرت سید الشهدا** علیه السلام هر چند بود
 نه صف ایشان شفاعت میکند و یک صف دیگر باقی میماند که گاه
 آنها بنیما عظیم است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
 صلوات الله علیه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و سایر
 ائمه از فضل او علیه السلام بدان یک صف دیگر شفاعت میکنند **باب**
 پس بگویم که با شوق غافل مباش که شفاعت سایر ائمه علیه السلام مجبه
 شهادت و است علیهم السلام چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در سلسله حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که آیا راضی نمیشوی
 که بدو شفعی سخا مکاران شود **باب** راضی نیستی که امر نمودند
 قیامت و میان جمیع خلائی مجری میباید باشد و در نزد خداوند
 جل شانزه آیا راضی نیستی که شوهر تو خاک و قندج را باشد و باقی
 حکم کند که بگیرد او و اگر از آنرا و حتم فرمان بردار و باشی
 چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام
 را با این بشارت ها آنحضرت راضی شد بشارت حضرت سید الشهدا

پس در حقیقت دانست شفعی جمیع کما مکاران چرا که شهادت و نبی
 میفرماید پیغمبر صلی الله علیه و آله است شفاعت پیغمبر شد و چگونه
 چینی نباشد **حاله** آنکه یکی از عووضها شهادت و علیه السلام که خدا
 عا از جلال شانزه با عطا کرده است این است که ائمه نه گاه علیه السلام
 از فضل او شده اند که اگر ایشان بودند مردم در گمراه و ضلالت
 و قلاک بودند و مدینه شهادت و علیه السلام خداوند عالم جل شانزه
 فراداد ائمه نه گاه علیه السلام از فضل او علیه السلام چنانکه در کتاب
مجاد الا و ردوای میکند پس بدو از محمد بن مسلم که گفت شب
 از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بدو
 که خدای تعالی عووضه از حسین علیه السلام از فضل او اینکه فراد
 دار امامت داد و در دنیا و شفاعت او در قرب او و اجابت دعا از
 قبر او و اینکه شمره شود روزهای یادت کننده او و در حق و
 برگشتن از غم او چنانکه در همان کتاب است خود از حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند چون حضرت فاطمه علیها السلام
 را این حسین علیه السلام را بدو روزگوارش با و خبر داد که است او را

بعد از او پس حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد که من حاجتی نیست مرا
 در این فرزندی خواهم آورد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 بعد از آنکه خداوند عز و جل خبر داد مرا که قرار داده اند ائمه علم را
 از نسل او پس حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد و آنچه شد که
 یا رسول الله و در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد
 که چون حضرت فاطمه علیها السلام حامله شد با ما می آمدن علی بن ابی طالب حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله با و فرمودند که بدین سینه که خدای عز و جل
 عطا کرده بود پس را که اسم او حسین است می کشند و از امت من
 عرض کرد مرا حاجتی نیست در او پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمودند که بدین سینه که خدای عز و جل بمن داده کرده و در آن فرزند
 عرض کرد که خیر و عاف فرمود فرمودند عاف بمن فرمود که قرار داد
 اما من بعد از او را و اولاد او پس عرض کرد که راضی شد با او
 احادیث دایم باب بسیار است که تصریح فرموده اند که عرض شد
 او را خدا عز و جل این فرزند داده که ائمه بعد از او از نسل او شوند
 علیهم السلام معلوم است از برای مرصع حاجت غوری که اگر

ائمه بعد از او علیهم السلام بواسطه شما گشت و از مقام خود
 نزول فرموده بودند و در میان مردم ظاهر نشد بودند و باز با
 مردم سخن نگفته بودند مردم را براه حق هدایت فرموده بودند
 و جنت الهی را بر خلق تمام فرموده بودند و جنت خلق و دگرانی
 و ضلالت خود را بآیه بودند تا در قیامت **حجرات** در میان
 اهل حق معلوم است که چون غضب خلافت از حضرت امیر المؤمنین
 علیه صلوات المصلین شد و با اتفاق جمیع فرزندان اسلام خلافت
 ایوب کریم از جانب خدا و رسول و صلی الله علیه و آله نبود و تعیین
 او از برای خلافت از مردم بودند نه از جانب خدا و رسول و صلی
 علیه و آله و اباده غایب جمیع مردم بر خلافت او و از اخطایه و بی
و همچنین با اتفاق شیعه و سنی و جمیع فرقه های اسلام
 خلافت عمر هم از جانب خدا و رسول و صلی الله علیه و آله نبود
 بلکه ابوبکر ملعون او را از برای خلافت تعیین کرده مانند آنکه
 سلاطین از برای خود و بقیه تعیین میکنند و همچنین با
 فرقه های اسلام تعیین عثمان از برای خلافت از جانب خدا

و رسول او صلی الله علیه و آله بود با دای خود ای مردم بود
حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیه هم که خون اغلب مردم را
الافسلی طالب حق نیافت و منافق و طالب بنای دین را داشت
نماشاید با خلفای مذکور داشت چرا که با جهاد نفر حفظ بعضی
اسلام نمیداد بلکه حفظ همان جهاد نفر هم نمیداد و همه آنها را
میکشند اسلام را اما ندانند که اول مخصوص خود نمیکردند و
بنای اسلام را بر این میگذارند که هر که را مردم اجحاج بزر
خلافت و سلطنت او کنند و برین اهل اسلام باشد یا انکه
سلطان اول و بعد هم که از برای خود تعیین کنند و برین اهل
اسلام باشد یا چون چند نفر اهل حل و عقد شوری کنند
و تعیین کنند که بر این برای سلطنت اهل اسلام سلطان باشد
پس از اینجه و امثال این همه حضرت امیر المؤمنین علیه
صلوات المصلین مناعت کرده و مذایب همان معذود قلیل
که طالب حق بودند و با خلفا و تابعین آنها چون اسم اسلام
بر سرشان بود نماشاید که از برای حفظ خود و حفظ همان معذود

قلیل که در حفظ ایشان خط دین پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله بود و اگر ماساتی با جمع بسیار نبود همان جمع با پای
طوایف از محوس و هو و نصا و قطع و قتل این معذود
قلیل را میگردند و میگویند که آخر از ایشان از پیغمبر آخر الزمان بود
ناهی نمائند پس امر این موال کذشت **تا انکه** بعد از نما
علیه اللغه و العذاب مردم با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بجست کرده و بیعت با او و امای خلافت خدای مایند و دانستند
و از اینجه و از خلیفه چهارم دانستند و چون آنحضرت حفظ خود
و حفظ آن معذود قلیل را که حفظ دین پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله بود و مسوا ایشان و بر این بیعت داشت بقول بیعت
و از فرمود **و چون** تا کین و قاسطن و مارقین با او بیعت کردند
بواسطه آن جمع که با او بیعت کردند چنانکه و بسیار از ایشان را
کشت چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود و شیع
سینه اتفاق دارند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله در **در**
میکنند که فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قاتل و کشت

فناکین و فاسطین و مادقین خواهد بود و این چنین یکی از
 معجزات آن بزرگوار صلی الله علیه و اله است که اخباری
 و آئیندها بعد از خود کرده **یا** و خلافت با عقاد غانه ختم
 شد و خود مسعود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خلیفه پیغمبر از
 برای پیغمبر صلی الله علیه و اله قائل نیستند و معاویه را حکم
 انفاکین و فاسطین و مادقین و خلیفه پیغمبر میدادند و حدیث
 پیغمبر صلی الله علیه و اله را که فرمودند خلافت بعد از من نماند
 سال خواهد بود و خلافت چهار خلیفه جاری میگردد و این
 حدیث است لای بر حقیقت خلافت از برای هر چهار میبکند
 و ختم آنرا بوی خود مسعود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 دادند و خلیفه غیر از چهار خلیفه قائل نیستند و اگر بعضی
 معذرت از جانب معاویه و امثال او خواستارند و بگویند
 یا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنقدر است اینست که معاویه
 میباید بود و در اینجا خود چنین یافته بود و در این
 قرار گرفته بود که جنت با حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله

جابر است اگر چه در اینجا خود خطا کرده میباید خطی مناسب
 و حدیث برونایت و معاویه را ثابت نمیکند که حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و اله فرمود که میباید از اصحاب غله ایران و از انظار
 قله آخر و احد معاویه اگر چه خطا کار هم باشد این اجرو یک
 ثواب خواهد داشت **باری** در این مختصر که بنای آن
 از برای اسرار شهادت حضرت است و لهذا علیه السلام است
 جمع و در جزئیات اقوال غایب نیست و مقصود اینست که
 مستدکر کم ظالمین حق را باینکه حضرت امیر صلوات الله
 علیه آنقدر مما شاء کرده بود با خلفای سابق که غایب مردم
 خلافت او از امتان خلافت خلفا سابق میباشند و اغلب
 لشکر عی که داشت و با معاویه علیه الهامه میبکند و همه
 ایشان الا ثلیل خلفا سابق بر او با خلفای بر حق میباشند
 چنانکه منور غایب خلافت او از امتان خلافت خلفای
 ثلث میباشند و او را خلیفه چهارم میباشند و اطاعت من را از
 بر او لازم میباشند و شیعه با او را میباشند و مخالفت با او را

مرازم میدانند و لغز و سب او را جایز نمیدانند و شیعی معا و بنوا
 با او مخالفت لغز و سب او را با حضرت امیر علیه السلام عمل بر لغزها
 معا و نه میکنند و معذرت از جانب او میخواهند اما او را ^{خلیفه}
 پیغمبر میدانند و بخلیفه پیغمبر قائل نیستند و خلفای بنی امیه و
 عباس را همانند آنها و خلیفه معروف نمیدانند که با جماع امت
 خلیفه شد باشند یا خلیفه سابقه آنها را یقین از برای خلافت
 گرفته باشد یا سوزنده و خلافت آنها شده باشد از معا و کوفه
 تا بعد و لکن خلافت آنها خلافتی است که بر فرد و در متحقق
 شدن معونه گرفته بعد مانند سلطنت سایر سلاطین ^{علما}
 اسلام و غیر اسلام بدون تفاوت و شایستگی این معا
 آنکه عامه مردم غیر از خلفای چهارگانه خلیفه دیگر را از باجماع
 امت و نه یقین خلیفه سابقه و نه بشود از برای خود نباشد
 نمیکند و گویند صاحب ثغور انکار از این مطلبند آشنه
 باشد **و اما** چون امر بر این منوال گذشت تا زمان معا
 و علی علیه السلام را او همانا شایستگی و او هم شای مخالفت را

گذارد و امر بخشود و لشکر کشی و تاخت و تار و غارت را از هر
 انجامند و شد آنچه شد و بیشتر مردم بلاد ^{و بیشتر} در تحت تصرف خو
 در آمدند و نه باجماع امت و نه با دعای اجماع یقین خلیفه
 اجماع و نه با دعای خویشی تا آنکه حضرت امیر صلوات الله
 علیه رسید شد و حضرت امام حسن علیه السلام را در و معین با
 ماندند و هیچ وجه نخواستند و مقابل معا و نه با نیستند آنکه
 امر مملکت را وا گذاردند معا و نه با اوضاع کرد ^{و معا} با شرایط و
 که ذکر آنها مفصّل نیست و آن شرایط و معا و نه با و کتب عربی
 و فارسی از علما سابق و اهل سیر و تواریخ مذکور است و در
 میان خاصه عامه خلق منتشر است و همه مفصّل در این مختصر
 این است که منکر شوند ظاهر البیان خویش که اگر حضرت ^{صلوات الله}
 علیه السلام بنای نما شده و صلح را با یزید یقین اهل آسمان و زمین
 میکند ابد همان بنای بدخنها را اهل بدعت خصوص بدعتها
 معا و نه که در مدت بیست سال ایام سلطنت خود در میان
 اهل اسلام منتشر کرده بود تا حال منقشر نبود و بیشتر آن

ندیدند و برتری لغز و سبب حضرت امیر مصلوات الله علیه
 بود که خطبه‌ها بر سر منبرها در مساجد و محافل و مجالس اذین
 اسلام می‌گفتند و هر خطیبی که بیشتر در مدت وقت و قلم
 علیه تسلیم می‌گوشید مغرب‌تر و وظایف او بیشتر و عزت و
 و ریاست او بیشتر بود و هر جا که شرعی که اطهار صداوت با
 آنحضرت علیه السلام بیشتر میکرد حکم او مجری تر و محض تر بود و در
 حکام عرفا زمان و هر شیخ الاسلامی که از اسلام بی‌بهره تر بود
 مسلم و هر امام جمعه و جماعه که در میان اجتماع عدالت و
 بود با آنحضرت علیه السلام جمعیت عدول و ثروت و عزت و
 و ریاست او بیشتر بود در میان اهل اسلام حتی آنکه مرکب
 دار که بیشتر منقص حضرت امیر علیه السلام را با اطفال در
 میداد جمعیت اطفال و مواجب ما میان و سالیانه او بیشتر
 بود از سایر مکتب داران پس اگر حضرت تنها شهید
 علیه السلام بایزید علیه العذاب شدید ما شافی می‌فرمود
 و بطوریکه در قنار فرمودند پیغمبر و مسلم می‌شده در میان

اهل اسلام که دولت اسلام هم مانند دولت سایر سلاطین
 در دوزخین امری است که هر کس بزود و زود و غلبه و ظلم
 و ستم سلطان شد باید سایر اهل اسلام مطیع و متغداد او
 شوند مانند سلاطین دیگر زمین که جنج و عابای ایشان مطیع
 و متغداد ایشانند و سایر طوائف و ملل که چنین امری در
 اهل اسلام مسلم می‌پندند بخان کمان می‌کردند که امر پیغمبر
 آخر الزمان صلی الله علیه و آله که بنای اسلام بر وجود او
 است بوده مانند سایر سلاطین و اسم آن امر را اسلام گذاشته
 و اسم سلطنت او را گذاشته و بجای آن اسم پیغمبر گذاشته و
 پیغمبر دادن اسم بجای اسمی که معنی آن دو اسمین مطلب باشد
 آن مطلب بکشت هم پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
 معود با الله سلطان بوده مانند سایر سلاطین که اسم خود را
 پیغمبر گذاشته و سلطان نگذاشته و پیغمبر علیه بر مردم مسلط
 شد مانند سایر سلاطین و دلیل بر این آنکه مریدان
 کسانی که بعد از او ادعای خلافت او کرده اند پیغمبر علیه

کردند مثل خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس و این گمان را تقویت
 میکنند عنوان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله چرا که همه آنها پیغمبر
 و علیه بود و بعد از قرار دادن خراج و قبول کردن جوهر از اهل
 کتاب طوطی و طر و قنار خلفای بنی امیه و بنی عباس این گمان را
 مستحکم میکنند از برای ایشان و تومندان اگر میدانند که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله مبعوث بر جمیع خلق بود و باید مسائل خود را
 بجمیع خلق بزرسانند و بعضی از غایب مسائل بدون اثبات آن
 ابلاغ نخواهند بود چرا که از غایب و دلیل و برهان و احمه
 رؤسا اصلاک دانند و اگر دلیل زور و زور و قهر و غلبه باشد
 جمیع سلاطین و زو زمین قهر و غلبه و زور و زور داشته اند
 پس معوذ بالله باید همه سلاطین پیغمبر باشند پس میگویند که
 باشد غافل میباشد که پیغمبر اخوان زمان صلی الله علیه و آله
 آخری پیغمبران بودند مبعوث بر جمیع خلق بود و حیثیت
 خداوند عالم جل شانہ فرمود تبارک تبارک تبارک تبارک تبارک
 عَجَبٌ لِّكُنْ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا و بر او است که اثبات کند

پیغمبر خود را از برای جمیع امتها و جمیع اهل عالم و از ذکر
 اثبات ادعای خود عاجز نیست اثبات آن باید بمعجزات باشد
 نه قهر و غلبه پس میگویند که برایش و غافل میباشد که قهر و غلبه کن
 آنحضرت ظاهر شد بعد از اثبات ادعای خود بود بمعجزات بسیار
 بطوری که عددی از برای احدی از کفار و منافقین باز نبود
 در انکار او و بعد از اثبات دعا خود بمعجزات و انکار کفار
 انکار بنای جنک و حدال گذارد و اینطریق اغلب پیغمبران و
 مثل موسی و هرون و اود و سلیمان علیه السلام و سایر اصلا
 اثبات ادعای پیغمبر و از غایب حقیقت باید بدلیل و برهان و
 اظهار معجزات باشد نه قهر و غلبه و امانه دلیل و برهان و
 اظهار معجزات با مدعی پیغمبری است نه مردم و رسانیدن
 و تبلیغ رسالت و حجت با ایشانست نه مردم پس از این
 همه حضرت سید الشهدا علیه السلام یا اینکه میدانست که بطور
 ظاهر مغلوب خواهد شد و خود و یا و از این مقول خواهد
 شد یا بر پیغمبر است آنسان طوطی و طر و قنار و نماشاه و

مذرا با او نکرد و بطوریکه خداوند تعالی شانم خبر داده که
 إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِثَمَنِ الْخَيْرِ
 در مقابل ایشانند و ممکن است ایشان را نکرد و طوری که او چنانکه نما
 اهل ادیان از آن خبر شدند پس از برای ایشان امر که ایشان را امر
 الحری بود و جمیع بلاد و عیال از مدینه بیرون آمدند که تشریف بردند
 هر منزلی و موقوفه مردم را بیای خودی طلبند بدانند که او بکن
 از آن لیکن آسمان و زمین نداد و هیچکس از مردم مظهر توقف
 فرمود تا موسی حج و سپیدان از اطراف و انکاف بلاد اسلام میلین
 حج رفتند و هر اوستا پیشناختند و حسب ذیل بر احکام حق بود
 و خبر شدند از فراداد از مدینه بسوی مکه از برای مخالف بریدند
 و اگر در مدینه ماند بود موقوف شد بود و بنا آنکه قبل از بلاد
 سبب موقوف شدن او را نمی بینند پس از اینجه آمدند که توقف
 فرمود تا موسی حج که از هر یک از بلاد و قریه از فرای اهل اسلام
 چند نفری در آنجا بودند و هر اوستا حسب ذیل پیشناختند و هر
 فکند که بجهت امشاع و تحلف از امر بریدند و بیکه آمد و اندک

تدبیر کار کرد که مکه فتح کرد و دوازده کار او که دوازدهم از حج از مکه
 بهین تشریف بردند حال آنکه دوازدهم بعد از او بود و جمیع مردم
 هر جان کنند که بیکه رسیدند اندک از وقت احرام حج می بینند و جان
 احرام می پوشند و در حضور آنروز بموی و غرافات می روند از برای عبادت
 حج پس آنحضرت علیه السلام را از وقت حج را بیدل که ندیده بودند و حج
 ترك کردند و میزدند و گفتند از مکه و بسوی کوفه و این کار بسیار باعث
 تقبیله مردم شد و بر سر همه اینها افتاد که حضرت سید الشهدا علیه السلام
 مدت مدیدی در مکه بودند تا دوازدهم که هر مردم جامه احرام می پوشند
 و احرام می حج می بینند و آنکه این کار کرده و بسوی عراق گذارند و بعد
 که بعد از این کارها همه بداند و می بینند که از برای حج بیکه نیامد بود
 بلکه از برای مخالف بریدند و بیکه آمد بود پس چون دانست که جاسوسان
 بریدند پس لیکن اهل آسمان و زمین و میان مردم هستند و نوطه و
 تمهید میکنند که او را در یکی از مواضع شهادت کنند حج را بیدل فرستند
 به عمره مفرقه و از چیلان ایشان فرار کرده اند که مبادا طور آنحضرت را
 شهید کنند که مردم سبب آنرا ندانند و امر بر احکام از مکلفین

بماند و از این جهت بود که چون بعضی از مردم او را مانع از میره و قتل
 یسوع عری کردند و چنین روی فرمودند که منبریم
 در این مکان مرا بکشند و خون مرا بریزند و حرمت حرم محمد خدا را
 نکاه ندادند و حرمت آن سبب بختن خون من ضایع شود پس
 چون مقصود این بود که من خدا را دشنام خود ظاهر کند از برای
 جمیع مکلفین و گویند که ما مؤمن بودیم با قرار کردن برسانک
 المرسلین صلی الله علیه و آله و از کاره بن خدا که تعظیم شعارنا
 و حرمت حرم محمد خدا بود چنانکه خداوند جل شانه فرمود لا رفا
 ولا موقوف ولا جدال فی الحج خواست که در مکه معظه جدال کند و
 نخواست که موقوف آن کفار و زان به ظاهر شود و حرمت آن حرم
 ضایع گردد و عظم تعظیم آن مکان شریف از نظر مایه و پس حفظ
 کرد تعظیم آنرا به بیرون زمین چرا که میدانست آل ابوسفیان و آل
 حرب بن شیطان حرمت آن مکان را رعایت خواهند کرد و باکی از
 موقوفه جدال زان را نخواهند داشت چنانکه باید نداشتند و
 خون او و قمار آن اموال و قاسم کردن اطفال او و زنهای او

چون شهادت دادند و در میان کفار و از برای اعلای کلمه حق و شرف
 دین و آیین سید المرسلین قبول کرده بود **بلکه** از برای اثبات ادعا
 بقولنا و صلی الله علیه و آله از برای غایه مکلفین و گویند قبول کرده
 بود که خداوند عالم جل شانهم از برای همین را غایه بجهاد او شده بود
 و اگر نه چنین بود تا او بود که نگذاشت او شهید شود و میتوانست او را
 حفظ کند از شر اشرار و بکند فجا و ظلم ستم و شتم و کارد بر **قصد** کرد
 یا شرف غافل میباش که مراد حضرت سید الشهدا علیه السلام النجیه
 و التشاء اگر همین بود که کشته شود و مظلوم و معهود واقع شود
 و همان مدینه طیبه هم او را میکشند و مظلوم و معهود بود
لکن مراد او بمطابق مراد الهی این بود که از شهادت او معلوم
 شود دین خدا و ثابت شود از برای جمیع مکلفین و گویند
 حقیقت بر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و مرادش
 همین بود که کشته شود و نه این بود که خدا عاجز بود از
 حفظ کردن او و نه اینکه خود او عاجز بود از حفظ خود و معین
 و یاور نداشت که بناچار تن به شهادت داد پس متذکر

باش و غافل مباش که خداوند عالم جل شانه عاجز از حفظ
او نبود و خود او هم عاجز از حفظ خود نبود چنانکه احادیث
نبیای **در کجاء الانوار** و سایر کتب علمای برادر دارند
شده که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام از مدینه طبرستان
تشریف بردند جماعه از حبشیان خدمت آن حضرت مشرف
شدند و سبب خروج ایشان را از ایشان پرسیدند فرمودند بجهت
کثرت و هجوم اصدا و قلت ما ضرر معین حبشیان عرض کردند
ما معین و ما ضرریم اگر از من می و من شخص فرمائی ما جمیع شما
تو را هلاک کنیم و آنها را در دشت خوار و بیکشیم و بقتل رسانیم
تو بر کرد بمنزل خود و مدینه طبرستان و آسوده باش از شر ایشان
در جواب حبشیان فرمود که من اگر میخواهم دشمنان خود را هلاک
کنم از شما فایده تر و محتاج بشما نیستم و لکن عهدهکانت در
میان من و خدا من که باید بان عهده فاکم و باید کشنده شود
و عهده گاه من و شما در کربلا در دوزخها شوز اداست که نباشد
و مشغول هر دو از من شوید حبشیان عرض کردند که اگر نه این بود

که اطاعت فرمایند از تو بر ما فرض بود فایده این تو
دشمنان تو را هلاک نمیکردیم و لکن از اطاعت تو نمیتوانیم
تخلع کنیم پس **پس** مذکور شد و غافل مباش که شما در آن روز
بجهت نصرت و یاری او رسانیدند امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را مستر
بغایت مکلفین و کذب بود بجهت عجز آن بزرگوار و اگر بجهت
دفعه دین آن بزرگوار شک داشته باشد باید بداند که آن بزرگوار
عالیه علی منجای الدعوه بود و هر عالمی میگرداند عالم
جل شانه دعا او را با جواب مقرون میداشت پس اگر میخواهستند
خود را هلاک کنند بیک نفر نه تمام آنها را احد او را هلاک
میکرد **و اگر** که مدتی اندک شک داشته باشد پس اگر اهل اسلام
است که نمیتواند خود را آن بزرگوار شک کند اگر اهل اسلام
نپسند که سخنه با او نیست پس عرض کرد که با اتفاق جمیع اهل اسلام
آن بزرگوار را در دوزخ مقدادش علیهما السلام و سید جوانان
اهل بیتند **و این** شریفه قل لا استلکم علیه امر آری لا الموده
قل لفری مدشان ایشان نازل شد و خداوند عالم جل شانه مود

و یحییٰ دوشین ایشان را مرد رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را
و دوشین ایشان را بر جمیع اهل اسلام واجب فرمود و اگر خوانند
دوشین داشت و سقی ایشان را مرد رسالت پیغمبر صلی الله علیه
و آله قرآن بخواند و بر جمیع اهل اسلام واجب بگردید پس در آنکه آن
بردگوار ولی خدا است و خدا ولی او است محل اتفاق اهل اسلام است
پس هر فرقه که بیک ناقص العطفی در حدیث آن بردگوار علیه السلام بر دفع اعتقاد
خود مسلک داشته باشد یا شک در استیجاب دعا یا وداشته باشد
نمی تواند شدن کند تا آنکه آن بردگوار محبوب خدا و خدا محبوب او بود
مگر آنکه از اسلام خارج شود پس در حدیث الهی می تواند که شدن کند
پس فکر کند که خداوند عالم جل شانه بر او دفع شر او را از او
نکرد و حال آنکه او محبوب او بود و دشمنان او دشمنان او بودند
پس چرا دشمنان او را وادارند قوم فوج غرق نکرد و چرا مانند قوم
غاد آنها را بپایان رساندند و چرا بر جمیع عرصه عظیم و چرا مانند قوم
غاد آنها را بپایان رساندند و چرا مانند قوم غاد و چون و چرا و او آنها را
غرق نکرد و چرا مانند قوم غاد و او صاعش آنها را بر زمین نیندازد

چنانکه حکایت ایشان در قرآن و کتب تواریخ ضبط شده
فکلا احدنا باید ببینیم که من از مسلمانان علیهم السلام و من از غیر
الجمعه و من از غیر من خشنایان را از من و من از غیر من از آنکه ما کان الله
بظلمهم و لیکن كانوا انفسهم یظلمون و چرا آنها را بپایان رساند
و همچون و سایر مؤمنان منع نکرد و حال آنکه بنای خداوند عالم
جل شانه این بود که مشرک کند پیغمبران خود را و دشمنان ایشان
و با انواع بلاها و عذابها هلاک کند پیش از آنکه آنها غالب شوند
بر پیغمبران و چرا ما مانند روز خیم ملائکه خود را در دستار در کما
و بکشند و حال آنکه همان ملائکه نازل شدند بر حضرت سید
الهدی علیه السلام بدو دفعه که از مدینه طیبه بیرون رفتند و بدو دفعه
کردند که خداوند عالم از برای نصرت انبیا و اولیا خود قرار داد
و ما بودیم که در جنگ جند و موالح کشته نصرت کردیم خداوند
صلی الله علیه و آله و دشمنان او را کشتیم و هلاک کردیم اگر چه
دشمنان تو را هم مانند آنها هلاک کنیم و جواب ایشان
فرمود که اگر دشمنان مرا هلاک کنند پس در موضع که من بایست که

شوم و خدا شاهد من شوم چه کسی دهن شود چنانکه در کتاب
بخار و انوار و سایر کتب ختم و ولایت شد باز کند کربانی و غافل
نباشد بدانکه حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء علیه
منزه از دفع دشمنان خود و بدانکه او محبوبتر بود نزد خداوند عالم
شانه از جعب پیغمبران گذشته و قبلتر بود ندارد نوم نوح و عاد و ثمود
و سایر کفار گذشته پس اولی بود در نزد خدا بصیرت و یاری
و دشمنان او اقل بودند بعد از اب هلاله و خوار و پس از کربلای
و غافل نباشد باینکه هر چه او باید با پنجه ظلم و ستم شهید شود که
شک و آزار در اینکه او محبوب تر بود در نزد خدا و اند عالم جل شأنه
از جعب پیغمبران گذشته قدری فکر کن در زیادت که از برای ایشان
و پیغمبرانند از صلوات اسلام تا کنون تا نزد قیامت که پیغمبر باید صلوات
علیهما و آلهما و علیهم السلام و علی من اتبع الهدی و علی من آمن و عمل صالح
و علی من استقام علی حب لا یحده لا یح و لا یغفر فاق و لا یغفر
سائر و لا یغفر فی آیه که طایع حاصل زجر آنکه سائرند از سائر
در پیغمبرین جایگاه مکررین از علو و بلند ترین مرتبای مقررین

درگاه خود و رفیع ترین در جهان پیغمبران هر صلوات و آن بجا شریف علی
ارفع جائه بود که غیر بدان هیچ لایحه که بخواهد بسد و رفیع بالا رود
تواند که مانع توفیق جوید و هیچ پیش و نه تواند بدان مستقیم
و رفیع طمع کننده رسیده با مقام و تواند بکند بر **قدر**
باشد و غافل می باشد که ایشان اول ما خلق الله هستند و چنانکه باید
شهادت می بدهد لا اله الا الله و محمد و رسول الله باید شهادت دهد
که محمد و آل او صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله و اشراف افرید
اکثر احب خلقند نزد خداوند عالم جل شانزه چون ایشان محبوب
ترین خلقند نزد خداوند عالم جل شانزه یعنی ایشان مبعوض ترین
خلقند نزد او پس **مذکر** باشد و غافل می باشد که چه حکمت اقتضا کرده
که خداوند عالم جل شانزه قوه نوح و عا و عمود و لوط و شعوب و موسی
و سایر پیغمبران علیهم السلام را احسان کند با انواع بلاها پیش از آنکه آن
قوم غالب شوند بر پیغمبر با اینکه آن پیغمبران علیهم السلام اول ما
خلق الله بودند و محبوبترین خلق بودند نزد خدا پس **مذکر** باشد
و غافل می باشد که خداوند عالم جل شانزه مت گذارد و مؤمنین که در حق

از جنس ایشان ادوای ایشان فرماده تا تعلیم کند ایشان کتاب
وحکم را و ادوای ایشان را پاک و پاکیزه کند از هر عیبی و نقصی و عیانت
ایشان را از ملامت کردن و گمراه شدن **چنانکه** خود خبر داده و
فرمود **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ**
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَهُدًى وَبُحْرَانًا وَمَنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتُ اللَّهِ فَتُحَرِّجَهُمْ که بهیچیک که متکذبا
خدای تعالی بر مؤمنین مگر اینک مبعوث کرده در میان ایشان
رسولی را از جنس ایشان که بخواند بر ایشان آیات خدا را و پاکیزه
کند ایشان را از هر عیبی و تعلیم کند ایشان کتاب حکمت الهی را بدین
که بود میان مؤمنین پیش از آمدن رسول در میان ایشان در رسالت
و گمراهی آشکار و هر پیغمبر در میان هر قومی از برای همین کاری
آید **چنانکه** خداوند عالم جل شانده امر کرده بر رسول خود صلی
الله علیه و آله و فرموده **قُلْ مَا كُنْتُ بِرَسُولٍ مِنْ رَبِّي لَوْ كُنْتُ**
مِنْ قَبْلُ لَكُنْ مِنْ قَبْلُ رَسُولًا که از پیش از این که من را مبعوث کند خداوند
رسول از برای کار آمدن من هم از برای همان کار آمدن من و من از برای

مرا می آمدن ام ساجد رسولان خدا هم از برای همان امر آمده اند و با او
از سال قبل و از آن کتاب از جانب خداوند عالم جل شانده متواتر است
بر جان مؤمنان و از برای ایشان رسولان خود را بر حجت میامداند
و از جان و مال خود از برای ایشان حدیغ نداده اند از برای کفالت
مناقص چنانکه خداوند عالم جل شانده خبر داده و فرمود **مَا تَنْفَعُ**
الْأَبْيَاتُ وَالْأَنْدَرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی باز نمیکند آیات
خدا و تجمعاتی را از قوی که ایمان نیاورند با ایشان و فرمود
وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَدَكْخَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ که از برای ایشان
الاحسان را بقی نازل میکنیم از قرآن خیر بزرگ آن شفا و دواست
از برای مؤمنین و آیین زیاد نمیکند از برای شما کاران مکرر
را پس متذکر باشید و عاف باشید که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله آخری پیغمبران بود و پیغمبری بعد از او نخواهد بود و در بار
تعلیم کتاب حکمت الهی آمده بود و وجود مسعود و مقصود بود از
خداوند عالم جل شانده بر مؤمنین تا بعد قیامت نه از برای
کفالت و منافقین مکرر از برای خسران ایشان بر تمام وقت از

از برای نجات مؤمنین بود چنانکه تمام مراد الهی از ارسال
 او نجات مؤمنین و تشکد اند بر جان ایشان با ارسال او صلوات
 علیه و آله **پس از اینجه** حریف بود در هدایت مؤمنین و نجات
 و رحیم بود بر ایشان چنانکه خداوند عالم رحل شانه خبر داده
 حال و صفت او فرموده و لقد جاءنا نكرو رسول من انفسكم
 عربز عليه ما عنتم حریف علیکم بالمومنین رؤوف رحیم یعنی
 بتجسوسی که آمد رسولی بگوشتما از جنس شما که گرانست بر او عالم
 شما حریف است بر هدایت و نجات شما و دفع ضرر و عذاب شما
 و بمؤمنین رؤوف رحیم است و تمام این صفات را از برای مؤمنین
 بکار میبرد نه از برای منافقین و کفار و از برای کفار و مجنمین را مجازا
 فاست و از برای منافقین ذکر است اسفل المعین فرموده **چنانکه**
 خداوند عالم رحل شانه خبر داده و فرموده ان المنافقين في
 الدرك الأسفل من النار پس شد کربا بش و خافل میباش که خدا
 عالم رحل شانه در صفات نیکان نیکان خود فرموده است و
 علی الکفاری و جهنم یعنی آن نیکان نیک سخت شدید

بر کفار و در چپمندی در میان خودشان از مؤمنان و این صفت صفت
 الهی است که در ایشان بر و ذکرده چنانکه بصورت مؤمنین مؤمنان
 میدانند که خداوند عالم رحل شانه اهل بهشت را بدین انقطاع
 همیشه رؤوف و رحیم و رحیم میدهد و ترحم با ایشان میکند
 و اهل جهنم را بدین انقطاع عذاب الهی میکند و ترحم با آنها نمیکند
و از اینست که امام زمان علیه و علی ابائمه صلوات الله علیهم
 المنان عجل الله فرجه در درگاه افتتاح میفرماید ایضا انما است
 ارحم الراحمین فتوضیح العفو و الرحمة و استدل معایقین و موضع
 التکالی و التفتیه حاصل از جهانیست که میفرماید بقیه کردنیان که
 نور هم کشته تری از جمیع رحم کنندگان در موضع عفو و رحمت و
 بقیه کردیم باینکه نوشند تری از جمیع عذاب کنندگان در موضع
 نکال و عفو و غصب **از اینست که** خداوند عالم رحل شانه خبر
 داده افعال مؤمنین و فرموده لا یحزنکم ما یؤتی الله من الذل و البوار
 الا یزیدوا ذل من حاد الله و در سوره و لو کانوا ابائهم لویسوا
 او یزیدونهم او غشیمهم او ذلک کتب فی کلوریم الامان و البوار

برنج منیه و بعد از آن جثای تجری من تحتها الا انما دار حال الدین بها
 ایدار فی الله عنهم و روضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب
 الله هم المفلحون **حاصل** ترجمه اینست که منفر باید بخوابد
 قوی را که ایمان بها افتد جدا شود مولی خدا و دوزخ را که دوست ندارد
 کسانی را که دشمنی کرده اند با خدا و رسول اگر چه آن کسانی که
 دشمنی کرده اند با خدا و رسول بدان آن مؤمنان باشند یا پیوسته
 ایشان باشند یا برادران ایشان باشند یا بر خویشان ایشان
 باشند یا استاد که نوشته است خداوند دل های ایشان را ایمان را و
 ناپسند کرده است ایشان را بر روی از جانب خود و داخل نمیکند
 ایشان را در بهشت که جادیت در آن هر قدر داخل که ایشان بشود
 در آن بهشت باشند خدا را خدای ایشان و ایشان را خدایند
 از خدا ایشانند و خدا و لشکر او را غیر ایشان آگاه باشد که
 مدینه است که حزب خدا را استکارا اند من غیر ایشان پس **کسی** که کافر
 یا منافق است که دشمن خدا و رسول و صلی الله علیه و آله و خدا و
 رسول و دشمن او نبوده که با ایشان دوستی داشته باشد او هم

مؤمن نخواهد بود بحکم آیه و انه هذایر و بحکم آیه شریفه من یؤکم
 فینکم و انتم منینهم یعنی کسی که دوست دارد کفار و منافقین را او
 شما مؤمنان پس بدست که او هم از کفار و منافقین است نه از
 مؤمنان **پس** متذکر باش و عاقل صیانت که چون حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله متعوش شد و اظهار معجزات فرمود و امر او
 روز بروز بنا پیدا می نمود گرفت و کار او بجای رسید که با سلاطین
 دوی زمین جنگید و بر بنا پیدا می نمود تا آنکه سلاطین از
 غلبه او فرسیدند بطوریکه بسیار از ایشان با یم جز بکاو و باج
 خراج میدادند و جای بیلافت بدر میبردند و تن خیزد و از
 بر هلاکت خویش ترجیح میدادند و سلاطین خود را غیبت می نمودند
و خلق روزگار بوالسخر اینک عرب و دولت بنیاد را در متابعت
 او بند نکردن تسلیم و محنت طمع دولت و عزت و ثروت و باطن
 او بدند و بظاهر اسلام مسلمان شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 هم امیر مسلمانان آنها را داشت که چه میدانست که ایمان میدادند
چنانکه خداوند عالم جل جلاله را و خبر داده بود و فرمود بود

كَفَانِي لَا عَرَابَ لِي إِلَّا أَنْتَ اللَّهُ تَبَّ وَ لَكِن قَوْلِي سَلَامًا وَإِلَى جَدِّ
الْأَبْنَانِ قَوْلِي بِكَ **حَاصِلُ** آیه شریفه اینست که گفتند
اعراب که ما ایمان آوردیم بگو بایشان که ایمان نیافزاید و ایمان
نداند و لکن بگویند که اسلام دادیم و تسلیم امر خود را کرده ایم و هنوز
داخل نشده ایمان در دلهای شما پس **پس** گفتند گویا شما را غافل مباش که
مسلمانان و تسلیم امر پیغمبر صلی الله علیه و آله کردن بجهت عزت
و دولت و زینت و ترس هلاکت ایمان نیست بلکه نفاق است
ایمان آنست که واقعاً شخص از دین دلیل و برهان و اظهار معجزات
در قیل خود بپذیرد که بگوید قبول کن که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
اگر حضرت در دولت و ثناء از برای او حاصل نمود اینست که پیغمبر
صلی الله علیه و آله مأمور شد از جانب خدا که بگوید اعراب که
مغروم نشوید با سلام خود و بدانید که تسلیم از برای پیغمبر صلی
علیه و آله و ترس شمشیر او یا از طمع دولت و عزت و سلطنت
ایمان نیست و نفاق است و پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد
پیغمبر خدا علیه السلام را برای نفاق خلق مبعوث ننمود از برای

ایمان خلق و نجات ایشان مبعوث نبود و از این جهت تمام حجت کرد
و مأمور شد که برساند بخلق که از انبیاء حق در دنیا و آخرت
میراث و نصیب بدست می آید که منافقان در دین اسفل جحیم منزل دارند
که در هر دو دین کفار است پس **پس** گفتند گویا شما را غافل مباش که
پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث بود از برای نجات خلق از جحیم نه از
برای اینکه در دین اسفل ایشان را جای دهد و اگر ایستاد است که
خلق در دین اسفل بودند مأمور نشد از جانب خدا که اتمام حجت
کند و برساند خلق را از نفاق و برساند آنان در دین اسفل و لکن لا تَقِ
الْآيَاتِ وَاللَّهُ رُءُوفٌ غَفُورٌ وَ بَا اِنَّكُم بَايَاسٍ نَسِيتُمْ
تَسْلِيمَ ظَاهِرٍ كَمَا اَنْتُمْ شَمِيرٌ يَا اَظْلَعُ مَالٍ وَ جَاهٍ وَ عَزٍّ وَ دَوْلٍ
وَ سُلْطَنٍ يَا اَيُّهَا الْيَمَانُ نَفِثَ بَلَدُكَ نِفَاقًا وَ نِفَاقًا اَرَكُمُ كَذِبًا
اِنَّكُمْ جَايِلَةٌ كَمَا اَرَكُمُ جَاهِلَةٌ اِنَّكُمْ جَاهِلَةٌ وَ لَكُمُ اسْفَلُ دَرَجَةٍ
وَهَبْ لِي مَغْفِرَةً وَ دَرَكَاتٍ كَفَارَاتٍ خَلْقَ بَنِي آدَمَ رَجَعُوا فِي دَنَابَرٍ
بِرَأْسِهِ تَمَاطِيهِ الْآيَاتِ وَاللَّهُ رُءُوفٌ غَفُورٌ لَابُوتِمْوَنَ وَ مَا عَلَى
الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ بِرِءُوفٍ غَفُورٍ لَابُوتِمْوَنَ وَ مَا عَلَى

بر او بود اگر چه رسانیدن او زیادتیکم از برای طالبین معافیست
مگر خسران فراوان است و آنکه اسفل جهنم را **و انشأ** یا بنی مطلب است
آنچه حضرت مجاهد علیه السلام در دعای ابو حمزه میفرماید و لا تجعل
ثوابی ثواب من عبد سواک فان قوما آمنوا بالسننیم فمضوا به
و ما ناهم فادركوا اما املوا و لا تأمنا یا یسینا و قلوبنا لغموخا
فادركنا بنا ما املنا حاصل می‌گفته آنکه خدا یا فراموشد جزای مرا
جزای کسانی که عبادت کردند غیر تو را پس بدستگیر کن قومی ایما
آوردند بر زبان خود نه آرد روی دل خود از برای آنکه خط کنند
خود را پس رسیدند بمقصود خود و خون ایشان خط شد و بدست
که ما ایمان آوردیم بر زبان و دل خود از برای آنکه تو عفو کنی
از ما پس برسان ما را بمقصودمان مثل آنکه رساند کسان را که
بر زبان ایمان آوردند بود ندیده آرد روی ایشان **پس** شد که پیش
و غافل مباش که قومی که بر زبان ایمان آوردند جز اندک از دوزخ
عبادت غیر خدا را کرده اند اگر چه بظاهر در مساجد نمازها
کرده باشند و روزه‌ها گرفته باشند و در جمیع اعمال بسکین

بغیر صلی الله علیه و اله جاری شده باشند چرا که آنها را بعمل آورده
اند که فقط کنند خون خود را چنانکه **چنانکه** حضرت مجاهد علیه السلام
فرمود لا تجعل ثوابی ثواب من عبد سواک فان قوما آمنوا بالسننیم
فمضوا به و ما ناهم فادركوا اما املوا و لا تأمنا یا یسینا و قلوبنا لغموخا
فادركنا بنا ما املنا حاصل می‌گفته آنکه خدا یا فراموشد جزای مرا
جزای کسانی که عبادت کردند غیر تو را پس بدستگیر کن قومی ایما
آوردند بر زبان خود نه آرد روی دل خود از برای آنکه خط کنند
خود را پس رسیدند بمقصود خود و خون ایشان خط شد و بدست
که ما ایمان آوردیم بر زبان و دل خود از برای آنکه تو عفو کنی
از ما پس برسان ما را بمقصودمان مثل آنکه رساند کسان را که
بر زبان ایمان آوردند بود ندیده آرد روی ایشان **پس** شد که پیش
و غافل مباش که قومی که بر زبان ایمان آوردند جز اندک از دوزخ
عبادت غیر خدا را کرده اند اگر چه بظاهر در مساجد نمازها
کرده باشند و روزه‌ها گرفته باشند و در جمیع اعمال بسکین

از آن روز که متولد شدند آن روز را پس بدو رسیده که ما بنظر آن روز
 منتهی **و فرمود** از آن روز آئینه زمان ظهور امام زمان علیه السلام
 تعالی فرجه و زمان رجعت و قیامت است پس مندرگراش و غافل
 میباش که از سال و سال و احوال کتب بجهت ایمان آوردن خلقت است
 حقیقت ندارد که نفاق چنانکه خداوند عالم جل شانه خبر داده و فرمود
الْأَلْفَبُ الَّذِي تَحْتَ الْبُرْجِ آگاه باشید که از برای خدا است در نفاق
 پس **پس** که بجهت عرض نفاق باشد پس خدا خواهد بود و نه از
 روی اکراه و ترس طمع دنیا چنانکه فرمود **لَا أَكْرَهَ فِي الدِّينِ بَعْضُ**
 اکراه و در بر نیست پس و نیز که از اکراه و ترس است پس الهی
 پس مندرگراش و غافل میباش که اگر بجهت خدا مثل داد و مومنی
 و پیمان و بعضی دیگر از بجهت ایمان است و نیز غیر از ایمان **صَلَّى اللَّهُ**
 علیه و آله چنانکه کرده با اکراه مردم را داخل دین مکر و دنیا آنها
 میکنند یا خویش بگردن آنها میکنند و آنها را محملت میداند
 نه این بود که اصل دین را بر اکراه بود و اگر اکراه قضا عت کرد بود
 و مکر و نفاق بدو نمیکشند و جایگاه او در دوزخ است **فَلْيَعْلَمِ**

پس مندرگراش و غافل میباش که اگر آن پیغمبران صلوات
 الله علیهم بعد از اظهار معجزات بسیار و بعد از اثبات
 حقیقت و حقیقت دعای ایشان و بعد از اثبات مدعا خود
 معجزات بسیار البته احکام قهریه و اکراهات را بر مردم حاکم
 میکردند پس **اگر** که کس را میخواستند و با او میخواستند
 و قصاص میکردند و اگر که کس را میخواستند و قصاص میکردند
 او قصاص میکردند و خداوند و پیغمبران الهیه مدح و جمیع اذیان
 آسمانی بوده و خواهد بود **و خداوند عالم جل شانه اهل جهنم**
 را بجهت خواهد بود با اکراه هر چه تمام شد ملائکه غلاظ و شدا
 و نکر همه آنها بعد از تمام نجات و اظهار مروت و ساینده و پنا
 است نه قبل از آن **یا ادر** و اگر چه صبا حی نفاق منافقین را
 بر روی بزدکی خود تیاورند و اغوا می کنند و ندیده و نفهمند
 انکاد حکمت است که بفرستد **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ**
الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَبِأَنفُسِهِمْ و بفرستد **إِذَا مَرَّ بِاللَّعْمَرِ** و اگر اما
 شاید در عرض مدت نفاق بکوفتی مندرگراش و نفاق

حقیقت ایمان آوردند یا چون بطور ظاهر و ظاهر اسلام واقع
 در سوم قواعد اسلام در میان ایشان شد اولت و اولاد
 آنها در میان آنها بوجود میآید و در میان قواعد اسلام
 و تمام میکنند و ما فوضنا اسلام میباشند شاید در میان آنها
 میباشند و شدت گشتند و از پی لیل و برهان برآیند و از
 خلوص ایمان آوردند و کسانی که در علم خداوند و در
 گذشت که از اولاد کفار و منافقین در زمانهای بعد ایمان
 حقیقی خواهند آورد و مضداً فی ایه شریفه سُبْحَانَ اللَّهِ
 الْحَقُّ مَسْنَدُ بَاطِلٍ اِمَّا اِلَّا اِثْبَانُ بَوَاجِدٍ خَوَاعِدِ
 آمد و اندوی حقیقت ایمان خواهند آورد و همین مطلب
 بعینه در کسانی که قبول جزیه از ایشان میکنند و ایشان را
 نمیکشند و محلت نمیدهند جاری است که بنا بر آنکه در میان
 ایشان از جمله سُبْحَانَ اللَّهِ اَللَّهُ اَعْلَمُ باشد لیکن اعراض
 چند اعراض چند از غصبتهای جاهلان و غیبتهای احمقان
 و مواها و هوکها و شوکها و غصبتها را مگر اوست

از ایمان آوردن او است پس میفرمود و حدوث تغییرات
 زمان آن غصبتها و حبشها را بیل شود از او بکری بکری
 افتد از پی لیل و برهان برآید و از روی حقیقت ایمان آورد
 یا در اولاد حاضرین باید بعد از این که بوجود آید از پی لیل
 و برهان برآید و از روی حقیقت ایمان آورد و هر مکلفی چون
 از پی لیل و برهان برآید البته خواهد یافت چرا که حجت الهی
 کامل است و مقبول و مقبول همچنین از اهل ایمان آسمانی
 نیست که حجت الهی حاضر باشد پس باید در میان کفار و منافقین
 و اولاد ایشان اگر چه نیست هر قدر باشد و حقیقتی در
 یافت شود ایشان را مصلحت نمیکند و محلت هندی خدا
 عالم حل شده و غیر پیچیدگان برحق و او میباید ایشان را
 و از همین جهت بود که بجهت میفرمود **عَنْكَرُ** و محمل
 محلت او اندو عذاب ملاقه را چند صباحی برآوردند
و اگر چنین حکیمان و کاربویان ندانست که بجهت بر حقیقت
 منافقین و کفار را محلت دهد و جزیه قبول کند و بجهت مال

و مناع دنیا از سرکها در گذرند و حال آنکه خود آید که
 بمرم تعلیم کند که پس از دنیا تفرشند و از همین جهت
 بود که در زمان نوح علی نبیا و اله علیه السلام چون خداوند عالم
 جل شاناه بجهل خود داشت که در اصل کفاد مومنین نخواهد
 بود و حقیر سوح من بکفر و الا ما جو اکفارا پس نوح چون
 بوحی الهی داشت بطلب انفرین کرد و جمیع کفاد را عرق
 کرد و هلاک و مناسصل شدند و باری بر عهده دادن
 بنیبر صلی الله علیه و اله مر کفاد را بجزیره گرفت و مناصب
 از همین علما بود نه بجهت مناع دنیا و ما امر الهی بود که فرمود
 و تحیل الکافرین یا علیهم السلام و یومئذ یسئلهم الله عن ایمانهم
 و انشد بنیبر صلی الله علیه و اله می داشت که اغلض اضلک
 و ایمان حیفه نداشتند و از این جهت بود که از آن جمیع کثیر
 پیش رسیدند و در نصب امیر المومنین علیه السلام بخلایف و بعد از آن
 که نمیکنند نخواهند کرد ما آنکه خداوند عالم جل شاناه بر او
 گرفت و قال کرد براو که ان لم تفعل انما بلیت رسالتک

و الله یجزمک من الناس بقوی اگر نصب کنی امیر المومنین علی است
 را بخلایف پس باینکه رسالت خدا را بخلایف و منیر
 از مرم و خدا نورا از شرم مرم مگاه میدارد و قیامت معلوم است
 که کسانی که از برای مال و مال دنیا و عزت و ذول و سلطنت
 اهل ایمان کردند بعد از ارتحال رسول صلی الله علیه و اله
 حفظ دین او را نمیکنند مگر چیزی بکه منفعت بنوی از برای
 مقصودشان داشت پس ایمان دنیا که بنیبر مقصود لازم است
 و حکمت که در میان خلق حاکم الهی باشد که حکم الهی را اجاز
 کند بعد از ارتحال او حاکمی مقصود لازم است که در میان خلق
 باشد و حکم او را اجاز کند و غیر مقصود البتة بمقتضا صرفه
 و صلاح کار خود خواهند کرد پس باینکه بنیبر
 صلی الله و اله علیه و اله خلیفه الهی را بوحی الهی تعیین کند و انصر منکر
 و خدا او را از شر او نگاهدارد کرد پس چون می داشت که
 که منافقین قبل از او را بعد از او خواهند کرد و حقیقت کرد
 بوضعی بود که بعد از او با منافقین مذاکره کند آنچه که آنها را

از آنها منع نکند و شمشیر بر روی آنها نکند چرا که پیغمبر صلوات الله
 علیه و آله پیغمبر آخر زمان بود و میخواست بود بر کافران و منافقان
 و باطلها بر آید و بر خاندان حق را از روی حقیقت برساند و هیچ کلمه
 نادر و قیامت پس اگر چه او مژده را بیکر با منافقین و همه آنها
 هلاک نمیکرد و شمشیر با بسیار بلاها مثل زلزله و صحر و باد طاعون
 و خوف چنانکه در آسمانهای سابقه واقع شد و مؤمنانی که از
 اصلا ب آنها با بد بودند آیند و ایمان حقیقی آورند و بوجو نیامند
 و حال آنکه تمام اغشای خداوند عالم جل شانه بوجود مسعود
 ایشان بود و این زمین و آسمان را از برای خلفا ایشان آفرید
 بود چنانکه میفرماید رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا قَرِينًا
 آسمان و آنچه در میان آنها است از برای حق و اهل حق آفرید
 شد نه از برای باطل و اهل باطل بلکه احوال اهل باطل و جولان
 آنها بجهنم حصول حق و اهل حق است نه از برای خوشان بلکه
 خلفا آنها با تتبع است نه بالذات چنانکه خلفا از
 از برای مژده چنان است نه بالذات که اگر در ضمیر زود پس نبودند

خلفا از ذان لغو و بجا حاصل بود که گاهی و اتحاد و اتحاد و
 بوجو آیند و در میان خشن شوند و بیایند و بپوشند مانند
 آنکه فاجو که کوزه ها بسازد و بعد از ساختن آنها را بشکند پس
 لغو که در چنین کوزه گری بر هیچ صاحب شعور و محقق نیست و نو
 مبتدیان که اگر فرضا کوزه ها بدار آنکه بوجو آمدند و شسته
 کنند با کوزه گری کار کوزه گری قبیح هم خواهند بود چه جا لغو
 به حاصل و صاحبان شعور که نکران پیغمبر خواهند کرد که این چه
 کاری است که دشمن از برای خودی سازد و نو میدانی که صاحب
 شعور که کفار و منافقین دشمن خدا و رسولند و خدا و رسول
 دشمن آنها پندار اینجه کفار را مخلد و عذاب محرم نمیکند و
 منافقین را خدا سفل در کائنات مخلد و صفات بکند باری
 همان سبایی که مفقعه بود و در محنت دادن کفار و منافقین
 در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله همان سیاه بصباه
 شد که در حق او ایمان با او انداخته منافقین را محنت و عذاب
 ایشان خدا را کند و ایشان را هلاک نمیکند و گریبا و که همه

هلاک کند علاوه بر آنکه مؤمنان خجسته که از نسل آنها شوند
 بوجود نماهند یا صلاح علی علیه السلام نماید و خوش بجا
 نعمت من جستی در دنیا نمواند و دست کرد و سار کفاد آنچه را
 هلاک میکردند چنانکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 مؤمن جستی اکتفا میکرد و با مشافعتین مذا را نمیکرد همان
 مشافعتین و سار کفاد آنچه را هلاک میکردند و اینست و می
 از دین و این الهی در دنیا باقی نماند علاوه چهار مؤمن
 جستی زراعت کنند یا تجارت کنند یا عمارت یا سایر کسها و
 آنکه محتاجا چند بجمع آنها یا بروند و مفارقه کوهی شریک کنند
 و بکجاه بیابان قناعت کنند یا جبرئیل قرصه نانی از بر آیشان
 بیاورد و بر فرجه که چنین کنند و در دنیا از دین و این الهی
 در میان سایر مردم باقی خواهند ماند یا مانند سایر جوانان
 بفعلت خواهند خورد و خواهند خوابید و نکاح کرده و تولید
 مثل نمودن آنکه در عاقبت بفعلت خواهند مرد و انجا اسم و نسب
 از دین و این الهی بگوشت کسای که خدا میداند و خلوص

میشوند خواهند خورد پس بنا بر این هر پیغمبری و وصی پیغمبر
 باید با کفار و منافقین که در اصلاب آنها مؤمنان جستی باید
 بوجود آیند مذا را کند پس از اینجهت پیغمبر آخر الزمان صلی الله
 علیه و آله مذا را فرمود و وصیت فرمود بوضی خود که مذا را کند
 پس چون وصی او صلی الله علیه و آله را مردم مذا را کرد و امور که
 متعلق بعزت و دولت و سلطنت نیابود بغير واکذا کرد چرا که
 هم او مصروف بجهان چهار نفری بود که ایمان جستی داشتند
 و بجهت عزت و دولت و سلطنت نیابان تا وفده بودند و
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و تعیین او سلم عادت و امانت
 و خلافت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین را داشتند و
 لایق کسانیکه با مردم تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله قناعت کردند
 و اغراض نفسانی ایشان سر بر کرد از باطن ایشان بظاهر ایشان
 و در صلوات بر ائمه اطهار الصالحین خود برآمدند و امور معلوم بصدیق
 و تبه و اجلو کردند با در خود رسیدند و امیر المؤمنین علیه
 صلوات المصلین که دنیا و مافیها را دانستند جمع هر چه

کندند میداشت و طالبان را کلاب میدادند آن جمعی را
 بان کلاب اگذا نه و نحو مشغول گردید و در این حال که پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای همان معشوق بود در میان همان مشر و مقلبه
 که واقعا طالب بر اله بود شد و اگر کسی کان کند که پیغمبر
 و او صیحا ایشان طالب جعفر بنیاید و نور معنی پیغمبر و وصایت
 و خلافت از آن هفتید و ایشان را مانند سلاطین طایفه اهل بیت
 دانسته و حال آنکه پیغمبران و خلفا و اوصیای ایشان آمدند
 میان مردم که مردم را از هواها نفسانیه باز دارند از هواها
 زایل نمیکند دنیا و مافیها را بقدر ایشان خوار کند و بر عهد
 و بیعتی بنمای خانی زایل معصوم کند و راغب با خوف باو دائم
 کند و ایشان را بر خلاف قبول نصایر و شوائب خوانند و بپایند
 و اگر خود نعوذ بالله طالب بنیاید و تیر زایل باشد میتواند
 از دنیا باز کند و لکن کلاب غایب باو رسد از آنکه پیغمبران
 و اوصیای ایشان طالب بنیاید پسندند تا کلاب که بدو جعفر
 جمع شوند و بکند بر اینجه خودن جعفر بداند اگر احیاناً

بقی خود را از کند جعفر گرفت و از آن ستمها بگذرد کلاب بدول
 خود احوال نداند که طالب جعفر بنیاید و بپایند و ستمها بدین
 آن و او را قیاس نفس خود کرده همه عیون کسان دو با و دو آن
 خوانند شده اسباب قیاس هم در میان موجود است که اگر
 انسان را غرضه را بر جعفر در کار نیست چرا از این ستمها گذرد
 کند **با کتب** از ستمها مانند حیوانات با و بدستند که
 پیغمبران و اوصیای ایشان علیه السلام خالق بنیاید و تیر زایل نمیکند
 و ضدشان و دشمنان بر این است که مردم را بر خلاف قبولات
 نفوس ماده امر کنند و اگر ایشان بگویند که بخورند نمیکند
 اگر نیابند خود پس چرا خودشان بخورند پس معلوم است که حیوان
 ما خودیم که خوشان بیشتر بخوردند و مال ما را بخورند و اگر
 با ایشان گویند منردی باشید و طالب شهرت نباشد و بگویند
 اگر چنین با بد بود پس چرا خودشان گوشه گیر نیستند و طالب
 شهرت امر خود هستند پس معلوم است که ما را میخواهند گوشه
 نشین کنند تا خود را پیش شوند و سر بلند باشند و اگر غافل

یا م میثوند کمند که باشند بدانند که اگر پیغمبر را وصی
ایشان علیهم السلام فوق لایق میخوانند برای اینست که نند
باشند تا امر الهی را بمرم نرسانند و فوت عبادت کردن خدا را
داشته باشند و اگر گوشه نیشند از برای اینست که میخواهند
مرم را هذات کنند و اگر طالب شهرت هستند ظالمند که امر
الهی را منتشر کنند و وجهی مکلفین نرسانند **باب** اسباب فساد
بغض کردن دو میان اخلاقیات بسیار است و شخص غافل و بی
مبذ اند که پیغمبر را و وصی ایشان علیهم السلام بلکه مؤمنان
جستی یا ایشان طالب تنای فانی و حقیقت کنند پیغمبر
مستکرا باشد و غافل باشد که چون غصب خلافت ظاهری را
علیه صلوات الله حضرت خدا و فرمودند ما مقتدی محمد و امر
اسلامیان در ظاهر بکرد خلافت با جماعی مردم و شوکت فایز بود
حق آنکه چون نوبت ظاهری بحد آن برکوار علیه السلام رسید
بر منوال امر خلفای سابق رسید و دلیل خلافت او را اسلامیان
بیعت کردن مردم دانستند اگر اسلامیان متابعت او را برین

... و الله خدا باشند که بغض در اول احوال او
در میان بود و بیعت با او را در جوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و
خداوند بدید و جمیع مسلمین که در حجة الوداع حاضر بودند با
پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند و بعد از فراغ او نماز ظهر ^{خطبه}
امروز خواند و پراکند و حضرت امیر علیه السلام را مدینه فرستاد
و خود بغض کردند و سینه مسلمین را که فلان سینه اول و
جبهه شدند و سلام کنند با امیر المؤمنین علیه السلام با امارت
و بیعت کنند او بعد سینه دیگر بغض کردند و بغض منوال
بعد از سینه بغض شدند تا آنکه آفتاب غروب کرد و شب شد
تا قارخ شدند جمیع فرقه ها حاضر و **کس** که مشغول سا برین
نسیم نکرد اول ثانی او بودند که این لفظ از آن روز تا بحال
باتفاق عامه و خاصه منوال است از آنای حج نیک با امیر المؤمنین
صاحب مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی هر یک از مؤمنین
ای امیر المؤمنین شد آقا و مولای من و آقا و مولای مردم
مؤمن و زن مؤمنه **باب** درین در صورتی که علامه مردم و اغلب

خلق الاجتهاد و تقوا اعتنائی بعیین پیغمبر صلی الله علیه و اله
 نکند و اهرم امور دین که تعیین خلیفه قائم مقام باشد در
 سایر امواج اعتنائی بکردار و بی معلوم است که وجود
 خلیفه قائم مقام در میان مرتبه مثل وجود محمد عتبه و ضوی
 عنه است و چنانکه اصل دین و فرع آنرا باید پیغمبر و اعداوند
 غالری حل شان در وضع کند و حفظ کند آنرا و بدین وجود پیغمبر
 معقول منقول نیست که در پیش وضع شود و محفوظ بماند حق
 آنکه اگر فرض کنی کتابی مکتوب اخذ و ندعای حل شان را از آن
 فرو فرستد مانند الواح قوسی باز منوالی در میان خلق
 باید باشد که آن لوح را از برای مردم بخواند و حفظ کند و مراد
 الهی از برای مردم بیان کند و اگر موشکاد در میان مردم نباشد
 مردم در کار دنیا مطلقا اعتنائی باین لوح نکنند باینکه مریدان
 لوح را بخوانند خود را ذیل کند و بکسب عمل خود عباد شوند و اصل
 مرادات الهیه در مرتبه غیب بماند پس از اینجه منظور که انفا
 معقول منقول جمیع اهل ادیان آسمانی بر آنست پیغمبر باید

در میان مردم باشد که آن پیغمبر وضع کند اصل دین الهی و فرع آنرا
میچین بعد از آنحال پیغمبر و از دنیا باید بماند و خلیفه
 و قائم مقامی از جانب خدا و از جانب آن پیغمبر و میان خلق باشد
 تا بیان کند بهین و آئین او را و اگر در میان نباشد مردم دور کار
 یا مطلقا اعتنائی بکار خدا نخواهند کرد یا آنکه کتاب ابر حجب
 و صلاح میولان نفسا به خود نا ذیل خواهند کرد و مرادات الهی
 از میان خواهند رفت و از همین است که جمیع فرقهای اسلام مطو
 قوا و روایات میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و اله الفاظ اندک
 اختلاف و معنی متحد که فرمودند آیه نَارِك فَبِكَةِ التَّالِیْنَ كِتَابِ
 اَقْلِه و غیره فی هِل یبینه لَنْ یَعْرِفَا خَتْمَ بَرْدِ اَعْلَى الْحُكْمِ مَا لَمْ یَسْكَمْ
 بِمَا لَنْ یَعْلَمُوا بَعْدَ دَسْرِ اِنْ مَطْلَبِ نَبِیَّتْ كِتَابِ بَدُونِ مِیْنِ
 مقیم از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و اله میولان نفسا به
 و از آن فاسد نا ذیل خواهد شد و اگر متبیین غیر متبیین باشند از خدا
 خدا و رسول و صلی الله علیه و اله پس هر یک بخواهد و مثل خود
 این حوس را خواهند کرد و نا ذیل خواهند نمود و مرادات ختبه

از میان خواهند رفت قفسه و قفسه بر پا خواهد شد پس
چنانکه بر خداوند عالم است جل شانزه یقین بغير خود و یقین
کتاب خود میخیزد بر او است یقین یقین کتاب خود بخود میخیزد
پس بغير یقین کتاب یقین و یقین یقین حتما باید از جانب خداوند
عالم جل شانزه در میان خلق باشد تا حجت او بر خلق تمام شود و باقی
عقل نقل از میان آسمانی جنات ماضی نیست تمام و کامل
است بطوریکه از آنجا ماضی می توان کرد و از آن کاملتر هم
حاطر خطو سوا فکر و چه کجا و طوع آن پس بالبحال که عجز الیه
تمام و کامل بود ماضی و دو کار بعد از آن حال بغير صلی الله علیه و آله
اند انبیاء غیب که در مخالفت خلق معین از جانب خود و رسول
الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هم مدد
فرمودند بطوریکه بسیار از غافلان گمان کردند که بنیاد اسلام
و اسلامیان بنیای امری که بغير ائمه الزمان صلی الله علیه و آله
از برای آن میخواستند از جانب خداوند متعال و مؤمنان یقین امر
مداوول و میان اسلامیان ظاهر بود بقیه مانند امر خداوند

میان سلاطین می نمود و **مضاحک** حضرت امام حسن مجتبی علیه
السلام و یقین و ناگفته گمان غافلان را بر داشت حال آنکه امر
بغير صلی الله علیه و آله و امر میباید از علما حقیقه و علم الیه
امر سلطانی نبود و امر میباید ایشان علیه السلام امر الیه بود و **ظلال**
آن امر الیه و فائده از حجاب دادن خلق بود از عذاب خود و شد
جهنم اینک دانی پس شد کبریا شرف غافل میباش که تمام حق تمام
انبیاء مرسلین و اوصیای مکررین علیه السلام هدایت خلق بود و راه
نجات آخر که منافع دنیوی بدون نجات آخر که **پس بقصر**
بغير از هدایت و راه نجاتی خلق برآمده است راه نجات خلق هدایت
پس اگر در هدایت و راه نجاتی خلق با ی جان و مال و عاقل و عیال
ایشان در میان باشد در بیغ نخواهد داشت و حال ایشان را
قیاس بحال طالبین نهایی نه بناید کرد که از برای بنیاد میسرند
و آخرت بکدام بنای قافه میفرود شدند قمار بخت و قمار و قمار و قمار
کاتوا محمد بن **پس** شد کبریا شرف غافل میباش که اگر حضرت
حیدر الله علیه و آله و ائمه الزمان را مانند حضرت امیر و حضرت

امام حسن علیه السلام می فرماید که ذات و باین بدید جن هر
 آسمان و زمین صلح می کردند و خود حق تعالی و اهل و عیال او جانی
 به سلامت بدید می کردند میان اسلام و سایر اهل ایمان مسلمانی
 که امر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر بوده ما اندام رسالت
 دولتی و هر کس برود و زود و قهر و غلبه و پیش شد و باید مطاع خلق
 باشد پس لازم شد که حکمت الهی که که ایجاد این پیغمبر آخر الزمان
 صلی الله علیه و آله را بکند نه بطور زور و قهر و غلبه بلکه بطور
 مظلومیت و مقهوریت نامکلفین بدین و آیین الهی بدانند که اصل
 امر بیوقوف پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر الهی بوده نه
 امر سلطنت ظاهری و آن امر الهی را باید که جمیع مکلفین بدین و آیین
 الهی برسانند که بای جان و مال و اهل و عیال و ایمان باشد
 و همه تلف شوند و هلاک گردند پس **مذکر** باشد و غافل نشد
 که حضرت سید الشهداء علیه السلام ما مورد این امر شد که ایجاد این
 و آیین پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکند نه بطور قهر و غلبه بلکه بطور
 مقهوریت و مظلومیت چرا که قهر و غلبه در میان اسلامیان موجب

اخای امر پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و امر از مردم امر و آیین
 و امر سلطنتی کان کردند و این مطلب اخای امر نبوت و او می کند که
 اهلها و آن بخلاف امر که سید الشهداء علیه السلام ما موشد بطوریکه
 خداوند عالم حالشان را از خبر داد که ای الله استر من المؤمنین
 انفسهم و امواتهم که هر کس را امر او فکر کند فتنه کند که امر او از این
 از دنیا و مافیها است نه مطلب دنیا و متاع دنیا و باین عمل خود تعلیم
 کرد و جمیع مکلفین و هدایت کرد ایشان را بر آن است که آخرت را بدین
 نیاید فرزند دین و آیین پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله این
 بود که دنیا فانی را با آخرت جاوید بر نشاند نه بیکس و کارها دنیا
 اسلامیان بیکس مقهور و **مذکر** شود که خود اسلامیان این امر را
 در میان خود و تواج دانند بطوریکه در میان خودشان هم کان
 میگردند که امرشان امر دولتی و سلطنتی است ما اندام رسالت
 دین و البته اهل ما بر ایمان هم این کار را میسر نهند و حال آنکه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله مبعوث بر جمیع اهل ایمان بود و پیغمبر آخر
 الزمان بود و آخری پیغمبران بود صلی الله علیه و آله و واجب بود که

و جنة امور الهية پس پيغمبران و اوصيا ايشان كارشان هميشه
در ميان خلق و كار و تكريم دارند در ميان خلق و كار و
نه كشند اگر خيالي جان و مال و عرض و ناموس و اهل و عيال در
ميان باشد از اين محنت حضرت سيد الشهدا عليه السلام يكس از
كار خود نكشيد بلكه زاد خون خود و جان خود داد و داد و داد
اينكه برون آورد و خلقت از جهالت و ناداني حق از باطل و پيرون
آورد و خلق را از تحريم گريه خود بواسطه نجات خون او و عداوت
جان او پس **پس** مذكرايش و غافل باش كه حضرت سيد الشهدا عليه
السلام بواسطه بزل خون و جان و مال و اهل و عيال و در اخلا
خلق از جهالت و گمراهي برون آورد و همين برون آوردن خلق
جهان و گمراهي راه خدا است و امر خدا است و كار جليلي و عظيمي
اينست كه مفسوس شدن واضح كردن امر الهی است و مفسوس و نيكو
ندارند در ميان خلق **اينست** كه خداوند عالم جل شانه از
زبان پيغمبران حكمايت ميكند كه هر يك بنوع خود ميمرودند كه لا
استلکم علیہم فی امری اجری الا علی الله یعنی متوالينكم في امر

پيغمبر خود از شما اجر و ثنوی مالی را نپسندم من مقرر من مقرر
بر خدا اينكه مرا فرستاد بگوشتا **پس** مذكرايش و غافل
باش كه حضرت سيد الشهدا عليه السلام همه ملك دنیا چنان نكرده
سلطنت ظاهر بنوع امتناع ادا فرمودند بپيغمبران اهل آسمان و زمین
و اگر برای سلطنت ظاهر بود از برای پيغمبران امكان بود كه غالب
شود بر پيغمبران بلكه اگر گمان كه كه معين و پا و گذاشت دفع كن از خود
اين گمان را باینكه چنان و حضرت املايك بياي او آمدند و از او اجتناب
ندادند دفع كن اين گمان را باینكه او عليه السلام منجا بليد عود و وسوسه
نفرین كند و خداوند جمیع دشمنان او را هلاك كند **مثل** مؤمن
غافل و غفوشان آنها كه خداوند عالم جل شانه آنها را هلاك كند
پس مذكرايش و غافل باش كه چون هذا بن خلق و نجات ایشان و
و سپادن امر الهی با ایشان و دفع عباد گمراه ایشان و دشمنان
و مظلومين مفسوس و بنا و بوسلام الله این عمل نادر عالم و عجيب
خبر بد و خود گذارد و پيغمبران و گمراه است **شعر** و در است و افواه
و عام مشهورست كه از پيغمبران نبه و در كار بود و در حقیقت

بشهادت چه کار بود و اگر چنین که که خداوند عالم جل شانه
 قادر بود که امر خود را بر زبان دشمنان و کذبین شهادت
 و بیوائت بطور قهر و علی الامر خود را از دست او چاک کند و بطور
 مخلوقیت معهود پیش دفع کن این کار را از خود و بیائانی کرد و این
 و عصه پیش گذاشت که در اصل کفایت منافعت نیکان و مؤمنان
 بآید و جو آیند پس **مندرک** را شرف عاقل میباش که در حکمت الهی
 لازم بود که حضرت سید الشهدا علیه السلام بمخلوقیت معهود و بی
 الهی و بی نصرت رسالت پیام صلی الله علیه و آله را اظهار کند و
 بجمع مخلوقین در زمین برساند تا اینکه هیچ عاقله کان نکند که امر
 بتغییر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر دولتی و امر سلطنتی بوده و
 علاوه بر این بطلب **بعوض** شلالت و مخلوقیت معهود و بیائانی
 بود که او یسار نه گانه و همگانه آخر الزمان علیه علیا بانه الکرام
 صلوات الله علیهم از او و او با شد و بی معیول و مظلوم
 که اگر ایشان را این تبا بظهور نماید و بدین امر و این حضرت علیه السلام
 پیام صلی الله علیه و آله را خلق حق امتی و بنو عباس و دو سکا اصلا

نار رسد اندند و مرا و را بر عاقه مردم مسلح میشد اشند که امر خود
 و سلطنتی بود نه امر نبی و **بر عاقل** مؤمنان و غنی نبین که
 چنین خدا اینم اسلام و فی الجمله رسم مسلمانی که در میان دو سکا اصلا
 و تابعین ایشان باقی بود بجهت وجود معهود امتی ظاهرین صلوات الله
 علیهم اجمعین بود که همیشه پای ایشان در میان بود و بقدر امکان
 و مصلحت مان بپای از اصول و فروع دین الهی میفرمودند و اینجه
 انهم رستم از اسلام و در میان دو سکا اصلا بود و بجهت دول و سلطنت
 ظاهر ظالمین و بگریز **پس** اگر اسم و بی از اسلام بگریز
 و جو معهود امتی ظاهرین علیه السلام در میان بود اسم و بی که ضرر
 بکلیه دارند داشت مناز و با است سلطنت نمایان و بطور ظاهر
 سلطنت ظاهر بودند که هرگز از امور الهیه امتیانی سلطنت خود
 بکام میگردند و اندیشه و فیه امتیانی بان نمیکردند و تعبیر
 فادند و مروج که مقصود سلطنت ظاهر خودشان بود و فساد
 نمیکردند و از **همین** جهت بود که امر خلافت حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام صلوات الله علیهم که تمام دین الهی بر یکسره بوماند و آنکه

برام امورد بن اهل بخود مبارک بغير صلای الله علیه و آله بود
 گویند انفسه و فرمود و هیچ خفایه را نپوشد و امر آنها بر همین
 منوال بود تا آنکه معاویه ملعون در مقابل حضرت امیر علیه السلام
 کرد آنچه کرد حق آنکه بپایان داد و معاویه و مساجد و محاسن
 محافل امر کرد **و حال** آنکه با اتفاق جمیع اسلام این امر را برپا
 و عاقبت مسلمین هم او را خلیفه بخارند بغير صلای الله علیه و آله
 امام بر حق میباشد و امر بر همین منوال کشید تا آنکه زبید
 لعین آسمان و زمین که عاقبت و عاقبت مسلمین او را لعین میداند لعنت
 میکنند انفسه و فرمود هر کس که مرگش را ندانند و او را شهادت
 از پیکر خودش خود را در میان اسلامیان و سوا کرده چرا که بدش
 اگر چه او را نکرده که او را اجتماع مسلمانان خلیفه رسول خدا شده است
 و اگر چه او را نکرده که او بپسین خلیفه و خلیفه شده است مثل
 عمر که او را کرده بپسین ابوبکر خلیفه شده و اگر چه او را نکرده که او
 بشوئی خلیفه شده مثل عثمان که او را کرده بشوئی خلیفه است لیکن
 باز با اصطلاح کلی بر او افتاد بگوید که شما امام حسن با او صلح

کرده و مکن بریند بپسین آسمانها و زمین هیچ بماند بقیه
 دزدست ندانست و خواست صورت خود و علیه سلطت کند و چون
 اسم این دولت که از سابقین باورند و در آن اسلام بپوشانند
 را بر سر گذاشت تا بگوید سلطت آنرا بکند **و حال** آنکه مدافع
 اعدا عذر و منهم و اهل اسلام بودند شمن بپای پیغمبر و اولاد او و صلی
 علیه و آله چنانکه خود او در حال ستم سلطت اظهار کفر و عداوت
 و بدگشتی و کینه بخارند بر بنه خود را با پیغمبر و اولاد او و صلی
 و اهل مکه و چنانکه در مجلس که اهل بیت و سران بر آن بودند
 علیه السلام حاضر کردند و حضور ایشان بنا بر حاضران گفت
 لئن اشیای بدتر نبود از آنچه بخرج الخزرج من وضع الأسل و اهل
 و انحدوا فرجاً ثم قالوا یا زبید لا تقاتلک من خدعتک انما
 من بی اعدا ما کان قتل لعین ما یم بالملک فلا خبر ما کلا و قتل
 و حبسها و اضع است که آن لعین لعناده برسانت حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله ندانست چنان میداشت که بنی هاشم با ملک باز
 کردند و حکم از خدا و وحی از او بغير صلای الله علیه و آله نداشتند

بود و از اینجهت چه پیشایران یعنی اهل آسمان و زمین گران بود
 بیاد لکن بود که اشباح و جادگان او را در جنگ بدست پیغمبر صلی
 علیه و آله کشته بودند و بجهت فرستاده بود **از اینجهت** آنها را باز کرد
 و نفع میکرد که کاش بودند و میدیدند که برین پلید انتقام کشید
 از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و شاد میشدند و شاد میشدند
 و او را شاد پانز بر میکشیدند و در کسری پزیرید پلید میدادند
 که خوب نلای کردی انتقام ما را از اینی احد کشید و از همین
 کینه ما در دل ساقیان بر آن یعنی بود که کار با اینها نساپندید
باب کس خضر رسید التمهاده علیه و آله الخیر و التاء ظاهر شد
 بمطلوبت معهودت ما در ظاهر میباید بجمع مکلفین و در بین
 که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله امر دولتی و امر سلطنت ظاهر بود
 و این کار را علی رؤس الاشهاد کرد و اهل بیت خود را از برکت و
 کویک و مرد و زن همراه خود برد و با بعضی دانا مندرج شد
 کند و بعضی را استر کند و شهر شهروید یا رید یا رید یا رید یا رید
 او و خیر است اهل بیت او و در دوزخ من مشر کرد ما اگر طالب

در موسی غافل باشد یا بصر بکوشد و رسد و ازین طلب حق برسد
 و بفهمد که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله امر دولتی و سلطنت
 ظاهر بود پس مندرک باشد و غافل باشد که آنچه عرض شد جمله
 کتاب بعد الموعود بود و نص خود ایشان علیه السلام بود چنانکه در
بجاء التو و سایر کتب اخبار روایت شد که بعد از حمله
 مکه مدینه طرف شود و واقع شد بان برزگوار علیه السلام که آیا مکه
 است مراد کنند و اول شب بخت میدادند و هم مجلس میزدند
 که فرمودند این باب فکری میکنم و بعد برخاست و رفت و سطر
 بود که آنجا خواهد کرد چونکه بانی از شب گذشتا میفرمود
 مجلسها را بکنند و بار کردند و در مجلسها نشستند **پس خبر**
 بجهت رسید مضطربانه آمد و جلوس شد گرفت و عرض کرد که بگویند
 فکری میکنم پس چه شد که بی ضرر ما را بکنید و در مجلس نشسته فرمود
 که چون نور فنی و مرخواست بدیدم **جمله** سؤل مدائن
 الله علیه و آله را که بن فرمودند شناس کرد و بدو بموضع که بایستد
 شو که حلال و نیت پیدا کرد که نور کشته بر چندین عرض کرد که

از برای گشته شدن پیرو این دنیا و اطهار یکجا میفرمودند
 که حدیث بخوانند آنها را اسیر و مستگیر نمایند **بازی** دو
 ظاهر مجله انشا حقیقت بن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سائید
 امر حقیقت و با جمیع مکلفین در زمین الی یوم الدین بطلوبت و
 مفهویت ماموشد که اگر بگوید آنچه را که کرد بن پیغمبر صلی الله
 علیه و آله معلوم نمیشد **چنانکه** مکرر عرض کردم که از راه خود
 و سکا اهل اسلام و تابان ایشان چنان معلوم نمیشد که برید
 بلیا اهل آسمان و زمین گمان کرد بود که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 امر دینی و امر سلطنت ظاهر است چنانکه گفت لب هاشم
 بالملك فلا خیر جاء ولا وحی نزل پس مذکور باشد غافل میشد
 و در بیانات گذشته فکر کن تا بیاوی که حضرت سید الشهدا علیه
 السلام ازین پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و ابتهادت و مظلومیت
 و مفهویت خود کرد بطور ظاهر و از این است که در احادیث با آنکه
 ما بر آنکه علیهم السلام این عبارات کرده اند که **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** و **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**

ایقین بجهت شهادت میدهند بیده سینه که تو بر یاد داشته نماز را و تو
 را و زکوة را و نماز را که همه محبوبها خدا و معبودها و حق کریم
 از معبودها خدا و مکرها پس این مورد را و بطور ظاهر با تمام
 و سائید بشهادت ظاهر خود و در باطن عرض از خداوند عالم
 جل شانها و اولاد نه گانه او و صلوات الله علیه و آله و آله
 حافظ دین و شایع کتاب بن بودند و ایشان و کتاب خدا را میدهند
 و از خلفان و مروجان بنویسند تا بدقیقت **چنانکه**
 آحادیت خاصه عامه بنواوردند **إِنِّي نَذَرْتُ لَكُمْ الْأَعْلَى كَمَا**
أَلَّهِ وَعَزَّيْهِ أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَغْفِرَ قَاتِلِي بَرٍّ عَلَى الْخَوَافِ إِنَّ مَسْئَلَكُمْ
بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا و همچنین در باطن در عوض شهادت و علیه
 استجابت عامه بن با او است در تحقیق میار که اگر از ضعف
 بعضی از عموم ناقصه و تقوی ضعیفه بنرسید میگویم که قول نما
 صیادت عابدین در درگاه رب العالمین اجابت او است جل شانها
 و در عوض شهادت بمؤمنین او اعطاشد از خلق دین آخری که
 چون در شهادت و محزون و مغموم و مغموش شدند بر او گردیدند

ایشان مقبول درگاه الهی گردید و توفیق داد که مابری و ملائکه
در مصیبت او گردیدند مگر بجای که از مؤمنین بودند و همچنین
در باطن عرصه با خداوند عالم جل شانه شفا را در رب مظهر
او که عموماً نافه است که او استغاثه مؤمنانیم که جنس شفا را
خداوند عالم جل شانه در قریب مظهر او قرار داد و در عرصه شهادت
او مؤمنین ما عطا فرمود **پس** در ذاتی و مرقدانی که شفا
همه از برکت ترب مظهر او است که بواسطه یادها و ذکر عبادی که از
آن زمین برخاسته و در اطراف این بیکایهها نشسته شفا را خدا
بهر سبب و از قرائت عاها که از برای استعمال آن دارند شده
چیزهای دیگر غیر از شفا از آثار آن ترب مظهر او است چنانکه
میتواند الحمد لله است که بحیثیته التزم المهاد که و بحیثی
صاحبها و بحیثی جده صلوات الله علیه و بحیثی آیه و آیه و آیه و بحیثی
اولاده الطاهرین آن تحملها شفاء من کل داء و اما من کل
خوف و حزن و غم من کل سوء و در بعضی اند عاها است که عین
من کل غیر ناز و همچنین در باطن حضرت سید الشهدا علیه السلام

بحیثی قبول شهادت گرفتار گناه گناهکاران شد و شهادت او با عاها
شفا است که کند گناه شد خواه عاها و شفا است که کند خواه عاها و کند
او صلوات الله علیه خواه بدد و ما در و برادر و اولاد طیبین او
صلوات الله علیه هم اجماعین چنانکه بعضی از احادیث را
برای طلب الزکات بخارا الا نوار نقل کردیم که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در تسلیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و فرمودند
فرمودند و شفا است که عنوانه مخصوص از برای ثواب خود دانند
و گریه و زاری بر مصیبت آن بزرگوار علیه السلام ذکر شود ما موجب است
بعضی از **الرضی الخانی عشره** انشاء الله
در ذکر الامانیة الاخاء الذی علی ان ماصو القول علی فایله
اد اقله بغير حق مطلقا و لا یجوز بالقول بغير حقیقه و اما
بعده بایمانه **قال** ان فی طاعتی بدک لیس فی
ما اتی بایمانی بدی الیک لا فیک لای انا فی انا الله رب العالمین
ای آید آن عمو و بلایم و ائمه حکون من اصحاب الشا و قد لک
جرا و الشا این بی که اگر توفیق از کنی دست خود را بسو من که

بکسے مرانیم من دادر کنند دست خود را بسو تو که تو را بکسم
بدنست که من بهتریم از خدا و رب العالمین بدنست که من بخوام
توبائی در روز قیامت با کماه من و کماه خویش پس تو از اهل
آتش و اینست جزای ستمکاران و ظلم کنندگان پس ستمگریش
و عاقل یاش که خداوند عالم جل شانه چنانکه خود خبر داده
فراینداده در حکم عدل و دادر خواهی که کماه مقبول مظلوم بگردن
عالم طالع او باشد از اینست که هیچ مقبولی نداده خدا کماه
از نامه عمل ایشان محو میشود و در نامه اعمال عالم طالع ایشان ثبت
میشود و چون از این دادر دنیا دخلت کرد بدنا فرایع بال دنا و رعیت
پروردگار خود هستند و عزتی با سائر مرگان دارد چرا که مرگان
گرفتار عذاب عجبشها خود هستند و ادبر را شهیدان در راه خدا
هیچ گرفتار نیست جزا که کشد کار ایشان گرفتار کماه ایشانند
پس گو با که ایشان نذر دهند بلکه از رحمت و نهار راحت افتاده اند
و ندهند اند بر بندگانی محنت چنانکه خداوند عالم جل شانه از حال
حیرت مال ایشان خبر داده و فرمود لا تحسبن الذين قتلوا

في سبيل الله اموالنا بل احياء عند ربهم يرزقون فرجس بآیات
الله من فضله و بسببش قدما الذین لم یلقوا الله من جملة
الذین خوف علیهم و لا هم یخزنون و بسببش و بیعتی من الله
و خلیل و آن الله لا یضیع امر المؤمنین مع الله کار مکر
کسانی که دوزخ انداخته شد اند مردگان بلکه ایشان رسد کار
در نزد پروردگار خود و در میخورند در حال که خوشحال و فرخا کند
با چه داده است خدا با ایشان از فضل و کرم خود و فرخا کند بکماه
که ملی نشدند با ایشان از عقب ایشان یا یک زبانی بر ایشان است
و ایشان محزون نیستند خوشحال و فرخا کند بکماه از جاب خدا
و فضلی از جانب او و فرخا کند با یک خدا ضایع نیکد اجر و ثواب
مومنین را و در **تفسیر** صافی از عباسی از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمودند آمد مردی در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و عرض کرد که بدبستی که مرا عجب صاحب شام
در جهاد آنحضرت علیه السلام و الله علیه و آله فرمود پس جهاد کن در راه
خدا بر بدبستی که تو اگر گشته شد زنده دوزخ خدا و مردی دیگر

فرستاده بجهاد و مرگ پس بجهنم که اجر تو بر خداست و اگر کشته
 نشد و غمزه و برگشتی بپوشیدن دغا که امان خود بشو خدا و این
 است تفسیر قول خدا وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا
و از گمان ندانند که از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند این
 جماعت را الله شیعیان ما هستند و گفته که از احوال شیعیان هر
 دودنه استقبال کند که این را از جانب خداوند عزوجل دانسته
 اند و یقین کرده اند که ایشان بر حق بوده اند و بر حق خدا بوده اند
 پس خوشحال و فرحنا کند بکسانی که ملحق شده اند بایشان و برادران
خود را از این آیات و اخبار و امثال آنها که ذکر شد معلوم شود
 که شهیدان را راه خدا در کتاب معصوم علیه السلام ظاهر برای ایشان
 بلکه نیست بعد از شهادت و در پی حریفی و اندوهی از برای ایشان نیست
 و اگر گمانی از برای ایشان مانده بود بعد از شهادت رسول خدا
 و حرفی و اندوهی داشتند و حال آنکه خداوند عزوجل شانه
 از حال ایشان داده و فرموده التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ
 مرده گانند بلکه زندگانند و نزد پروردگار خود مرنده و زنده خواهند

و در پی از عذاب الله می حریفی از برای ایشان نیست و کمان نداشت
 که در **میثاق** علمای اثنی عشری حدیث یافت شود که انکار از این ^{مطلب}
 قائلند باشد که شهید در کتاب معصوم علیه السلام بعد از شهادت
 کلاه نماند باشد و از نام اعمال او جمع گناهان او محو شود و اگر
 در جمیع مدت عمر خود گناه باشد عمل نیک او منحصر باشد باین
 ایمان آوردن بمعصوم و شهید شدن در کتاب او پس جمیع **میثاقها**
 او جمیع کرده نقاد و بعد از شهادت او در کتاب معصوم علیه السلام
 از نام اعمال او محو شده و در نام اعمال کشندگان او ثبت شود
 نباید گمان کرد که امره داشت بلکه باید یقین داشت که زندگانی
 است نزد خداوند عزوجل شانه و هیچ غمی و تری از عذاب بلکه
 اندوهی از احتمال عذاب از برای او نیست و گمان میکنم و از احادیث
 از علمای اثنی عشری مدحیه کلاه انکار از این ^{مطلب} **پس**
و هب عبدالله که در جمیع عمر خود ضربه بود و در پی راه
 اسلام مشرف شد و در کتاب حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید شد
 هیچ کلاه بعد از شهادت از برای او نماند و همچنین خرمند

که سزاوارت آنحضرت علیه السلام گرفت و درین جنات ملحق شد با مختص
و بجز شهادت در کتاب و خطبه او برای و نبود که عبادتی بکس بجای
آورد و بنهادن بکس از برای او نبود و بعد از شهادت جمیع کاهان
او از نامه عمل او محو شد **و این شریفه** لا عَسَى أَنْ يَدْعَوْا بِكَ
سَبِيلَ اللَّهِ آمَنَّا نَا آخِرُهُ رَحْمَةً لِّكَ وَرَحْمَةً لِّكَ وَرَحْمَةً لِّكَ
قَرَأْنِ اسْمِ اللَّهِ شَرِيفُهُ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
وَأَنذَرْتَهُمْ سَبِيلِي فَأَنذَرُوا قُلُوبَهُمْ لَا تَكْفُرُ عَنْهُمْ سُبُوهُنَّ إِلَّا كَلِمَةً
بِحَبَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِندِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ
خِزْيَانُ الْغُيُوبِ وَهَر كَسْرَةً فَايْضًا مَطْلَبُ شَكِي دَاشْتَنَ شَدَاوِي خَيْرُ وَبِي شَهْر
استند و دین مذهب مسلم است و میان اهل اسلام که اسلام
پیوسته اند جمیع کاهانی که کافر و دین کفر بکمال آید پس بجز اسلام
آوردن جمیع کاهان او از نامه عمل او محو میشود **پس اگر چه**
بعد از اسلام شهید شد و در کتاب معصوم علیه السلام آنکه کاهان او را
او باقی نخواهد ماند بلکه اگر چه بجز او حال سایر پیغمبران داشته
باشد بدانند که معامله ایشان با محرم بر همین موی بوده که چون که

اقرار بر بیعت ایشان میکرد و از آنست خود محسوب داشتند حد
را در کاهان سابق او را و از دنیا میدادند سَنَةِ اللَّهِ لِي وَدَعَا
مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ تَحِيَّةَ لِسَةِ اللَّهِ بَدَلًا **پس** چون مندر که این مطلب
شد و دانست که با اتفاق علمای شیعه شهیدان در کتاب معصوم
با کس از کاهان و کاه ایشان از نامه عمل ایشان محو شد و در نامه
اعمال فانی ایشان شد پس مندر که این شرح غافل و مبتنی که محو شده
مخصوص همان شهیدان خاصه در حضور معصوم علیه السلام نیست بلکه
هر کس در زمان او باشد و حالش او چنین باشد که اگر در حضور معصوم
علیه السلام بر وی بنای جهاد میشود و نمیکرد و نمیکشت و کشتی
شد کاه او هم از نامه عمل او محو شد و در نامه اعمال اهل باطل نیست
میشود و چون **این مطلب** خوانده دارد و بسیار از آن طالب
مناست که عنوانی جدا کارد و گوشه نا غافلان مندر که شود و در آن

الروضه الثانية عشر

وَدَعَا الْأَمَانَ وَالْأَجَارَ لِلدَّالِ عَلَى أَنَّ أَمْرًا أَرَادَ لَهُ عَزَّةً
إِلَى الْمَعْنُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَوَابُهُ وَدَعَا مَنَعَ مَا بَعْدَ كَاهِرِ الْمَاهِرِ

[illegible]

بود شهید عیسیٰ آمد دیدن آن خواه صغیر باشد یا کبیر خواه اندک
باشد یا دنیا چنانکه شهادت در کتاب آن بزرگوار علیه السلام ظاهر جمیع
کائنات است **و اگر** از برای کسی مانعی بپرسید که بطور ظاهر متوجه
خداست آن بزرگوار علیه السلام باشد تعجبی از برای او نیست چرا که
مانع او را منع کرده و مانع مانع فعل مانع است نه فعل آن شخصی که اگر
مانع منع او را نکرده بود شهید میشد و از این باب است که در آیات
بیابان آمده که هرگز کردن بر آن بزرگوار علیه السلام میسر نگذاشته
صغیر و کبیر و اندک و بسیار اگر چه بر بنیاد کفایتها باشد
چنانکه در کتاب **مجادل** **و الانوار** و سایر کتب غلای برانده و
بر شهادت معنی آنها از حد متجاوز نخواهد کرده و آمده چنانکه
فرمود اند **مَنْ يَكْفُرْ بِالْحَبْلِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ** **وَالْحَبْلُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**
هرگز بگردد منصفیت آن بزرگوار یا کبیر یا کبیر یا دنیا خود را
شبه بگری کندگان بگذارد واجب میشود از برای او نیست و معنی
اینکه واجب شود از برای او نیست آنستکه بدانند از بر خداوند
عالی جل شانه نخواهد داشت خود اخل کرده و او نیست و مانع نیست

خواهد شد که در آن منع کسار دخول بشتن میوه و چون بشتن این
 است که مانع بپختن در آن بر خود نیاید **و در زیاده انوار**
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس در مرد او مدکور شود
 حسین علیه السلام بر سرین آید از چشم او بگذرد بال میکس شدن ثواب او
 بر حد است و در جلد داده خواهد شد و بر او چیز بزرگتر بشتن و
 همان حضرت **روایت کرده** که در مردی که مدکور بشود مرد او
 و جگر شود از چشم او باشد اگر چه بگذرد بال ممکن باشد میا مرز که
 عز وجل کما هان او را اگر چه مثل کف در یا ها باشد و نسبتای در ها
 بر دو گوار علیه السلام روایت کرده که فرمودند از برای هر عبادی ثوابی است
 است که آن ثواب بقیه و اندازه دارد مگر اشک که در مصیبت عاجز
 شود که ثواب آن اندازه ندارد و بی نهایت است پس مذکور باشد که
 هر عمل چون ثواب بقیه دارد و وجه معینی را بلند میکند یا کفاره کما
 معینی میشود مثل آنکه طعام دادنی بده منبکین کفاره طعام است قسم
 شود و طعام دادن بشتن منبکین کفاره مثل خطا و انظار و روزه میشود
 و کفانه جمیع کما هان نمیشود اما علی که ثواب آن به اندازه و بی نهایت

از غل بی نهایت است و عاقل باید میکند کفانه جمیع کما هان واقع می
 شود و جمیع مکر از این که ملک عمل چگونه کفاره جمیع کما هان میشود و مسد
 باشد و غافل میباشد که سبب گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله جمیع کفرهای چندین ساله
 و اعمال ناشایسته ما تا کاذب شمر می شود و این کلمه طیبه کفاره
 جمیع کفرهای چندین ساله است و ضرورتی در اسلام بلکه ضرورت
 و بان جمیع پیغمبران علیه السلام را بر این مطلب قائم است **و همچنین**
 سبب استغفار می شود و جمیع کما هان چنانکه فرمود اند لا یجوز مع
 الاستغفار و این مطلب هم از ضرورت مذکور گذشت ضرورت است که
 و سایر از بان پیغمبران علیهم السلام بر آن قائم است و همچنین شهادت
 در دو کار بمعصو علیه السلام غل است و کفاره جمیع کما هان است پس
 مذکور باشد و غافل میباشد که هر کس خاکی را بر او باشد اگر در کتاب
 طهر است یا بر حصو علیه السلام واقع شود نضره بیمار کند و زگر دان
 شود و از جهاد کردن در نکاح و چیزی که نامر و غیر و عاقل باید
 الله و شهد می شود و محسوس است اگر چه موافق چند از برای او باشد

و بعضی شهادت ظاهر فرستد مثل آنکه معصوم بخت نکند یا معصوم
 مثل اینها غایب باشد عجل الله فرجه **پس** مندرگرایش و غافل
 میباش که خداوند عالم را حل شانه بمقتضای حق که آنرا محض و منزه
 قرار داده اینست که بخت صافی خالص و باطنی و باطنی و باطنی
 نیست بد عذاب است که اگر چه از برای حق کند موانع چند پیدا شود
 که نتواند بمقتضای حق خود عمل کند چنانکه **در اخبار ائمه اطهار**
 سلام الله علیهم وارد شده که چون مؤمنی ناخوش و بیمار شود و در حال
 ناخوشی نتواند عبادتی جز در حال صحت بکند بجا آورد خداوند
 عالم را حل شانه ثواب آن اعمال و عبادات را بجا آورد و **و اولی**
 بطوریکه گویا صحیح بوده و آن عبادات را بجا آورد و **و اولی**
 که چون کار ناخوش شود و در حال ناخوشی نتواند عمل بمقتضای
 که خود کند چنانکه در حال صحت بمقتضای حق بکند خداوند
 عالم را حل شانه و ثواب آن اعمال او بویسد بحد که در حال صحت از برای
 او بنوشته بجهت اعمالی که بمقتضای حق بکند و همچنین در اخبار ائمه
آل اطهار سلام الله علیهم وارد شده که شخصی از معصوم علیه السلام

بر رسید که تعداد و این را در دنیا در زمان معین نمیکند بکند
 خدا را و مقتضای عدل خداوند است که زمان عذاب ایشان
 با اندازه زمان معصیت ایشان باشد نه زیاده بر آن پس چرا باید
 عذاب ایشان عذاب آن باشد و یا ای نداشتن باشد **در همین**
 مؤمنین در دنیا در زمان معین عبادت میکنند و زمان ثواب

ایشان باید بگذرد زمان عبادت ایشان باشد پس چرا چیزی مستحق
 شدند که در آخرت نعمت ثواب ایشان دائم باشد و انقطاعی در آن
 نیست ایشان نیست **در جواب** میفرمودند بنیای ائمه حلدی که حاصل
 اینست که در دنیا ناخوش و بیمار شدند یعنی چون کفایتشان اینست که
 همیشه بمقتضای حق خود عمل کنند مستوجبین شدند که همیشه در عبادت
 باشند اگر چه در دنیا مدتی معین ندهد بودند و چون مؤمنین
 ایشان اینست که همیشه بمقتضای حق مستقیم باشند اگر چه در دنیا
 مدتی معین ندهد بودند **پس** مندرگرایش و غافل میباش که خداوند
 عالم را حل شانه ثواب ایشان از اصل همه عبادات قرار داده چنانکه
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که فرمودند یا ای

بالتیات و بعضی از حدیث متواتر شریف داخل ضرورتیان دین
اسلام است بلکه داخل در ضروریات دین میسر میسر علیه السلام
است که هیچ عبادی بدو نیت صحیح نیست اگر حضور و دستها را
بطور وضو نشوید و نیت صورت گرفته باشد و وضو ناسخ اگر چه در
و دستها را بطور وضو نشوید و اگر چه در آب فرو برید غسل
باشد غسل نکرده اگر چه غسل کرده و آب فرو نرفته **و اگر چه**
نماز گذار باشد و تکبیر بگوید حمد نخواند و سجده نکند و کوع
و کوع بخواند و سر را در کوع نهاده و ذکر کند و سجده و ذکر سجده
و سر نهاده و تکبیر بگوید و باز سجده و ذکر سجده و همچنین نماز
نماز گذار نماز را با تمام برساند و تشهد بخواند و سلام بگوید و نیت
امثال امرای و غیره با و دانسته باشد نماز نکرده اگر چه صورت نماز
را اظهار کرده و جمیع عمل اسلام میگوید که نماز نکرده با نماز او
صحیح نیست و همچنین است امر و تمام عبادان قرین الی الله و انما
امر الله اصل آنها است خواهند آمد ان شاء الله مگر نای که حکم الله
در دنیا و قضا و مریدم در این دنیا جاری کند مثل آنکه در آخر

جاء میکنند اگر چه اعمال دین با عمل بنا علی باشد چنانکه در اینجا
و اندک که حضرت قائم ال محمد علیه السلام ظاهر کند و بخواند
حضرت سید الشهدا علیه السلام بر میخیزد پس **پس** او را معصوم علیه السلام
پیش برد که چگونه بخواند بر میخیزد و حال آنکه فانیان سید
الشهدا علیه السلام در دنیا نیستند که از آنها بخواند کند و آنها را در
عصر قضا هر کده آنها را بکشد و جواب بفرمایند که از اولاد آنها
که در دنیا هستند قضا میکنند آنها را میکنند **و اگر چه** میکنند
که بر اولاد آنها که گاه است لا ترد و آید و زنده است و از اولاد
که خالص سید الشهدا علیه السلام هستند و جواب بفرماید که اگر
کسی را در مشرب کنند و شیخ و معرفت فاضل بکشد و دانند
آن شخص سربل است و چون شخص کشته شده اگر چه او مباشر قتل
نشده باشد لکن چون راضا است بقتل او در حقیقت کشته و قتل
اوست چرا که چون راضا است بقتل او اگر چه دشمن دشمنی بر او داشته
و میتوانست او را بکشد و حال که نکشته طبع برای او نود که کشته
و منع مانع فعل مانع است و دخل میداد و بار شیخ که راضی نبود شیخ

یکی این را چه در حقیقت کنند او است مانند آنکه افعی زهره در کام قمار
 و کشنده است اگر چه مانع از آشنایی باشد و در کز پند و مانند آنکه در کذا
 در عمل و زحمت کند که در حال گرفتاری نتواند در کار کند اینست که
 او در نیست و لکن در حال معلول بودن نتوانسته در کار کند و در حقیقت
 با فضل و دانسته دنیا بداد و از آنجا که **هیچنمین** است حال کسی که
 در مشرفی راضی است بقتل شخصی که در مغرب مقول گشته که در حقیقت
 فاعل او است با فضل بر صفا و اگر چه بعد ما بین مشرف و مغرب مانع بود
 که خود او مباشر قتل شود و اگر حکم این مطلب را نیز ما آنها جاد نیستند
 ضامن از جناب نمیکند و آنچه بقتل کما نمیکند اینست که در دنیا
 و در آخرت و در زمان ظهور امام علیه السلام نمیکند پس **مستدکر** این
 و خافل مباشر امام زمان علیه السلام بقتل فرجه ای حکم و اجاز نمیکند و
 هرگز که راضی است بقتل سید الشهدا علیه السلام نمیکند و بخود نخواهد
 آن نزد کوا و علیه السلام بر میخیزد و اولاد و اولاد و ملاقات سید الشهدا علیه السلام
 و هرگز بقتل او راضی است نمیکند پس مستدکر اینست فاعل مباشر که
 همان کنی این مطلب و یکدیگر است که صحت و سقم آن معلوم نیست بلکه

مستدکر اینست که این مطلب و دنیا و دنیا ثواب که در بار اولی است که از صحت
 اسلام تا بحال در میان اهل ایمان متداول بوده و هست و خلاصه
 ابرار و حکمای اخبار و سایر دوستان و شیعیان آن نزد کوا و از حوائج
 و عوام و در هر سال بلکه بسیار علی الدوام مذاکره و محال بر زبان
 زیارت کرده و نمیکند و ضرر که ذاتی بر این مطلب است بطور صریح
 اینست که میفرماید لَقَدْ عَظُمَ مَصْلَبِي بِكَ يَا سَيِّدَ اللَّهِ أَكْرَمَ
 مَعَامِلِكَ وَأَكْرَمَ مَجْلَبِي بِكَ أَنْ يَزِيدَ قِيَّ طَلَبَ تَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ
 أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **و فقره** دیگر اینست که آن
 بِمَنْحِي الْمَعَامِلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَرِيمِ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَزِيدَ قِيَّ طَلَبَ تَارِكَ
 مَعَ إِمَامٍ مَحْمُودٍ ظَاهِرٍ بِلَهْنِ مِلْكِهِ بِمَوْجِزٍ بَيْنِي وَبَيْنَكَ كَرَامٍ
 و نزد کشنده محبت من بواسطه شهادت ثوی بولای من پس مستدکر
 میکنم از خدائی که اکرام کرد مرا بواسطه توانسته در کار و صفت
 کشنده را طلب کردن خون نوزاد که هر خواه کم همراه امام منصو
 از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و مسلسل میکنم از او این که
 برساند مرا بمقام محو یکدیگر برای شما است و در خفا و ابسکه

دود و منصب کدو بخواجه خود را بفرستاد امام محمدی طاهر الحق
 از شما پس **اول** که خبری است که امام مکتوب از اهل بیت محمد
 صلی الله علیه و آله بخواجه حضرت سید الشهدا علیه السلام بر میبرد
 و شیعیان را در کتاب طهر انساب و بخواجه حضرت سید الشهدا
 علیه السلام میبرد و از وفرة دویم معلوم میشود که بغیر از
 خوفاً حضرت سید الشهدا علیه السلام و انشاء خوفاً
 خود شیعیان هم در کتاب انساب برای مریدان شیعیان که در کتاب
 طهر انساب و عجل الله فرجه هستند که او آباء و اجداد و اقرباء
 او را که اهل باطل را میزنند و مقتولانها را تعاقب کنند مثل آنکه
 اولاد شهید اول و شهید ثانی از اولاد کشتگان ایشان که راه
 یقین ایشان هستند آنها را خواهند کشت انشاء الله و کما انکه
 صد نفر از مریدان ایشان بقتل مؤمن مظلومی باشند جمیع آنها
 بیغیر و بیغیر و شمشیرها آتش باد بجود ذوالفقار بدار البواقر
 که بر دمی سزاوارت در قتل آنها شده چرا که همه اصحاب امام عجل
 فرجه منصورید از جانب خداوند عالم جل جلاله جزا که خود را

برزگار عجل الله منصرف است و آیه شریفه من قتل مظلوماً فقد
 جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً و در کتاب
 آن برزگار است علیه السلام طاهران فی انرافت و این و باطن آن
 نفی انرافت از ای امام زمان عجل الله فرجه پس از این بیان حکم
 بنیان شد گریه و عافیت با شمس غافلان که بواسطه شماست
 سید الشهدا علیه السلام و انشاء جمیع مؤمنین از اولین و آخرین
 شهید شده اند و راه خدا چرا که حالت جمیع ایشان اینست که اگر
 در کتاب طهر انساب آن برزگار بودند و کتاب و جهات میکردند
 و جان خود را نثار آن جان مجاهد بنمودند پس بجهاد و شهید
 میشوند خواهند شد هر کس بپایانده را و نباشد که جان خود را
 اگر بپایانده آن جان مجاهد کند چنین که مؤمن نخواهد بود
 حال جمیع مؤمنین از اولین و آخرین اینست که امانت از خارج
 بر ایشان نماند معان خود را نثار آن برزگار علیه السلام کنند اما
 اگر مانع از برای ایشان باشد تعقیب بر ایشان نیست مثل آن که
 زمان مؤمنین اولین از آدم گرفته تا حاتم صلی الله علیه و آله

پیش از شهادت آن بزرگوار صلوات الله علیه بود مثل آنکه زمان
مومنین حرب بغداد شهادت آن بزرگوار علیه السلام است مع ذلك
جميع ايشان در ذلالت آن بزرگوارند که یا ایها النعمان مکن مقهور
قوا عظیم **پس** همه گفته کرده اند و تمام میکنند که کاش با او بود
و بنور عظیم غاثر نمیشدند و جانهای خود را تا آن بزرگوار علیه السلام
میکردند پس میگویند که با شوق و خافل میباش که با پیغمبر خداوند عالم
شانه از جمیع مومنین از اولین و آخرین فرزند است جانها ایشان را
و مالها ایشان را در عوض حبش خود را بجهت ایشان کرامت فرموده
چنانکه فرمود **آيَةُ اللَّهِ اشْرَحَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ**
مَا نَكُمُ الْجَنَّةُ بِرَبِّكُمْ كَمَا نَكُمُ الْغَاثُ بِرَبِّكُمْ که خداوند عالم رحمت
فرار داد است حبش خود را در عوض جانها و مالهای مردم و آنکه
جان و مال خود را در راه خدا نداده و در راه او نکشد و کشته نشود
بهیچ از بر او نخواهد بود از عذاب آید و اگر همه مومنین بطلد
ظاهر گشته نمیشدند و همان جنقه او را در زمان آدم سفر میباشند
و لکن از دیر بر حکم الهی ایستاده اند که حضرت سید الشهدا علیه

الاف النجدة والشاء عوض جميع مومنين از اولین و آخرین اینک را
بالجمیع برسانند و جان و مال خود را بفرموده خدا در عوض جان و مال
جميع مومنين و حین کند عوض ایشان و بجهت آنکه عوض ایشان را
کشته شود در عوض ایشان و از ایشان همین را خواست که از روی
نیت کنند که کاش با او بودند و کشته نمیشدند و همین تمام میشدند
توانند در خون خود غلطیده مانند شهدا داشتند که بلا **پس** میگویند که
باش و عاقل باش که چون مومنین از اولین و آخرین از برای آن بزرگوار
علیه السلام گریه و در گریه و نوحه و فریاد نمایند و آرزو داشته باشند که کاش
با او بودند و بنور شهادت غاثر نمیشدند در حقیقت و عالم محشر
محسوس شوند بجان شهادت و قد ایشان عوض ایشان را جان
بمان و نافع شد و از اینک **نفسه** آیه شریفه و قد نجاه بدیج
عظیم مدیانه حقیقت امر واقع در شان آن بزرگوار علیه السلام
و بره را بعوض اسماعیل یکشدند و بجهت عظیم نیست **آيَةُ اللَّهِ**
حصص رسید الشهدا علیه السلام است که بعوض اسماعیل و بعوض جمیع
پیغمبر و جمیع مومنین واقع شده شهادت آن بزرگوار علیه السلام

پس چنان و همه مؤمنان شهادت شده اند و از اینست که در این
 وارد شد که مؤمنان اگر چه در خوف و ترس خود می آیند شهادت
 داده خدا مرده اند که در روز قیامت بخون خود آغشته میشوند و خواهد
 شد مثل مکه و شکر بلا و این مطلب مکه شافان و حنا
 که یکی از پیران عیسی و حواریانست و اینک مکه بقدر برای او
 کشف شده موجود است که میگوید یک در عالم مکه شافان کبریه
 مذبح و آردند و بر تخت پروردگار گذاشتند احکام عالمی
 باین مذبح بود و بر اطراف تخت جماعتی ایستاد بودند و در این
 تخت جماعتی بنیاد بودند که خامه و لباسها ایشان بخون بر سرخ
 شد و فایان اهل نجات بودند که بواسطه خون بره نجات یافته بودند
 و بعضی از نصاری چنان گمان کرده اند که مراد از این مذبح حضرت
 عیسی علی السلام است که او بجهنم خلاص خلوجان خود را فدای ایشان
 کرده و کفار و جمیع کاهکان و اضع شد و این گمان بعینه خود
 نصاری صیغ نیست چرا که تعقیب خود ایشان عیسی را دار کردند
 و بعد از صلیب خوردن ایشان را آتش زدند و بلند کردند تا آنکه در آتش

بنی حضرت عیسی رسید پس انستام بگو سر که در ملان و حنا
 از ملان بیرون شد و بعینه خود ایشان عیسی علی السلام را سر کردند
 و او را زنج نکرند نهایت بعینه ایشان از صلیب آرد و مرد و
 مذبح نکند و قطع نظر از این شریفه ماضیه و ماضیه و ماضیه
 و لیکن شیعه هم در مذبح بنیاد و شکر نیست و محل اتفاق
 نصاری و مسلمین است که لو مذبح بنیاد و مذبح که مانند
 گوشتند و از این پند دارند و از صلیب پند دارند و از این پند دارند
 سید الشهدا علیه السلام و الا و النبی و الا و النبی و الا و النبی
 بو حنا شاهد گرفته و او را سر بریده مذبح از صلیب و او را
 کفار و کاه جمیع کاهکان و نقصان ناقصان که جمیع بنیادین
 و او صلیب چنان علیهم السلام و جمیع مؤمنان و نابیان ایشان و
 جمیع کاهکان و الا و النبی و الا و النبی و الا و النبی و الا و النبی
 فای بودند که شهادت نمود و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
 مذبح آتش در سرخ شده و مراد از تخت پروردگار عرش است
 که کوشا و وزینان حضرت سید الشهدا و بزرگواران و بزرگواران

حصرت نام حسن علیه السلام است و الرحمن علی لیس فی استوی و علی
 البکاء استوی و ما یسعی فی دفعه ولا ینانی و لیکن و یسعی قلب عیب
 المؤمن و قلب المؤمن غریب الرحمن و کما که در راه او کشته شود و
 کشته که مرده و او همه پس خداوند عالم حل میانه مسئول است بر
 قلب آن بزم مذبح و در راه او و حکمای الهی درباره خلق از زبان
 آن بزم مذبح جاری می شود و خون او می شود باز جمیع ماضیان منجم
 ایشان را و بر آنکه آتش بخور او شد و بنمای آنکه کاشانی
 بودند بسیار ایشان می شد و آمدند چنانکه بود حاکم
 که بعد از آنکه ایشان را از سرخ شد بخور بر می شد و بنمای
 او بر آهکی حاصل شد بر این می شد و می شد و مطلق نصرت
 هم بعمل آمد و لیکن اخلاص نصرت نداده و موسی ام بهادت
 آن بر او کوار علیه السلام شد و انام گرفتار خاتم صلی الله علیه
 و آله تا روز قیامت تمام یکان و مؤمنان بنمای آنکه کاشانی او بود
 شهید شد و در خون بها آن بر او کوار علیه السلام اینست که هرگز
 نفوذ شهادت نفاذ کرده و نصیب کن که خون یک نفر خجسته و شیخ

میکند جمیع نقصان او و جمیع اعراض او تا سر کماها را از جمیع می
 اولین و آخرین چرا که اگر فکر کند و غافل باشد میانی که خون خضر
 سید الشهدا علیه السلام از اکبر کفر نیست و حال آنکه خون
 اکبر را طرح کنند ملائی و فلز را او در جبهه نقصان بعد کمال
 رساند و از طلا کاغذ کند و اگر او ساختی و اعراض از سایر می
 مدافعت الدان او ساخت و اعراض نماید و اگر که اکبر زانیه
 و عمل از او می شد پند می دادند و ما بر آنرا فهمیده که چگونه
 مقال از آن صد من شیر را پند می کند و ظاهر و باطن شیر را تغییر
 می دهد و خاصیت آنرا غیر از خاصیت شیر می کند و همچنین
 شیر خور است سرخ رنگ و طبع و خاصیت آن غیر از شیر است پس
 چون بر پیشان آن ندانند خبر ما به است ملک سرخ آن تبدیل
 می شد و طبع و خاصیت آن مرکب و طبع و خاصیت شیر بود
 و احکام خون در تمام شرایع بلکه است چنانکه در شرع اسلام
 نجاست حرمت است چون شیر شد حلال و طبع طاهر است بها
 همه او را بر اکبر و غیر ما به و پند ما به است که ماضی کامل

و بخور و طیب ظاهر میکنند و حرام را حلال میکنند پس مذکر ایشان
و عاقل باشد که از همین باب است که کلمه شهادت کافر بخیر خبیث
منسوب به حق را مؤمن طیب ظاهر میکنند و مستحق شهادت جاوید
میگرداند پس **مذکر** یا شرف عاقل باشد که کفر از مصیبت بدتر
و کلمه شهادت چون کفر را ذایل میکند و جهم را مبدل بجنت
میگرداند پس چگونه و سوا اهل بیت سالک علیهم السلام و مسکون
بودن پس و ایشان و محزون بودن بخیر ایشان و گریان شدنی
مصیبت ایشان بجهنم کما هم استکینه آن از کفر پیشتر نیست و هیچ
از آن نیست ذایل نمیکند پس **مذکر** یا شرف عاقل باشد که
که در مصیبت ایشان خلیفه رنجیده شود اگر چه بدی نبند بال بشر
باشد تا همان برنگرداند از اهل نمیکند اگر چه در دنیا و بعد کفر در دنیا
باشد که والله اگر طره از آن باشد با جهنم نریزند تمام اقس
جهنم را خاموش کند چنانکه **در اخبار** بیما از ائمه اطهار
علیهم السلام رسیده از بزرگواران و شرف و شان اخبار ایشان
و الله کس که در این مطلب یقین ندارد بهیچ بنده ایشان علیهم السلام

در مد خداوند عالم جل شانہ نذرند و اما کسی که مبدان ایشان
او را چنانچه در خداوند عالم جل شانہ و مبدانند که خلق طیب از
ایشان را خداوند جل شانہ خلق نکرده و خلق نخواهد کرد و میدانند
که خداوند جل شانہ ایشان را شفع کما هم کاذبان قرار داده و سخت
ایشان را اکثر اعطای حقیقه با ائمه قرار داده **تعجب** نکند که حزن
و اندوه در مصیبت ایشان بسیار کفاره کما هم در کشت و
عبادت علیهم السلام با و منعم است که خداوند عالم جل شانہ عباد
با بر خالصه نیافرید و الا الله الذی الخالق من محبت این بزرگواران
علیهم السلام است که در دوست ایشان بدین دنیا و سمعه و بصر
چیز غیر از وجود مبارک ایشان و شادمانی ایشان شود و اندوه
ایشان غمناک است آنست که فرمود اند نفس المؤمن ظلما
قیح و لله لتابعاده یعنی نفر کشیدن کسی که اند غمناک است
بجهنم طلبی که بر ما واقع شده تسبیح خداوند عالم جل شانہ است
و حزن و اندوه او را بر ما عتبات حضرت ائمه علیهم السلام است
خصوصا که حالت دوست بر باشد که اگر در ممر که در روحان

منکر و از آن حقیقت بپایان دل بگویند یا لیتق کت معلة نور
 قور اعظم که شهید است شهید اکرام نیست اگر چه نفس خرد
 اندوه و گریه و زاری در فصاحت ایشان دفع میکند بلامکاران و زاری
 و بر کفها از بر آن شخص حاصل میشود **ولکن** بجان آنکه و اینها را
 عذاب آخر و دوا این است که از خود صدق و ان دو قلب حالت شومین
 این باشد که اگر ندان معرکه واقع میشود خود را نمیکرد و آرزو
 و نسا کند که کارش را بجا آورد و بشهادت فائز میشود **بادی**
 و دانست که حال مومنین واقع چنین است شک نیست و همه از دنیا
 و سل و انزال کب و سبی پیغمبران و مصیبتهای آنکه از این سلام
 علیه جمیع از برای حسین حقیقت است ایشان به یکست سید
 السلام علیه الاف الخیرة و الشاه نجای یافته اند و عتق از ایشان
 بیک اورفع شده و معصیت ایشان آمرزیده شد اما کسانی که
 حالت ایشان از این نیست که اگر با آن بر دوان علیه السلام بود بد جاست
 کند بقصص آنکه هر چه در حق نبی و قرین فی التعبير باعمال ایشان
 خود گرفتار خواهند بود و فرقه که در جهنم هستند بواسطه سب و تهمت

داخل شد مدد فرقه که در سیر میسند از کسانی هستند که اگر
 دندشت که بلام بودند باز او را نمیکردند مثل همان کسانی که
 بودند و حضرت نکر دند چنانکه **و این شد** که آن روز که
 علیه السلام در شب عاشورا فرمودند که این جماعت با من جنان
 دارند و فرما مرا خواهند کشت و هر کس با من باشد و رام خواهند
 کشت پس هر کس میخواهد فرقه کشته شود تا ظلمت شب عالم افراشته
 برود **بعد از این** فرمایش جمع بسیار دستبرد کردند و فرار کردند و از
 دود آن بزد گوار پاشیدند و او را با همان شود مرقله و آگذا کردند
 چون اطعمال از آن وضعیان شدند که آن بی وفاها میروند تا
 جوهر مرغ بملرزیدند تا سنده و خنجرید که از نایب صر خود را گذا
 مالک خود بودند پس **صلی الله علیه و آله** چنین حکم او حکم همان جماعت
 خواهد بود **لن الله امة قتلتك ولن الله امة طمعتك ولن**
الله امة خذ لك ولن الله امة سمعت بيدك و این فرستاد و با ران آن بر دوان علیه السلام و از دند پس
 خند گراشت که لغت میسر که از دوا صبر جایز نیست و آن

اگر آفرین و مرکب در دنیا زان اخبار نفس او شده داخل کفایت
 و از الله جامع الکفارات المناصین بجهنم **بابی** در
 مطایبه بکر نامزد گردید و مناسب است در اینجا ذکر کنیم پس میگرد
 ناست و غافل میباشد که ثواب اجر الهی دنیا را و خرد و اندوه و مصیبت
 ایشان علیه السلام بپیشتر است از ثواب اجر الهی و فرج و سرفرد
 و انبساط و دوشینند ذکر فضایل ایشان علیه السلام با اینکه در آنجا
 دنیا که بعضی آنها اندوخته اند و از گدازنده **و از** شده که هر گشتی که
 فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین باشد و آتش
 بر او حرام میشود و بهشت از برای او واجب شود و هر چه که فضایل
 او باینه بیند آتش جهنم بر او حرام میشود و بهشت از برای او واجب شود
و هر گشتی که فضایل او باینه بیند آتش جهنم بر او حرام میشود
 و بهشت از برای او واجب میگردد **پس** میگرد که با شرف غافل میباشد که
 ندانند که فضایل ایشان علیه السلام در سرفرد و انبساط حاصل میشود
 از برای دوستان ایشان و ندانند که مصائب ایشان علیه السلام را از
 حرف و اندوه حاصل شود و بیا آنکه از شنیدن آنها دوستان

مریض را خوش شوند و بیا آنکه طافش بیند بعضی از مصائب
 علیه و آله و آند و غش کند و بپزند **پس** میگرد که با شرف خداوند
 در نزد قلب بکسراست چنانکه فاند شد که پیغمبر بپسند از خداوند
 عالم جل شانہ که نوزاد بجا بیایم و حی آنکه مراد از نزد قلب بکسرو
 و دل شکسته باشد چنانکه **مختص** از حضرت مصطفی علیه السلام بپسند
 که اصحاب شما افضل و بهترند یا اخبار حضرت قائم علیه السلام فرجه
 فرمودند شما افضلید از اصحاب قائم علیه السلام فرجه چرا که شما در محبت
 و اندوه و ترس از دشمن و غلبه ایشان و نفی از ایشان خطای کنید
 دین خدا را و اصحاب قائم علیه السلام فرجه در سرفرد و انبساط و غلبه بر
 دشمن و تسلط بر ایشان بر خدا و خطا میکنند **پس** **و از** عرض کرد
 اگر امر این طوری است که پیغمبر بپسند پس چه بر این داشته ما را اگر از
 و نمایان شود حضرت قائم علیه السلام بکسرو و حال آنکه خود مان
 بهتریم از اصحاب و فرمودند یا ای کما افضلید یا بدین نمایان شود و از
 بکند آیا دوست نمیدارند که اهل عرض منسوب باشند و مسلط باشند
 و اهل باطل خواهند بود و مغلوب باشند **پس** **و از** میگرد که با شرف

و قائلین که در دوزخ صائب باشند علیه السلام از خود گذشتن
است و تمامی دنیا و جهان با او است و راه خدا عزوجل و دوزخ
فصایل نزع قوی و مؤذی است و صَلَّی اللَّهُ تَعَالَى عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَجْمَعِیْنَ اَبْرَءَیْهِمْ اَوْ کَلَّاهُ وَاَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنٰی و در حقیقت مصیبت
ایشان علیه السلام عظم فضايل اکبر آنها است چرا که شخص با فساد و
غلبه بر اعدا خود سیر کند تا احوال او شوم شود و او را بکشند و مال او
غارت کنند عیال و اطفال او را اسیر و شکنجه کنند و او هیچ نکند
و حال آنکه محض ازاد بیواند همه را بپشت و تاب آورد کندی چنان امری
از اعظم فضايل خواهد بود و اگر کشتن و قتل او را مشترباشد
اگر مسلم است نمیتواند شک کند و استجاب نماید و اگر او مکرر آنکه در باطن
مسلمان نباشد اگر چه در میان مسلمانان نوالد کرده باشد چرا که
شباب اهل حبه اگر استجاب بالدعوه نبیند چگونه سید و آقای اهل
بیت شد و اهل بیت همه خادم و نوکر و فرمان بردار او بید بغیر
حد برزگوار و بید علی مقدار و بزرگوار که برابر او است صلوات الله
اجمیع و باقی اهل بیت جمیع مطیع و مفاد او بید او مطاع و اقا

و سید و فرمانبردار آنها است و چنان مکن که او سید جوانان
بیت است یعنی پیرانی که در بیت هستند و سید آنها بپشت
مندگرا شود که سید جوانان بیت کشته اند بجهاد نکند اهل بیت جمیع
جوانان هستند و بیکه در بیت نیست و همگی بین سید و سالیکی میباشد
و در اینجا بسیار بنظر می آید که بر جمیع شیعه اهل عسری
و اشیاع است که امام علیه السلام استجاب بالدعوه است پس اگر حضور نیستند
التمنا علیه السلام میخواهند که نفرین کنند که دشمنان او مانند
عاده و عمود هلاک شوند پیش از آنکه بر او دست بیاورند نفرین مکرر
و خداوند عالم جل شانهم را هلاک مکرر و لکن چون میخواهند که
کشته شود از برای اینکه مؤمنان اولین و آخرین بر او حرج کنند
که بپزدازند و تمامی این نمائند که کاش با او بودند و بغیر
عصم شهادت فائز بودند تا با بنوا سطه گاهان ایشان آمد و پدید شود
و گریه و اندوه ایشان کفاره گناه ایشان باشد و امری کریم و اندوه
بدون شهادت چنان برزگوار صورت و دوزخ غنی باشد پس در واقع
شهادت برزگوار کفاره گناه جمیع گناهان است و لکن چون

خداوند عالم را رحم کرده که عمل نابد از فاعل صادق و شوقنا مشاوت برسد چنانکه
 فرموده پس ای انسان! آماستی و از آنچه سوفی باید نمودن خبر
 شوند از شما و شما کنید که کاش با او بودند و هموار باشند و مصیبت
 او در کبر و در آنکه و غیر از آن باشد و مصیبت او را با او از خود انکار
 صاف شود و بی عمل خود بیوایان عظیم شهادت فایز گردند **باری**
 و اگر عجیبی که چگونه پیشو که بکفر کفاره کاه جمع کاه کانا اولی
 آخرین شود عرض منبک که مقصود کانی اندک فاعل شاعند و از جمله
 که در مشرکین و منافقین نیستند و همگی مؤمنند بحد و رسول صلیا
 علیه و آله و لکن کاه کاندن پس مؤمنند و ایشان نیستند که اگر در سفر که
 حاضر بودند خود را بیکر کردند و روز شهادت فایز میشوند و دنیا بودند
 زانفعه که شما میکنند که کانی و بودند و بنور شهادت فایزی شدند
 و با اعدایان جل شانه میدادند و اصرار آنها را میدادند که زان
 میگویند و عداوت که خود او کرده فرمود این جلی را اقل فی قلوبکم
 جزا بود که شما را بحد منکر معامله شهادت را با همه ایشان
 و عهد و عهدی مدد شود و محض میبکند و شهادت نا کفاره کاه

ایشان فرمودند که ای ابا یوسف ثمانی ایان محسوبندارد
و انعام گناه ایشانرا اند ثمانی ایان نمکشد چنانکه در عکا
ماسل و قایل بنای کرده که از قول هابیل گفتن بختی ای بدک
لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّا بِنَا بِلَاحٍ بِدِرْ أَيْكَلِ لَا فَلَكَ لَبِئَ أَخَافُ اللَّهُ وَمَا الْعَالَمِينَ
از بد آن توبه بانی و انیک مکنون من اصحاب الاز و قد لک جزاء العباد
و قریح من آبرو بر غریبش گذشت و اگر من از او طلبی که دفع تعجب شای
حود را برده دفع غصه بپند فکری که نادره عجب و شک توبه و انشا الله تعالی

الروضة الثالث عشر

فَاحْتَمِلُوا الصَّاعَةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
وَلَا تُصِيبُ الْفَاسِقِينَ فِي صَبْرِهِمْ
مَكْرٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ مُحِيطٌ
بِغَيْبِ قُلُوبِهِمْ وَمَا لَهُمْ لَمْ يَأْتِ
هُمْ أَنْبَاءُ رُسُلِهِمْ لِيُذَكِّرُوا
وَمَا يَنْبَغِي لِلْأَبْرَارِ أَنْ يَسْأَلُوا
الْعَذَابَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ قَبْلُ
أَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
وَمَا يَنْبَغِي لِلْأَبْرَارِ أَنْ يَسْأَلُوا
الْعَذَابَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ قَبْلُ
أَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

الْبَيْتِ رَاجِعُونَ **قَالَ** اللَّهُ بَارَكْتَ وَتَعَالَى الْبَقِيُّ **أَوَّلَى** بِالْمُؤْمِنِينَ
 مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُ أَتَمَّ تَأْتِمُ وَأَوَّلُوا لِأَنْعَامٍ بَعْضُهُمْ أَوْلَى
 بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ **در تفسیر**
 ضحا از کتاب کافی از سلم بن قیس روایت میکند که شنیدم از
 جعفر طیار که میگوید بودیم نزد معاویه علیه السلام من و حسن
 و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید
 در میان من و معاویه سخن گفتگوی جاری شد پس گفت معاویه
 که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من اولی استم
 بمؤمنین از نفوس خود ایشان پس بعد از من **علی بن ابیطالب علیه السلام**
 و از من اولی است بمؤمنین از نفسها ایشان پس چون او شهادت نمود
حسن بن علی اولی است بمؤمنین از نفوس ایشان پس در دم **حسین**
 اولی است بعد از او بمؤمنین از جانها ایشان پس چون او شهادت نمود
 او **علی بن الحسین** اولی است بمؤمنین از جانها ایشان و بعد باشد که
 در باب او آله فرمودند **محمد بن علی** علیه السلام اولی است بمؤمنین از
 جانها ایشان و بعد باشد که فرمودند **ابو الحسین** پس فرمودند **ابو امام**

امام نه نفر ایشان را و اولاد حسین اند عبد الله جعفر طیار گفت که در حق
 معاویه علیه السلام و اولاد طیار از حسن و حسین علیه السلام و عبد الله بن
 عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید **در تفسیر** مرد معاویه و اولاد
 بر ضد کلام من و در حق اولی میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی
 بمؤمنین در جمیع امور دنیا و آخرت از نفسها ایشان چرا که خدا مصلح بنا
 و آخرت مؤمنین را بجلای نفسها ایشان که صلاح خود را بنده داد
 دنیا و آخرت پس با این سبب عظمی فرموده که او اولی است پس واجب است
 بر ایشان که او را صلی الله علیه و آله از خود و جانهای خود و دست ترک
 دارند و شاهد این مطلب **حدیثی** دیگر که در تفسیر همین آیه
 و اند شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مرا از خود
 دوست تر نداند و اداست من نیست و هر کس مال مرا از مال خود دوست
 نداند و بهتر حفظ نکند اداست من نیست و این مطلب که یا بدک
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در اداست محبوب تر باشد از خودشان
 داخل در دنیا و آخرت اسلام است بلکه نوع این مطلب داخل در دنیا
 تمام ادیان آسمانی است که پیغمبر هر کس بود آن قوم محبوب تر بود

از خورشید و بکشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرب خلق
 است بگو خدا واجب خلق و محبوبترین خلق است نزد خدا و پیغمبر
 او صلی الله علیه و آله اقرب ترین خلقند نزد
 خدا و محبوبترین خلقند نزد او بطوریکه محبت ایشان بر خلق
 واجب کرده و نزد ایشان اولی المحبت ایشان قرار داده فرموده
 قل لا اشد لكم عليه اجر الا المودة في القربى يعني نگو که
 نمیکم از شما اجر و طلب نمیکم از شما مگر دینان خود مگر
 مودت و محبت و دوستی خویشان خود را و این مطلب را مسلمانی
 نمیتواند انکار کند مگر از اسلام خارج شود و قطع نظر از احادیث
 وارده در میان عامه و خاصه که مراد از ذکر البر فی القربى ائمه طاهرين
 السلام هستند داخل بدیهات اهل خبر و پیرو توابع است که
 ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از خویشان پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و داخل اولوالا محکم پیغمبرند و اولوالا محکم بعضی از ابناء
 اولی هستند بعضی از سایر مؤمنین و مجاهدين و بعضی قرآن و اولو
 الا محکم اولی هستند بعضی قرآن و باقیان و احادیث عامه و خاصه

ائمه طاهرين علیهم السلام اولو الا محکم اولی هستند و در سایر
 ذکای البر فی القربى نیست و سایر مؤمنین و مجاهدين
 قرآن است که اولی نیستند پس اولویت مخصوص مخصوصی است
 مخصوص کسانی که در زمان حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله ظهور
 داشتند مانند حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت
 امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله عليهم اجمعين که از مکرر
 همه اقرب بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار وجهی است که از همه
 حسب سایر مذکورات اهل اسلام نه از همه است نزد مکرر بودند و نه
 از همه حسب پس ایشان بودند غیر اقرب پیغمبر صلی الله علیه
 و آله که بمقتضا و این غیبت از اقرب هم پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و تعلیم تربیت ایشان بود عليهم السلام پس ایشان بودند
 اولو الا محکم و پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بودند مؤمنین از
 خود مؤمنین و یعنی آنکه او اولی است بمؤمنین و خود مؤمن
 اینست که در جمیع امور او را ترجیح دهند بر نفس خود و او را
 دادند از نفس خود چنانکه خود او صلی الله علیه و آله در بعضی

آیه الیه **أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ** فرمود که هر کس مرا از
خود دوست تر نداند اوست من نیست و هر کس اولاد و ذریه مرا
از ذریه خود دوست تر نداند اوست من نیست و هر کس مال مرا از
مال خود دوست تر نداند اوست من نیست **پس** از اینجه اولوالاد
اوصی الله علیه و آله از هر چه ترجیح دارند بر مؤمنان اگر چه مرد
ایر و زکاد را بجه نشدند که اولوالارحام اوصی الله علیه و آله
مثل سایر اولوالادعای باشند این پسر شریع و اولوالارحام **بعضهم**
أُولَىٰ بِبَعْضٍ زاده سایر مردم و اولوالارحام مردم جدا کردند **و اولاد**
هر یک را باید از ذریه او دانند هر کدام نزد یکدیگر محبت بودند و اوست
مقدم باشند و ازین و نزدیکتر مانع از اوست بودن ابعدا
و دور تر باشند **ولکن** چون پای اولوالارحام پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم میان آمدن ایشان اولی بارت پیغمبر هم ندانند
و حال آنکه خداوند عالم ایشان را از هر چه در خج امور اولی
فرموده بود بمؤمنان انفس ایشان **چنانکه** پیغمبر
صلی الله علیه و آله اولی فرموده بود بمؤمنان از انفس ایشان

بیر حق اولاد ظاهر ایشان را هم مثل حق الاولویه ایشان غصب
کردند و شهادت ایشان را رد کردند و حال آنکه مأمور بودند
اطاعت کنند خدا و رسول و اولوالامر **چنانکه** خداوند
واجب کرده فرمود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**
وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اولوالارحام پیغمبر اولی بودند با طاعت مرد
مرا ایشان را اولی بودند که صاحب امر ای و امر نبوت و امور مؤمنین
باشند و مطاع جمیع خلق باشند و جمیع خلق با امر ای باید مطیع
ایشان باشند و مطاع مطلق هر چه را که نفرماید باید اطاعت کرد
و بعضی دعا می خوانند که مال من است باید مرا نصیب کرد
و حال او مثل حال سایر مردم نیست که اگر ادعا کند باید اقامه
شود در مدعا حاکم ادعا قسم باید کند **مثلاً** آنکه شخصی
در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ادعا کرد که پیغمبر است که
نمیشد که از من خریدن بمن نداده و پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود
که نباید بدهم و او نمیکش گفت چون مدعی شایعید در وقت من
باید قسم بدهی که نباید بدهی بعد از آن او عمر نهی شو گفت پس

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حکم را که باید بکند که حکم او
حکم خدا باشد و حکم شما و نفر حکم خدا نبود **پس** حضرت
امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین فرمودند نو حکم کن میان من
و این شخص پس حضرت امیر علیه السلام پرسید از آن شخص که چه ادعا دارد
عرض کرد من شریکی دارم خنده از او طلب میکنم پس حضرت
امیر علیه السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که
چه صبر نماید فرمودند که چیزی از من طلب ندارد پس حضرت امیر
المؤمنین علیه صلوات المصلین کردند و او را با شمشیر زدند پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند چه راه او را کنی عرض کرد مانوا
تصدق میکنم بچیزهای پنهانی و اخبار از زمین و آسمان و در
آخرت و جنت و ناری پس چگونه جایز است تکذیب بود و من یک
شتر **پس** فرمودند حکم خدا این بود که تو جایز کردی نه آنچه
اول و ثانی گفتند و انشاء دین باین لقب ملقب شدند بجهنم
آنکه در چنین قضیه که شخصی ادعای شریک داشتن از پیغمبر صلی الله
علیه و آله میکرد و پیغمبر منکر بود و آن شخص شهادت شهادت

بود و انشاء دین محض انکار پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت
آنکه آن شخص از پیغمبر طلب نماید پس فرمود که راست عاقل
مباش که **چنانکه** فرمودند که سخن لا نفاس بالانسان یعنی
ما قیاس نیستیم بناس و مثل آنکه اندیشیم صاحبان امر الهی و مطاع
خلق و قایمان ایشان را پیغمبر گزیده است و صیاد و حلفای ایشان
همگی بخوار و عادات و معجزات و تصرفات بقی برحق است
حقت خود را میکنند بعد از آن در ادعای خود مصدقند
هر کس عاقل باشد عاقل نباشد میداند که اظهار معجزات
برای همین است که اثنان کنند که از جانب خداوند عالم جل شان
آمدند و در سایر ادعای خود اخبار را که از اموذهای و تحفه
میکند مصدق نباشند و اگر منظور این مطلب بود ثمری خوانند
در اظهار معجزات ایشان نبود **پس از** آنجهه ایشان را بر
مجموع نیاید قیاس کرد پس مجموع باید را دعا خود شاهد بود
یا قسم یاد نماید اما حج الهی شاهد صدق و معجزات و تصرف
سابق بر این است و در سایر ادعای خود و انباء از موبها

معدنست پس عجلت از حال کسانی که خود را از اهل اسلام
محسوب میدارند که شهادت مثل حضرت امیر المومنین علیه السلام
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بعد شهادت از نای
مسلمین هم اعتراف میکنند و حال آنکه ایشان علیهم السلام ضابطان
معجزان بودند و هم مخصوص از جانب خداوند عالم جل شانته بریان
مهر بیان نبوت صلی الله علیه و آله **بارگ** پس مذکور باش که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلفاء او علیهم السلام اقرب خلق هستند به
خداوند عالم جل شانته و عزیز تر و محبوب ترند و در ردیف اول شانته از
جمیع ماسوا ایشان از اینجهه ایشان را مطاع و مجله خلق را مطیع و
ایشان را مولی و جمیع خلق را نوکر و خادم ایشان قرار داده و ایشان را
ولی و جمیع خلق را غلام و کثیر عیند و امام ایشان قرار داده چنانکه
صبر عافیه فرمود: **اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ فَذُكِّرُوا وَالدِّينَ اَمْرُ الْاَلَمِ بِتَقْوَى**
الصَّلَاةِ وَبِزُكُوْنِ الزَّكَاةِ وَفِي مَا كُنْتُمْ پس مذکور باش و عاقل
مباشند فکر کن که آیا ولایت خداوند عالم جل شانته بر مردم چگونه
ولا می آید پس ولایت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و ائمه هدی

عاقل نباشی خواهی داشت که ایشان فائزان مقام خدا هستند و میان
خلق و جانانیان او یکدفعه حاکمان از جانب او بیند و در میان خلق که قول
ایشان قول خداست و قوی غیر از قول ایشان از برای خدا و میان
خلق نیست و امر ایشان امر خداست و امر غیر از امر ایشان امر خدا
مستعینان خلق نیست و اطاعت ایشان اطاعت خداست و اطاعت از برای
خدا غیر از اطاعت ایشان و در میان خلق نیست و ولایت ایشان ولایت خدا
است و ولایتی غیر از ولایت ایشان از برای خدا و در میان خلق نیست
حکم ایشان حکم خداست حکم از برای خدا و در میان خلق غیر از حکم ایشان
نیست و همچنین **مهر** خلایق و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای
و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای و مخرای
در میان خلق نیست پس مذکور باش و عاقل باش و فکر کن که اگر رسول
خدا صلی الله علیه و آله در میان خلق ظاهر میشد بود آیا جمیع کلامی فتوی
او مدد در میان خلق بود و اگر صحیحی و ناسک را از میان نکرده بود آیا هیچ
صحیحی و ناسک در میان خلق بود و اگر او حق و باطل را بیان نکرده بود
آیا هیچ حق و باطل در میان خلق بود پس بر همین فکری که مردی

که بگوید باب پنجم را مل با شند یکی بفرموده در فائز مقام خدا و جلیله
و جانیان او بنیدارد و هیچ آنچه مستوی بخدا است و میان ایشان بخوا
بفرموده بنیدارد **بابی** بر مذکر باشد و عاقل باشد که چنانچه
انتهای هر یک علیهم السلام اطاعت خدا است بحال انبیا ایشان هم عاقل
نشدند چنانچه در دلائل و محاسن ایشان و دلائل و محبت خدا است و هیچ
با ایشان که هیچ با خدا است و همچنین است حج مشرقات با ایشان هر
که خدا است پس از ایشان از ایشان است و صراط ایشان صراط
خدا است و ذکر جمع تفاسیل و توجیه قطب است و ذکر موع و مطلب برای
عاقل کافی است **بابی** بر مذکر باشد و عاقل باشد که مفضل
اینکه ایشان مقرب تر به خلقت بخدا و محو تر به خلقت بخدا است
که ایشان اولی و اولی مولا باشند بر جمیع خلق و ایشان از اقیاس با حکم
از خلق نبیان کرد چنانکه ایشان محو تر به خلقت بخدا و اولی و اولی
شان بر تر است که از شده و میان یک از ایشان و جمل خلق همان یکفر
از ایشان و هیچ است و خداوند عالم جل شانزه از تمام خلق چرا که همان
یکفر بر تر است و خداوند از جمیع خلق پس اگر با یکدیگر باقی بماند یکفر برسد

یا ادب تمام خلق برسد از این تمام خلق مقابل شود از ادب و
یکفر و خدا را بعضی آورده از ادب تمام خلق و حال مکه هر دوی او
دوستان خدا ادب می آید خدا را بعضی آورد چنانکه فایده شد که خدا
عالم جل شانزه **حَدِثٌ قَدَر** در مودت از این و بنا شد
از صحت یا الحاریر و د عاقلی ایها بعضی هر کس از ادب کند و دوی او
مرا پس بجهت که از کین کا عربا من بیرون آمد و مرا و عاقلی
کرده پس مذکر باشد که از ادب و دوی او دوستان او عاقلی و اولی
پس از عاقلی و دوی او دوستان او عاقلی و اولی
که جمیع دوستان کاه کنند که دوی کرده اند ما دوستان او که اول
ما خلق الله اند و ایشان انتم ظاهر علیهم السلام ادب بر مذکر باشد
که عاقلی و اولی که از ایشان عظیم تر است و خداوند عالم جل شانزه را عاقل
ما جمیع خلق اولی و آخری و عظیم تر است که از ایشان عظیم تر است
نزد خداوند عالم جل شانزه از شهادت جمیع انبیا و مرسلین و مؤمنین
مخبر **پس** مذکر باشد و عاقل باشد که شهادت است و شهادت
علیه لای العجیز و انسا عظیم تر است نزد خدای تبارک و تعالی

شهادت جمیع انبیاء مرسلین سوای خاتم النبیین و انشاد جمیع
اولیای مکرمین شواخات الومیقین صلوات الله علیهم اجمعین و از حق
جمیع مؤمنین من الاولین و الاخرین من الجن و الانس اجمعین چرا که هر
یک نفر بر تراست و محو نبی است نزد خداوند عالم جل شانہ از جمله
انبیاء و اولیای ساجد بر ذکوار و بدید عالم مقدار و جوار هم برابر علیهم
السلام و از این جمیع شهادت آن بر ذکوار بقوم شهادت جمیع انبیاء
واقع شد و شهادت او همی شهادت شد چرا که همگی نما کردند که
کاش با او بودند و بقوم عظیم شهادت فائز میشدند پس تعجب میکن
که شهادت آن بر ذکوار علیه السلام مطایعه کرده با نقصان جمیع ناقصان
و معطایه کرده با جمیع غصیان کما کازان از بن آدم و غیر بن آدم و
کفاده جمیع آنها واقع شد چرا که وجود مستوفی از بر ذکوار علیه السلام در
نزد خداوند عالم جل شانہ نبیهای از وجود جمله خلق که عرض شد
غیر بر و محبوب تر بود اگر چه و یک نفر بود ایشان همه بنیاد بودند آنجا
بنی که یکبار از الماس در نزد الماس شانس غریز تر و محبوب تر است از
هر دانه قرادینا بر سنگها اگر چه آن دانه یکی است با بر سنگها

و بشمار و قیمت همان یکبار اگر چه نباشد تخم مرغی باشد برابر میکند
با جمیع مملکت روزی و چنین فکر کن که اگر سلطان مجبور باشد
باشد که بر تراست و معالج او باید دانه ها الماس بنیاد و شود
سلطان همه آنها الماس است و اگر مجبور شود خواهد کرد و همچنین
اگر از برای تو فرزندت عزیز نباشد و میزگرده که مدفع مضر و باید
قرایه کنایه از بر همان یک نفر و نزد قرادین هزار شتر و کلو و گوشتند
قرایه کنایه از بنیاد باشد و فرزندت عزیز نباشد پس من در تو
باشد و خافله باشد که چنانکه نباید قیاس کرد یک نفر انسان را با یک شتر
که اگر یک نفر انسان یک نفر شتر را یک شتر بگویم یک نفر انسان را با بعضی
نفر شتر یا یک شتر اگر چه قدر کم خطا قرادین باشد انسان را
صد شتر بلکه اگر یک نفر انسان هزار نفر شتر هم یک شتر با جمیع شترها
دو زمین را یک شتر باید او را بعضی از یک شتر چرا که یک نفر انسان
مؤمن غریز تر است نزد خداوند عالم جل شانہ از جمیع شترها و دوی
و زمین چگونه چنین نیست و حال آنکه شتر میاید و من بقل مؤمن
معتد آنجا و او حجیم خالدا و اما بر کما کشتن یک نفر مؤمن است

عند انقد و عظیم و بدست که جزای قاتل خلود در جهنم است مثل
 کفار و کناه که هر جمیع شرکها و کفرها را یکشد خلود در جهنم غیر
 اگر چه مذهب صاحبان شرک باشد پس **مذکر** باشد و مانند
 از خواهیم باشد که کاندک که اگر شر علیه الله و علیه ابوالهیم خبر
 سید الشهدا علیه السلام را شهید کرد اگر اعدای کشتن جزای او داده شد
 یا آنکه اگر بر بدیعتی اهل آسمان و زمین را که آمر این کار بوی کشد
 جزای او بقتل آمد بوی بلکه اگر جمیع خلق غارتخانه بقتل او علیه السلام
 بود مده مده ای کشد بار مقابل قتل او علیه السلام بپشت **فصل**
 هزار هزار در مقابل یک کفر انسان نکند پس مذکر باشد و کفر
 بقتل پیغمبر یا وقت پیغمبر باشد کافرانست و قتل او واجبست و نوا
 قتل او از ثواب عمل کردن بجمع فراتر نیست از آنکه حد او
 عالمی است نه فرموده و قتل الله المجاهدین علی القایه ابرا
 عیبه پس مذکر باشد و عاقل متبانی مثل بعضی از نواب که اگر که
 علاوه بر آنکه راجع بقتل پیغمبر باشد از هر یک بقتل او و مذکر
 باشد که اگر که نهد کند قتل او جزای او بجز خلود در جهنم نخواهد

بود و مذکر باشد و غافل باشد که آیا جزای آن ناصیه که هزاران
 حجر بر دوش او که با قلم شکسته خوشکات نوشته و صواعق اخرویه
 و جوارح او را در دم شکسته خواهد بود که خواسته اصلاح عمل بر بدیعت
 اهل آسمان و زمین کند و حال آنکه خواو با آیه شفا و استخلا
 اعمال خود را بیکدیگر و اطفا این میگردانند که با بدیعتی اخذ نکند
 که این کار را کرد پس **انصاف** یعنی اهل حق خواسته اصلاح عمل او
 با بطوریکند که بر بدیعتی انسان بود و مسلمانان را نکند و چون مسلمانان را
 را یکند و حقش را نشود نهایی باید او را قصاص کرد و بر فرض که توبه
 و اگر توبه نکند کناه او به توبه دفع شود **یا** پس مذکر باشد و غافل
 متبانی که عالما پیغمبران خدا و عارفان ایشان کفر است و اگر مراد
 مراد مخالف است پیغمبر را و عارف را که خدا او و همه آنها را نکند
 کشته و مجسم است حکم او بکتاب پیغمبران و علما ایشان که اگر مراد
 مراد با ایشان ایمان بیاورند عارفان ایشان کشته و ایشان کشته
 فعل بر اساس محکم کشته اند و استعلاک و میان اهل اسلام مسلم
 و چون زبان و باطن ساز پیغمبران هم نفسی که هر یک با یکدیگر

و حضرت موسی علی نبینا و آلہ و علیہ السلام جنگها کرد و کفار و مجاد و
 عابدین با خود باطله نمایند و بوشع و صفا و جمیع دنیا ای را بقل
 رسانند چنانکه طاعت و عبادت و چنانکه دفع و سلیمان علیه السلام را از
 باب بود **باب** در کثرت گناه و غافل میباش که شخص عجب آتی خوا
 میگیرد باشد خواه و صورتی پیر باشد و نزد خداوند عالم حلال باشد غریب
 و محبوس است از جمله خلق اگر چه او بکفر است و جمله خلق بسیارند و
 اگر جمله خلق را در کفر گذاردند همان بکفر شخص عجب است و اگر در کفر
 گذاردند جمله خلق را بر همان یک شخص عجب شود و آن درین مرد و سبک
 و تعبیل تر خواهد بود از جمله خلق **و این مطلب** اگر چه بطرف صفا محبت
 بقید است لکن در نزد اهل بصیرت قریب است قان برده بقید قریب
 قریب و انا نیست که عمل همان بکفر شخص عجب آتی در نزد خداوند عالم
 جل شانزه و درین مرد و سبک میباش تا اعمال جمیع خلق اگر چه عمل شخص
 عجب بکمال باشد اعمال جمله خلق به نهایت دنیا باشد مانند آنکه کفر
 بکذا ناس نیست بر است تمام ممالک اگر چه آن بکذا نظر صوام کوا
 است ممالک بزرگ و وسیع است اما بنظر شخص خوب شناس تمام

ممالک و در کار بزرگ نکند یا بکذا ناس و همچنین است بنظر اهل
 بصیرت و عقلا اهل عالم جمیع حیوانات و زمین برابر نشوند با یک
 شخص است و تمام اناسی روی به برابر نشوند با یک شخص عجب آتی
 و تمام اعمال جمله برابر نشوند با یک عمل شخص عجب آتی و از این است که
در احادیث وارد شد که اگر ثواب یک نفر کسب کرد حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام را دلیل المبیث قسم کند بر خلق عالم و حق دانست جمیع اینها
 مستحق هشت شوند و اقرن جهم بر ایشان حرام گردید و همچنین
 در احادیث وارد شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند ضربت اهل بوی
 التمدن یا فضل من عباد الله القلیل یعنی ضربت حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام القلیل و جهان حسیه جبر است و جمیع عبادات حق
 و انرا از این قبیل احادیث بنظر ضعیف الا یان اغراق میباشد و ما
 آنکه بعضی از اشخاص که خود را مکرر عبادت عالم کار میکنند و حال
 کند که این قبیل احادیث محض از برای ترغیب عوام الناس وارد شد
 و واقعیت ندارد و مستحدا و نکادند و الا انهم هم المستعفاء و یکن
 لا یقولون مدیون ایشانست که نمیدانند حقانیا مورا و عقیدتند
 نمیدانند

نمیدانند و گمان نمیکند که میدانند قذا یا ایمان را سفیهان میباشند
 ارشدت سفاهی که دارند چنانکه خداوند عالم جل شانه او را
 ایشان خبر داده پس اگر سینه نبیه مندرگماش و داخل مانش که عجله
 مدوند او جل شانه عزیز تر و محبوب تر است از جمله ماسوا و علی قیل واد
 این همه است که او را بجهت حود و مطاع کل قرار داده و جمله ماسوای او را
 مجروح و مطیع او قرار داده و الله اعلم حجت بحمل سالک بر شخص
 محبوب تر است و زاده از جمیع اشخاص و بیک عمل او محبوب تر و دیر تر و
 تر است و جمیع اعمال اشخاص پس اگر فکر کند این مطلبی که گفته خواهد
 یافت که شهادت حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية و الشاهد و دوا
 العالمین لما القذا بگویند که گناه جمیع گناه کما حکما از آن دور گزارد اولین
 و آخرین است بشرط ایمان بکفاره بودن شهادت او علیه السلام و شهادت
 و اگر کسی ایمان بکفاره بودن شهادت او علیه السلام نداشته باشد و در حقیقت
 مشرک و این الله لا یغفر ان یشرک به و اصداقت و یغفر ما
 دون ذلک لمن یشاء و ان الله یغفر الذنوب جمعا مخصوص نمویس
 کما حکما است که گناه گناه ایشان شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام

التحفة و الشاهد است از این است که محرومه و مضییب و علی قیل واد
 میشود پیش از آنکه استند و بر خاسته او جاری شود و اگر بنده بال مکینه
 بال بشه است که چشم او بیرون آید جمیع کما هانا و امر و نه است که
 بنیاد کتبای کما دنیا ما استند بر کون باشد آنها را و نه در کس
 ندانم مطلبی است که خداوند تعالی ایمان او است که بر روی حضرت سید
 الشهدا علیه السلام را در نزد خداوند عالم جل شانه او است و نه در کس
 مدوند او نمیند و لکن اهل بصیرت بدین دقت میدانند که شخص
 هر یک از جمیع آله از جمله ماسوا و محبوب تر و عزیز تر است و نه در کس
 عالم جل شانه و یحیوانند با اعتماد متانی و حق فرموده از
 ایشان علیه السلام است که آن را حکم و تود که و لیسکم و احدی علی
 و علمت بعضیها من غیر میدانند اعتماد و اولد که خواب است
 من کبلا حضرت سید الشهدا علیه السلام مثل خواب یک نفر کبلا حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام است که دلیل المیت که اگر نمید
 شود همان خواب یک نفر کبلا او در بی قدام بر جمیع کما حکما از آن
 و آخر همه مستحق بیست شوند قاتل جهنم بر ایشان حرام شود

و کما در جمیع کما هکذا ن کرد چه شهادت او علیه السلام که در بزرگی
 و عظمت آن بمخوانی جلت و عظمت مضیبتک فی السموات علی جمیع
 السموات و از بیانات گذشته دانسته اگر بدقت خوانند و در آن فکر
 کرد که یکی از حکمت های شهادت او علیه السلام این بود که کفاده کما گاه
 کاران شوند جمیع حکمت های شهادت او علیه السلام همین بود و در هر یک
 اگر شهادت را بطوری که اتفاق افتاد بعمل نیاوردند این همه از اسلا
 و ایمان دور گردیدند و در میان خلق مانع میمانند و امر واقع نمی برد
 می رسید پس رجوع کن بآن آیات که گذشته نامند که در شواهد جمیع حکمت های
 شهادت آن بزرگوار را از ایشان شفاعت میفرستد الله علیه و
 شفاعت سایر ائمه علیهم السلام و ولادت ائمه قمر از صلوات بزرگوار علیه
 السلام و برکتها و شفاعت در تربیت معتقد او علیه السلام و چون نوع بیان
 مرصوفه ام حاجت بیکرا نیست پس هر کس را نیست همان بانه
 گذشته رجوع کند و تمام مقصود را این موضع این بود که دفع تعجب
 و استبعاد شود از ثلوث ضعیفه بلکه اشاء الله بصیر از برای ایشان
 حاصل شود که بفهمند و اعتقاد کنند که یکض نفیس میشود که عمل او کند

نزد خداوند عالم جل شانه چنان خالص باشد که متمم اعمال
 نافع و شویب خلق شود و از راه اعراض غریبه و امراض عجیبه معاصی
 کما هکذا ن کرد ما شد اکبر که تغییرند حدیث و هر قدر ناقص را
 مانند من و از این جهت کمال فلز کامل میمانند مانند نقره یا نقره را
 تغییرند حدیث و طلا خالص میکند و از له و اساخ مانع میمانند و در
 حقیقت همین اکبر چنانکه **در احادیث** اند شد اخلاص
 و بقیه المرد است و نمون است از وجود مبارک اعیان اولیا علیهم السلام
 که اکبر حقیقت هستند و مؤثرند در مخلوقات و از له و اساخ معاصی
 را ایشان نمیکند و چون با معاصی را تغییرند حدیث و کمال میمانند
 و محمود با خود نمیکند و نهاده معاصی با ایشان قبول نمیکند
و اگر چه میگردند و بکمال الحی و با خاک خلایق نیستی بخواهد
 التزمین بدو المشاویل و اگر چنین شود از سال و سال و از آن کیست
 و لغوی بود و تعالی الله عز و جل علوا کثیرا و اگر بخوبی بدانی که چگونه
 مؤمن را امتحان میکند و خلاص نمیکند از دنیا را خالص میکند
 و عمل خالص را از دنیا این کار نمیکند بطوری که شایسته اعراض

وکی از بدن کان یافت نمیشوند که عبادت کنند خدا را بجهت ترس از الام
 و احوال آخرت و جلب صیاف احوال و پریدن از بین این فیل
 جز نباشد کسی که بطور تکلف عبادت نکند و حال آنکه
 خداوند قادر جلش از فرموده **اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَلِیْقَیْنِ وَکَیْدَهُمْ**
 میجو خداوند که شود عیب بجای آورد مالک خیال خود نمیداند که با
 توجه بعبادت کند و بنا آنکه در با ایشان با خدا تکلم کند و دل ایشان
 غافل باشد از خدا و متوجه نباشد با موی که در حلقه خدا ندارد **مثل**
 آنکه بنده بعد از این که از دنیا میگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 و دل مشغول امور دنیوی میگردد و بجز یاد خدا و عبادت و حقیقت نیست
 و حال آنکه اصل توجه و اصل نماز و اصل عبادت در دل است و اعتنا
 ظاهر را بدین نوع دل باشد و حرکات و سکونها آنها با مروت خدا شوند
 نماز آنکه اعضا بطور عادت حرکت و سکون بجای آورند و دل مشغول نماز
 خود باشد و غافل باشد از اعضا که متحرک شدند و بی ساکن شدند پس
 اصل عمل از این است که تکلف است که عبادت کند و هر یک از اعضا را
 بکار بدارد پس چون غافل شد از خدا و مشغول در خیال کرد پس

امروز و کردارها سوا عبادت خدا با امور که مافوق است بداند و اگر
 اعضا حرکت و سکون بجای آورند و دل مشغول خداوند است و عبادت
 نیست و **مقتضا** قول آنکه که فرمود **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ**
قَلْبَيْنِ فِي عَمَلِهِ قلب دین و عبادت خدا و توجه نماز او مشغول
 به آن امور است نه مشغول به ایشان و توجه بعبادت و اذیت که در سر
اجتناب و اندیش است که بپرسد از آنکه در دین نماز متوجه بعبادت
 بلکه آیه توبه که بدان جن خداوند توبه نمود و توبه نمود و در حال
 آنکه توبه آن جن بخواستن توبه نمود و آیه که مشغول بعبادت شده
حکایتی است که در کتب شیخ از علما بر او منکر شد که عمری
 ترا گذشت و شب بعد نمازها کرده و فکر کرد و در سالان خود در میان نماز
 نیا سازد و خود دور گفت نماز که با توجه بعبادت بجای آورده باشد پس بگو
 خود انما که عمری نماز کرده ام و حال آنکه در نماز دور گفت نماز کرده
 پس باین فکر افتاد که بلکه بنوا الله قد کف نماز با توجه بعبادت آورده
 بحسب اتفاق این ندانم که در شرفا بر او نگذاشت **پس** مگر کرده اند
 آگاهی کند و آرا مندر شد و نیز میتوان خیال را حسی کرده و دل متوجه

کرده و چرا که آمدن شد و عوام مردم مانع از جمع خیال کنند پس شریف
 بودند آن رفیقان و پسند پس فکر کرد که مردم مسجد کوفه را نیز در این باب
 آن مسجد خالی است و جای خلوت است و هیچ صدای و مدافعی نیست و
 با خواست جمع میتوان نماز بخواند و با توجه به خدا بین رفت بمسجد
 کوفه دید بجای خلوتی است که میتوان برادر خود را پس از نماز حاضر بنمایند
 آداب نماز عظاما خوانده و با سنگه و وفات داخل مسجد شد و طاعت خود را ادا
 از انبیا و منوچهر بجا نهاد و یافت پس دو خود را بنویسید کرد و تکبیر الا
 با توجه تمام گفت و دو کس خود را بخاک کوشها بلند کرد و در بین نماز هم
 او بنماز مسجد افتاد و ارتفاع مساوی بنظر او آمد و بفرمان او ایستاد که آیا
 چند هزار اجر و چند هزار کج و چند عله و ثواب بکار دهنده تا این نماز با
 ارتفاع رسیده و فانی و مشغول بفرمان او کار نمود و سایر احضار و حواص
 او مشغول بقیه و قوت و کوع و سبح و تشهد بودند اما که گفت السلام علیکم
 ورحمة الله وبرکاته و عود مدتها و مقدار کج و عله و ثواب معلوم
 بود پس بعد از سلام نماز بنیادش آمد که آمد و نماز را با توجه بخاک آورد پس
 متعجب و مخطوب که از دو استغناء و گفت که معلوم شد آنکه بود مسجد

کوفه که حساب آرد کج و عله و ثوابی مثله آرا بر روی پا است
 حال نمازها و حال آنکه در موفاتنا الصلوة و الحمد لله رب العالمین
 قبل ما یو اها و انا و دت قد ما یو اها که در پراشتی کرده اند و بجهت
 که بنویسند و ان شاء الله تعالی که ما علم مستقیم و بر جا است و بجهت
 یا است که اگر عود در میان نیست بجهت بر پا نخواهد بود و ما سوا ما بعد
 نماز بجهت نیست و معرفت است بر صندل که با شر که همین عود هم بر سر
 که بر پا باشد قبول درگاه الهی نیست مگر بنویسند و دلایلی است
 حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه
 در کتب اصفاد تهر است که اعضا از شش هزار و شصت و چهار بر مصفا
 اند و ما شد چنانکه آن مضامین مطابق است با آیه شریفه قل لا
 استعظم علیکم اجرکم الا المودة فی القربی من یحضر مضامین آن دعا است
 که میفرماید من لا ین فی الا قال و ان زکک لا ازاها شجرة فی دین
 صلوات الی یوم لا ینبذ الا ینبذ الی یوم الا ینبذ الی یوم الا ینبذ الی یوم الا ینبذ الی یوم
 عملها و القیلم لریاها خاضل مضامین که حضرت امیر المؤمنین علیه
 صلوات الله علیه شخص است که من اعطاء و بعبادت خود دارم اگر چه

عیادت پاکیزه باشد و بطوریکه خدا امر کرده بعمل آمد باشد و من
از عبادت انجان دهند خود میدانم اگر چه آن عبادات را اعمال صالحه
باشد و منفعت و عین و زانها نباشد مگر بواسطه محبت و دوستی امیر
علیه السلام و از امام خود یافتن و خود را مأمور و شایسته و مانع او دانستن
و اقتدا با او کردن و مگر بواسطه اقرار کردن بفضائل که خدا از برای او
قرین داده و مگر بواسطه قبول آن فضائل از حاملان و دانایان آن
فضائل و مگر بواسطه تسلیم کردن از برای آنچه کنندگان فضائل و انکار
ایشان نکردن پس **عشما شیعه اثنی عشری** باید این باشد که
و نور و اعطاء عبادات صالحه و اعمال صالحه نباشد و انوار انجان
و دهند خود ندانند مگر بواسطه محبت و دوستی امیر و من علی بن ابی طالب
المصلین **و اگر** کسی خیال نکند که او را دوستی ندارد و لکن او را ما
کل خلق عینا ندیدند از پیغمبر صلی الله علیه و آله از عبادات و اعمال صالحه
او بخانه دهند او نیست اعطاء و بانه نیست اگر چه عجب نفس طلبد
و اگر کسی خیال نکند محبت و دوستی داشت و از امام کل خلق نبیند
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کل خلق الطبیع و ما مواوید

بعضی بدانند که باید کل خلق مطیع او باشند اگر چه خلاف کند و لکن
افراد بفضائل که خدا از برای او قرار داده نکند باز عبادات و اعمال
نجان دهند او نیست اعطاء و بانه نیست اگر چه اعمال صالحه و انجان
عجب نفس نباشد **و اگر** کسی خیال کند که او را دوستی ندارد و امام
امام میدانند و از او بفضائل که خدا از برای او قرار داده و لکن بگوید
آن فضائل را خود او میداند و کوفه بکراها را میداند باز عبادات و انوار
بخانه میدهد اعطاء و بانه نیست اگر چه اعمال صالحه و انجان و عجب
و منفعت مدانها نباشد **و اگر** کسی خیال کند که او را دوستی ندارد
امام هم میدانند و از او بفضائل که خدا از برای او قرار داده و بعضی از شیعیان
او هم آن فضائل را میدانند و حاملان آن فضائل هستند و لکن بگویند
از برای او ایستندگان آن فضائل ندانند و تصدیق ایشان نمیکند
پس بگوید که من میدانم که آنچه را میگوید است و انفع بک
یا ناسد یا بگوید آنچه را میگوید من است و انکار دارم اگر چه میدانم
که او فضائل خدای دارد که بقطره مردم میدانند و لکن آنها که شمار داده
نمیکند و قبول ندارند اما انکار دارم باز عبادات را ندانند و عده او نیست

و اعلم ان ما بهما نیست اگر چه عبادان و اعمال صالحان باشد و عیب
و نفعی در آنها نباشد مگر با نام شرعی که در آن عا اعتقاد بر آنست
شد و این شرایط در جمیع ائمه اثنی عشر علیهم السلام جاری است چنانکه
در کیهان عا اعتقاد بر دوازده خدایش ثبات میجویند
دوازده عا عا و دوازدهای ایشان ضریح شده بعد که در میان
شبهه از حد توان گذشت و بجهت مغروران پند و موعود این خدایش که
استمداد آن آرد احکام و توفیق و وطنشک واحد ظاهر و مظهر و
من بجهت و اگر چه از شرط آخر که تسلیم و ان باشد مستثنی شود و بنا
آنکه انکاد کند این شرط را بجهت آنکه فایده شد که از کتاب ضابطه علی
بنما نرسیده مگر بنی الف نام یا روا نیست که بجهت علی علیه السلام
فرمود بجهت این مؤمنین علیه السلام که با علی دشمنان خدا را امکر
من و نو دشمنان خود که مرا امکر خدا و نو دشمنان خود را امکر خدا
یا روا نیست که احد مفضل نیست مگر از احد مکر کند بر کین مفضل
شود و ثواب را فرمودند خود ما معلوم تر خود را پس هر چه میگویم که مذکور
باشد که شریک را خلق مفضل نیستند و فضل از ایشان را که میجویند

بفهمند از فضیلت و آن سزا بجای نگفتم اندو بایشان رسانید
وَلَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مِمَّا آتَاهَا وَمَعْلُومٌ سَكْرَ أَخْبَرَهُ بِأَبْدِ بَخْلَقِ بَدَل
و مسائل و احکام الهی از آدم گرفته تا خاتم صلی الله علیه و آله جمیعاً
باید بواسطه زوایان اخبار و قافلان آثار برسد الا فلیک که در حق
باشند خود مشاهده کنند اما غایبین از حضور جمیعاً باید بواسطه
زوایان اخبار و قافلان آثار از خودین خود را از اصول و فروع اخذ
کنند پس هر پایه از برای لایحه و قایم کند و مرطبی از برای پایه ایست
کند و مرطبی سلف از برای طبعه خلف و بایست که پس اگر بخواست
نباشد از خودین و بعد عباد جمیع سلف بخلفی نخواهد رسید پس از آن
جمعه شرط قبول احوال مسلم را و یان اخبار و قافلان آثار دانست و باید
چون اصل این و مذبح محبت و ذریعاً اهل بیت نبوت علیهم السلام
است خداوند عالم جلالت امر کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
که بامت خود بطور صریح برساند و بگوید که هیچ امر از شما بمخوام
مگر موافقت محبت و دعا الهی که فرموده قُلْ لَا اسئلكم علیه اجر
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى پس رخصت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از برای همین معیوس شد که نجات موقت خود را برای خود را بامت
برساند و سایر امور دنیویه را بالغ بود که معیوس از برای آنها شد و آنکه
همه که اصل مراد الهی از ارسال رسول و انزال کتب نجات خلق است
نجات نیست از برای ایشان مگر در موقت و نجات اولیا خود علیهم السلام
و بدین موقت و نجات ایشان نجات اقراند و در عبادان اگر چه
بغیر باشد عبادان و اعمال صالحان را بالغ با فایده است اگر چه
آنها بدین نجات و نجاتی فایده است و نجاتی در آنها نیست چون
بغیر صلوات الله علیه و اما مؤمنان و پیغمبران علیهم السلام
از برای اختلاف و امامت و بیعت خوف و منافقین برساند و باین
نکردن جبر علیهم السلام با مرتب العالمین با اعتبار و خطاب نازل شد که
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ قَدْ بَلَغْتَ أَمْرًا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ لَاحِظٌ
الهی اینست که نواز برای نجات امت خود معیوس شده و نجاتی از برای
ایشان نیست مگر در اعطاء و خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام
و موقت و نجات و نجاتی پس اگر این امر را بامت خود برسانی
و سالن الهی را بایشان رساند اگر چه از نجات و نجات خود و نجات

و ج و جهاد و رساند و باین چه اگر آن اعمال بد و نجات امیر المؤمنین
علیه السلام فایده است و نجاتی از برای امت خود و آنها نیست پس
من که نجات امت خواست بعمل نیامد پس با بد این امر که نجات
موقت است برساند و خدا خود را حفظ خواهد کرد و از شر منافقین پس
منش از شر ایشان و امر نجات خود را برسان پس بغیر صلوات
الله علیه و اما با طینان الهی و عصمت و حفظ او جل شان سر تبلیغ
فرمود امر نجات خود را و قبول کرد و نداد و گمانی که واقعا او را
بغیر خدا میدادند و ایمان بخدا و کسی او و پیغمبر بغیر صلوات الله
علیه و الله داشتند از او و نداد و قیامت و انکار کرده و نداد و نداد
کسانیکه در فاض او را بغیر نمیدادند و او را سلطان عالم
فامید داشتند و نداد و انکار او را نکرد و نداد و نداد و نداد
با انشاء طمع و خلافت و جد از او با انشاء طمع و در مانع دنیا
که در فرار از بیعت او حاصل میشد از نداد و نداد و قیامت و نداد
پس نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد
نمعه نیست و هیچ خونی از جبر در آن نیست و هیچ طمع در چرخ

در آن نیست اگر چه آنچرا مناع دینی نباشد معنی از نعمتهای
 اخروی باشد هیچ اگر چه در آن نیست خالص است از برای خدا و
 خالص جل شانهدین خالص است از برای دجل شانهمجت و لیا
 اوان علیهم السلام از زمان آدم علی نبیا و آله و علیهم السلام گرفته
 تا خاتم صلی الله علیه و آله تا بعد قیامت اقصا محبت این است
 که محبت زنا و دزد و مجرب باشد و مسرور است بدین ترکیب اگر
 و بدین طبع و در چیز **و همچنین** اقصا محبت این است که محبت در حق
 محبوب خود محزون باشد و در حق از چیز و بدین اگر چه طبع
 و در چیز و اگر بتواند دفع میکند از محبوب خود تا ملائمت طبع او را
 و دفع میکند از او تا باطن او دفع میکند از او صدقات و بلاکها
 و اندک بر او را بدین اگر چه و بدین طبع و خروج میکند در راه او
 مال خود را چه که طبعی که مال او صرف میکند در راه او جان خود را
و گویا آنکه در حال فاه مضایقه کند در راه او خرج مالی را
 اما در حال گرفتاری مجبور باشد و میکند جان خود را چه که مال خود را
 بدین مضایقه و گویا آنکه در حال فاه چنانکه بخل میکند از مال

در حال گرفتاری محبوب بطوری نمی میشود که از حقان خود مضایقه
 نمیکند چنانچه مال و در حال گرفتاری محبوب شجاع شود و بی پروا شود
 و در محله که اندازد اگر چه در حال فاه و چون در ترس او مانع نباشد
 که در محله خوفناک داخل شود آیا غیبتی که بدین محرابی قیاد در حال
 دفع مال خود از فرزند لست خود مضایقه نمیکند و مدد و در گرفتاری
 فرزند تمام مال خود را به دفع میدهد که فرزند خود را از گرفتاری
 خلاص کند پس اگر فرزند خود را اسیر کرده باشد باید تمام مال
 خود را بدهد میدهد که او را از قید بندگی برهانند اگر مریض شود
 و باید تمام مال خود را خرج دهد و او غذا و طبیب بدهد نمیکند که جان خود را
 خود را از چنین مرگ بچاند یا نه بنویس که شخص حیوان در حال فاه
 گفتن سخن منبرسد اما اگر بای غرض و مامور او مد میان آید از
 کشته شدن باک ندارد و برای حفظ عرض و ناموس خود **پس** غیبت
 ممکن از طبع محبت که بخل را نه خود نمی کند چنانچه از افق الغرور
 شجاع نمیکند بطوری که دفع غل و ترس را مدد او غذا و مواظبت و نگاه
 و دغری نمیتوان کرد و لکن محبت بر این دفع آنها را میتوان کرد و محبت

بگیرد در میان جوانان از مرغ خانگی که خزان تو در میان ترک خو
یا ف می شود و در حال رفاه از اندک صدقاً فرار میکند اما در وقت
که جو به میکند و در حفظ جو به ها خود با شهر می کند و خود را بدین
شهر میدهد و نمی گزیند و ستر این مطلب است که طبع محبت بر این شهر
شد و بر همین ملوک خلق شد که اختیار کند محبوب خود را بر هر چیز
حتی آنکه اختیار میکند محبوب را بر جان خود و جان خود را خدا بخود
میکند چه حاجت به های دیگر و ستر این مطلب در این است که محبت در
حال و بدان محبوب خود خود در میان نیست از خود فراموش میکند
و همین را می بیند و خود را غایب بیند از اینجه خود اگر بخیل است چون
از خود فراموش کرده از بخل خود هم فراموش میکند پس نمی بیند
و اگر خود که خزان بخیالت در وقت باطن محبوب از خود فراموش
میکند پس از جین خود هم فراموش میکند پس بخیال می شود و اینست
حال دوست صافی نسبت به محبوب خود چرا که طبع محبت بخیل بر این است
که اختیار کند محبوب خود را بر هر جمله مانوس محبوب از اینست که حضرت
صاق علیه السلام می فرماید از آهای درج المخبیة اثر المحبوب علی المایة

یعنی چون میان آمد هوا محبت اختیار میکند محبوب خود را بر جمیع
مائشها و اگر کسی خدا را بطلب باشد پیدا کند که دوست و
راه محبوب خود از جان و مال خود دریغ ندارد و در وقت گرفتاری
محبوب خود اگر چه محبوب نیست تر باشد از محبت و همچنین اگر چه محبت
باشد و در حال رفاه بخیل و که خزان و بخیان باشد و در وقت گرفتاری
محبوب فری و سختی و شجاع بشود و از خود فراموش میکند و از این
ستراست که حضرت سید الشهدا علیه السلام می فرماید که اینها را که
میدانند و نشان و شیعیان خود را و میدانند که ایشان را کاملاً
جان و مال و اهل و عیال خود را بجهت کفاره گناه ایشان داده اند
و در دریغ از هیچکدام نداشته و ستر این مطلب اینست که خود را
عالم بخل شانه بخت خلق را خواسته بود و از سال و سال و اموال
کب را از برای نجات خلق گرفته نموده و ندیده داشت که کفاره
اینرا از بکر و خود بگذرند حضرت سید الشهدا علیه السلام مراد الهی را بخل
آورده و خود و عیال و مال خود را داده کفاره گناه گناهکاران فرار
داده و همین خلاص کردن گناهکاران را مصلحت است و مراد و محبت

خدا است پس جان و مال خود را فرودخت بخدا و خدا جان و مال او را
 خرید باینطور که خود او خبر داده و فرمود **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى الْمُؤْمِنِينَ**
أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِيَالُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ و از اینطرف همچون شیعیان و دوستان او اگر چه ضعیف
 باشند چه مرد و چه زن از دو صدق می کنند و اظهار مالی الصبر
 خود را میکنند و میگویند یا لَبَنِي كُنْتُ مَعَكَ فَأَقُوذُ فَوْذًا عَظِيمًا
 و ماضی شاکرند باینکه کاش بودیم با تو و جان و مال خود را فدای
 تو میکردیم ایشان هم در راه شهیدان شهدا که همان راه خدا است
 جان و مال خود را باین تمنا صادق داده اند و جان و مال
 ایشانرا خداوند غایب کرده است بطوریکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ**
اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِيَالُونَ
وَلَكِنْ شَرَوْا باین و غافل نباش که اگر چه ضعیف باشند علیه آلاف التحية والثناء
 شهادت خود را بعل بنیاده و تمنا و دوستان و کائناتان خود
 نمیکردند پس جان و مالی فرودخته نباشد بخداوند غایب ایشان
 نه بطور تمنا و نه بطور دوطع همیشه خریدند پس همه مردم ملا

میشدند و حال آنکه خداوند غایب را حل شان بهشت را می جان
 و مال مؤمنین قرار داده بود و عووضی غیر از جان و مال از برای
 بهشت قرار نداده چنانکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ**
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِيَالُونَ پس مذکور باش و غافل نباش که
 ثمن و عوض جان و مال است نه چیز دیگر پس هیچ عملی ثمن و عوض
 بهشت نیست و این است که مطلق دسارایان هم هست مثل ائمه
 شریعه و غیره و این است که گفته اند **أَنْفُسُهُمْ أَنْفُسُهُمْ** پس مذکور باش
 و غافل نباش که تا بنهار تمام آنچه داده نگذرد خداوند عالم جل
 شان بهشت خود را با و نخواهد داد بجانانندگان را باینکه بندگان
 از سر خود بگذرند و ما را هم که غلامی بجزی دارند آنچه بخواهند ایشان
 خواهند شد مانع از دخول بهشت نخواهد (نوح و عیسی و عیسی
 از میان بر جبر) و از اینست که از صفات مفضلان و غیره و او را
 خدا باینکه است **وَالْحَالِيَّةُ** و اندکند که فرمودند بعباده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَارُوا فِي عَنَاءٍ وَغَرِّ فِي ذُلٍّ كَيْفَ
يَقَايَ إِيَّانَ وَنَقَايَ إِيَّانَ نعم بسیار در مشقت ایشانست

و صبر ایشان در بیکداری و در ایشانست و قضا و جناح ایشان و صفات
ایشانست بحد اخو و عزت ایشان و ذلالت ایشانست از بر خود پس
مذکر یا شری غافل ما پس که حقیقت این امور را حاضر ^{الشیخ} ^{الشیخ} ^{الشیخ}
علیه السلام و الشاه بعل آورد و باین مومنین را اولین و آخرین
نمائند آنکه کارش را آورند و بفرموده او را نرسد تا نرسند بعل
آوردند و باز مذکر ما پس که حقیقت پیغمبر که پیغمبر صلی الله علیه و آله
از امت خود گرفت همین بود که از سر جان و مال خود بگذشتند و از هیچ
در نیغ نداشتند و در راه خدا و در پیش خود چنانکه خدا فرمود گفتند
الله عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايِعُونَكَ تَحْتَ الْشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ
فَأَنزَلَ الْبُكْرَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنبَأَهُمْ أَنَّهَا وَلِيُّهُمُ اللَّهُ فَأَسْفَفَ اللَّهُ
يَا بَايِعُوا نَا تَمَایَا بَعُوْنَا اللَّهُ هَذَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَدُّكُمْ فَمَنْ كَفَرَ
بِكُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْكُمْ اللَّهُ فَيَسْؤُكُمْ بِهِ أَجْرًا عَظِيمًا
حاصل از اینست که بجهنم را می شد خدا از مومنین و در حق
مبايعه کنند با خود و در عهد و پیمان ایشانست خدا آنچه در دلتان است
بدر پیش نازل بکنند و اطمینان را بر ایشان بفرماید و بیکدیگر که

مبايعه نمیکند با خود جز از اینست که مبايعه نمیکند با خدا و کس خدا
است برود و دستها ایشان پس که بیکدیگر عهد و پیمان را بکنند
می شکند بر نفس خود و ضرر بخود می رساند و گویی که وفا کرد با پیغمبر عهد
کرد و آنرا با خدا پس در دلتان که خطا کند و اجر بزرگی را پس مذکر
ما پس که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردم همان خریدن او است
مرجان و مال ایشان را و در حق ایشانست مرجان و مال خود را با
نجمه و بیعت از بر ایشان باشد و همان خریدن رسول خدا جان و مال
ایشان را همان خریدن خدا است جان و مال ایشان چنانکه صریحا
فرموده آن الله أَسْرَرْنَا الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمُ بِاللَّهِ الْجَنَّةِ
پس اگر تمام معاملات اشیاء و تمام معاملات خلق با خدا از دست
او صلی الله علیه و آله است و دست او است خدا است چنانکه حکم
حکم خدا است طاعت او اطاعت خدا است چنانکه فرموده از پیغمبر
الرَّسُولُ خَدَّ اطَّاعَ اللَّهُ وَمُذَكَّرُ بَارِئِ غَاثِ عِلْمِ بَلْ كَيْفَ صِلَ اللَّهُ
علیه و آله بطور اکرام و با جمیع معاملات واضح نمیدانستند و از خود
و نه با ایند گویند که هر معامله که شایسته اکرام و اجبار است

و از رگوا شدند و غبت تمام نیست با طلسم از این است که
 نوشته جان اسلام از صد اول تا کون نوشته اند و بنویسند که
 این معامله بلا شایب اگر آید واجباً رواست که شد رضا و غبت تمام
 واقع شود چه در ربع و شر و چه در مصالحان و حیوانات و چه در غنای
 نکاح و چه در ایفای طاعت مثل اوقاف و اعان حق آنکه معامله اگر
 از آنکه اصل را برام واقع شود که شخص محض خطا بر روی خود و محض شر
 و میا نمکین کند و محقق شود که از آنکه رضا و غبت بود و محض خطا بر
 خود یا محض شر و میا بود و بی نهایت از علما گفته اند که آن معامله صحیح
 و باطلست **بار** در این که میفرماید الله علیه و آله معامله که از غیر رضا
 و غبت بوده باطل میباشد و بزرگ است بر این معلوم گشته و بدو شک
 در میان است خود را خود طریقی را شرط نموده اند و گفته اند که رضا
 را موجب اقامه فرایند معلوم است که خود او علیه الله علیه و آله و حدیثی است
 شانه معامله که در آن نیست با عذر معاطره در آن است آنجا
 را نمیکند آن معامله را صحیح بنمایند و این شریفه را اگر آید و این
 شاهد بر این است که در این شریفه میفرماید رسول الله علیه و آله و سلم

این مطلب است که از برای اهل کتب است اگر چه بعضی از مومنین هستند و آن
 شاهزاده این است که هر کس بخت کرد با پیغمبر علیه الله علیه و آله و حدیثی است
 جل شانه از او و اوصافش بدو اگر هر کس بدو خود کرد اینها از بیعت داشت
 و از روی ترس یا از روی طمع یا از روی شرم و حیای بیعت کرده بودند و آنکه
 از رضا و غبت تمام بیعت نکرده بودند و بدو داشت که در وقت
 دفع مانع نفیض عهد کند خداوند تعالی جل شانه از او و اوصافش بدو و اگر
 از غیر رضا بود میفرماید رسول الله علیه و آله و حدیثی است که در آن میفرماید
 رسول الله علیه و آله و سلم المؤمنین اذینا بیعتکم فیما کنتم علیها من قبلنا
 و نفیض نمیشود و لکن چون خداوند تعالی جل شانه از او بدو است که بدو
 میان کسانی که بیعت کردند بودند کسانی که از روی ترس یا از روی
 طمع یا از شرم و حیاء و بخلان از دیگران بیعت کردند و میباید آنچون
 دفع مانع از ایشان شد نفیض عهد خواهند کرد از اینجه فرموده
 و امرتکم فایما بیعتکم علی نعیبه پس از اینجه فرموده رسول الله علیه و آله و سلم
 المؤمنین اذینا بیعتکم و مؤمنین کسانی بودند که خداوند
 تعالی جل شانه از او بدو ایشان خبر داشت که از روی است رضا

و رغب تمام با او نیست که غلبه بر اطفال ایشان هم جبر داد و فرمود
 وَمَنْ اَتَى بَايَا عَاهِدَ عَلَيْهِ اللهُ فَيَسُوْا بِهٖ اَجْرًا عَظِيْمًا لِّسِ حِرْنِ اَمِنْ
 مطلب است که شد که شد که معاملان در میان خدا و خلق باید از روی
 اشتد رضا و رغبت باشد اگر خلوص را غلبه و غلبه غلبه نباشد خدا
 غلبه نباشد از حاجت در آگاه و اجبار ایشان نیست و حاجتی بخل
 ایشان ندارد و آن معامله را ایشان قبول نمیکند پس
 شد که با شرع غافل نباش که ادکای که خرید است خدا از ایشان
 جاهای ایشان و مالهای ایشان با یکدیگر است از برای ایشان باشد
 از روی اشتد رضا و رغبت تمام جاهای و مالهای خود را بخدا و غیر
 اند و مقام از روی اشتد رضا و رغبت تمام آنها را خریدند و بهشت
 خود را از روی اشتد رضا و رغبت تمام با ایشان انعام کرده پس بقیه
 باشد و غافل نباش که اشتد رضا و رغبت تمام اینست که شخصی که از او
 داد و خریده یا در شی بکند اگر آن معامله شود بهایان مقصود خود کرد
 و نکال شود و انبساط قلبیه برای او شود و اگر آن معامله شود
 محزون و دلشک شود که چرا آن معامله اتفاق نیفتاده پس شد که آن

و غافل مناس که چند کار مشکلی است اینکار که شخص جان و مال
 خود را بدهد و ارضی و غایب باشد بطوریکه اگر جان و مال داد
 محزون و دلشک شود **بیکدیگر** که از او اجابت برساند
 زکوة دادند که اینها اجاره دادای آن شده بطوریکه فرمود
 مانع زکوة بجهنم میبرد اگر چه خبیثه از زکوة مانع کرده باشد و
 میدانی که اگر از مراد نفری یک زکوة بخشد خدا و هم در دل خود می یابد
 که اگر بر او واجب شده بود و من مال خود را بد بگری میبندم از
 برای من بهتر بود و ان انبساطی که در جمیع مال او برای او است و
 خرج آن او برای نیست و عیبت بیکدیگر که از او اجابت برساند
 و ندانند خدا است که او را چه فایده مشکلی که شخص دل از مال او بجا
 بکند و دست از جان خود بکشد و بعد از آنکه احوال از مردم دل از همه
 اینها کند و دستان همه اینها باشند و دل خود را نمیتوانند رها
 کنند و با اختیار و دل خود می یابند که اگر جهاد نکنند سرور نرود
 و انبساطی بد دل خود می یابند و چون این بار گردانیده شد خود
 بکشند خون و اندوه و دلشک را از مفارقت اهل و عیال آرند و

مالک قلب خود نیستند که بتوانند حزن و اندوه را از او ببرد و از
دست و انبساط را داخل کند و اینست که در عالم در عرض
کرد خداوند عالم جل شانته شهادت ابرو جمع خلق هیچ یک نتوان
که از او اشتد رضا و غیبت تمام آفرای قبول کنند و چون بغیر از خدا
علیه السلام نبیند خداوند خداوند عالم جل شانته شهادت را با انبساط
تمام خواسته بیکراهت مشت و کلفنا را بجهت قبول این معامله را
نکردند چرا که نمیتوانستند با سر و انبساط قلب را اختیار کنند
ولکن در آن روز حضرت عیسی علیه السلام و انباء
در دل خود یافتند که از او اشتد رضا و غیبت تمام میشوند که جان
و مال خود را بخدا بفرشند و سر و دست منبسط باشد بطوری که اگر این
کار را نمیکرد محزون و دلشک بود پس خرد خداوند عالم را از او جان
و مال او را از او رضا و او هم فرخند خداوند اشتد رضا و غیبت تمام
چنانچه خداوند عالم جل شانته خبر داده و فرموده ان الله اشهد
من المؤمنين انهم كانوا هم بآئین کم الحیثه پس چون از کار او
از او اشتد رضا و غیبت تمام کرد و در این دنیا بوعده و عهد خود

وفا کرد چنانچه خداوند خبر داده و فرموده یقیناً یلون فی سبیل
الله یقتلون و یقولون و حال آنکه او محبوب جمیع مؤمنین
بود پس جمیع ایشان چون او را در این کار دیدند و عیان حبیبی را
داشتند بر ایشان آسان شد که جان خود را شاد و کند از
او اشتد رضا و غیبت تمام بطوری که اگر مؤمنی در آن روز حاضر
بود تمام حق او جان فشان بود که اگر فرض میکرد که در آن روز
از مؤمنین حاضرین بیکراهی در غل و زنجیر میبندند که نتواند جان
فشان کند تا عمر داشته و حزن و اندوه بود که چرا مرا بقتل و زنجیر
ببندند که نتوانستم جان خود را فدای او کنم و همچنین
حال سایر مؤمنان و در کار اگر چه ایمان خود ضعیف باشد
چند فضل و زنجیر همان سابق بر این داشته که خداوند او را بقتل
و زنجیر مانع بیدگر فرماید شوند که هیچ نمائند که کارش غل
و زنجیر نباشد و جان خود را شاد و او نمیکردیم و در این حال
و معال همه مؤمنان اینست که یا لیسما کما معک مقود
موز الخطیما پس مندر کرباش و فاعل مباشر که علما غایب را

خداوند عالم رحل شانه و دین خالص از برای او جل شانه و صرا
 با اینکه مؤمنان سرور باشند بفرموده آقا با آن قنادات خود
 و محزون باشند و محزون ایشان **و میند کبر** باشد و غافل
 میاش که باقی اعمال ایشان نمیشود که بی منفعت باشد مشوب
 بسیار اغراض باشد اگر چه آن عرض خود را از آن حجم یا طمع در
 جهش باشد و هیچ علی از ایشان بی تکلیف نیست و حال آنکه خدا
 فرماید **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُكَلِّفِينَ** بخلاف سرور در مستر ایشان
 و محزون در صدقات و امانه برایشان علیهم السلام که چنان عمل خالص
 و دین خالص است از برای خداوند عالم رحل شانه که اگر فریاض
 هیچ ثوابی که نگرفته بودند در سرور شدن بفرموده ایشان علیهم السلام
 و هیچ ثوابی نرفته بودند و محزون شدن در مصیبت ایشان
 علیهم السلام ممکن نبود از برای دوست و محب ایشان علیهم السلام که
 سرور نشود و سرور ایشان و محزون نشود و محزون مصیبت
 ایشان علیهم السلام **پس میند کبر** باشد که سرور و آزار مشوب
 بر دل و دست در سرور ایشان بدون ملاحظه خیری غیر از وجود

مبارک معنود خود ایشان را با هم است اگر چه در هر یک از سرور
 و محزون و ایشان ثوابهای نهایی که شده بطوریکه فرموده اند و آنرا
 هر عمل صالح و عبادتی ثواب است مفرد و اندانه از برای آن ثواب
 است مگر ثواب سرور و دستر ایشان و محزون در مصیبت ایشان
 علیهم السلام که بی نهایت است و اندانه از برای آن نیست **ولکن**
 منفرد باشد که سرور و دستر ایشان مکررات و ملتفت ثواب
 آن نیست و اگر ثوابی هم نداشته باشد سرور است و محزون در مصیبت
 ایشان محزون است و ملتفت ثواب آن نیست و اگر بی ثواب هم بود محزون
 بود پس **پس میند کبر** باشد که سرور و دستر ایشان و محزون در مصیبت
 ایشان علیهم السلام طوری است که بدون ملاحظه خیری است و
 عمل خالص و مؤمن و دین خالص آله گستره و چون چنین است عمل
 دین آله همین است و همین مقبول درگاه او است جل شانه و ثواب
 آن بی نهایت و بی اندانه است بطوریکه سایر عبادان ناقصه
 و سایر اعمال مشوبه را هم اصلاح نمیکند و سبب قبول نماز و روزه
 و حج و جهاد و محزون و زکوة و سایر عبادات میشود و اگر نبود سرور

در مرتبه ایشان و حزن در مصیبت ایشان علیهم السلام اعمال نافعه
 مردم بود و تعجب مکن که سوره در مرتبه و حزن در مصیبت ایشان
 علیهم السلام موجب تمام و اکمال سایر عبادات شود چرا که در صورتیکه
 علی بر او اندک غمنازه نماند بر آن شود اگر چه در دنیا بدید و کف
 در دنیا عاقلان باشد تمام عمل نافعه را هیز میکند و اکمال عمل مستحب
 آنرا نیز میکند و **مذکر** باشد چنانکه پیش از این عرض کردم
 که در میان سوره در مرتبه ایشان و حزن در مصیبت ایشان علیهم السلام
 فرقی است چرا که در سوره در مرتبه ایشان و شنیدن ذکر فضیلت
 ایشان خطاهای است و لذتها است از برای ایشان و نشان ایشان اما
 در حزن و مصیبت ایشان مصیبتی است که دولت تمنی میکند که
 کاش صدقات دادند بر ایشان یا و میرسد و با ایشان نمیرسند
 و تمنی میکند که کاش بن بقدر ایشان میشد و بیوض ایشان
 از صدقات بر من دادند میبشد **پس معلوم** میسرند از حال
 دوستان ایشان که ایشان را از خودشان دولت تر پیدا اند که
 بر آنها آنرا است که آن صدقات بر خود ایشان دارد شود

و بر سادات ایشان دادند شود پس مال که آن صدقات بر آن سادات
 دادند شد بزرگترین تمام مصیبتها بر دوست ایشان دارد شد
 که ما فوق آن را ننواید تصور کرد و حفظ و لایق ادراک و نیست
 خالک او خالی است که راضی بنای جود و نیست و نماند و شد
 خود است **پس** مذکر باشد و غافل باشد که حضرت سید الشهدا
 علیه آلاف التحية والثناء باعث عمل خالص و موجب برین خالص ازین
 جمیع مؤمنین اولین و آخرین شد بشهادت خود که اگر آنهادن
 بود برین خالص و عمل خالص را شنید و انقل هم از حق مؤمنین حاضر
 شد چرا که خوا ایشان مصیبت ده و محزون شدند و نجات آبید
 از برای ایشان حاصل شد **اللهم** لك الحمد هذا الشاکی
 لك على مصائبهم والحمد لله على عظيم بذبي اللهم اوردني مقامه
 المحبين عليه السلام يوم الودود وثقت لي قدم صديق عبدك
 مع المحبين واخيار المحبين الذين بدلوا محبتهم دون المحبين

الرضية الخامسة عشر

فان المحبين يؤثرون محبتهم على انفسهم ولو كان بهم خصاصة

وَيَقْدِرُونَ مَوَالِيَهُمْ ثَمَرًا يَحْتَسِبُونَ إِلَيْهِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَإِنْ كَانَ لَهُمْ
حَاجَةٌ فِي ذَلِكَ مِنْ مَقْصُودٍ مَا يَحْتَسِبُونَ وَلَوْ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ
دَائِبَةً فَلَا جَلَدَ ذَلِكَ أَمَرُوا بِحُبِّهِمْ الْعُقَرَاءَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى
فِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبُؤْسُ دُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَكَوْكَانَ فِيهِمْ خَصْلَةٌ
وَدَلَّكَ أَيْضًا أَحَدُ أَسْرَارِ الْخِيَارِ وَالشَّهَادَةِ لَا يُفَادِي مَوَالِيَهُمْ
مِنَ الْهَلَاكِ وَذَلِكَ خَالِ الْمُحِبِّينَ الْمَوَالِيْنَ لَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
بِالْجَسَدِ كَمَا تَمَّ مَا تَمَّ بُوْرُؤُونَ سَامَا يَنْبَغِي عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ
كَانَ فِيهِمْ خَصَاصَةٌ وَإِنْ كَانُوا أَضْعَافَ رِجَالٍ أَوْ بَنِيَاءَ مَنْ لَمْ
يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَلَا لِيَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ
مُؤْتَدٍ وَلَا نَجَاءَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا فِي رِيَادِهِمْ
بِالْطَّيْعِ وَالْخَلِطِ كَمَا أَخْبَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي تَعْنِيهِ
قَوْلُهُ سَعَالَى النَّبِيُّ أَقْبَلُ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالَ صَلَاحُ
عَلَيْهِ الْإِبْرَاهِيمُ مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ
فَلَيْسَ مِنْ أَتَمِّهِ بِشَيْءٍ كَمَا بَشَّرَ غَافِلٌ بِمِثْلِ كَمَا أَكْثَرُ الْأَمْثَالِ
وَسَلَّمَ وَأَزَالَ كُنْ أَرْبَعًا مَوْثِقِينَ لَمْ تَرَ نَجَاتَ كَعَارِهِ

در جهنم اندازند هر کافر منافق را چنانکه فرموده **الْفِیاءُ** جهنم
 کُلُّ کَافِرٍ یُعَذِّبُ بِنِیَّاتِهِ وَتَعَدُّ عَمَلَهُ بَعْدَ ذَٰلِکَ جَهَنَّمُ مَرَّکَرَّانَ
 کنند و معاندان **وَأَزَایک** که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 قَبِیْلَةُ النَّارِ الْجَنَّةِ أَنْتَ وَنَعْمَ اللَّهُ عَلَى الْإِبْرَارِ وَیُعَذِّبُهُ عَلَى النَّجَارِ
 و نریم میکند بر مؤمنین و انتقام میکند از کفار و منافقین چنانکه
 خداوند عزوجل شان را در موضع مؤمنین فرموده **أَشِدَّاءُ عَلَى الْکُفَّارِ**
وَرُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ یعنی مؤمنان سخت و شدیدند بر کفار و در جمیع
 مهربان در میان خودشان **وَأَزَایک** امام زمان عجل الله
 تعالی فرجه در دعا استجاب میفرماید **وَأُیَقِّنُ أَنْتَ أَنْتَ أَرْحَمُ**
الرَّاحِمِیْنَ در موضع العمود و الرحمة و **وَأَشِدُّ الْمَعَانِیْنَ** در موضع
الْکَالِ و **وَالْفِیءِ** یعنی یقین کردم بدو و سبب که تو هم گفته ترا
 جمیع رحمت کند گاهی در موضع عفو و رحمت و یقین کردم که تو
 شدید و سخت تر عقاب کند گاهی در موضع نکال و تنقیص
پس مذکر باشد غافل مباش که چنانکه جنهای الهی تمام
 میپسند و بلاها را بخود را میپسندند بجان خود میخرند و بر

نجات دادن انسان و روح بخود میپسندند و بر آواختن یا دادن
 بمقتضا طبع محبت مؤمنان هم بمقتضا طبع محبت و دوستی که ایشان را
 در بلا و شدائد و مصائب یا میسند ایشان میکنند ایشان را بر نفس
 خود و اختیار میکنند ایشان را بر جان خود و راضی میشوند که آن بلاها
 و شدائد مصائب بر ایشان وارد شود و شما میکنند که گاش آن
 شدائد و او را بر ایشان میسند و او را بر آقا و سادات ایشان میسند
وَأَزَایک که عرض نمایم ایشان واقع شود از دست
 و صفا و مزار میرزا آسایش سازد برای ایشان که شفا دهد بر ایشان
 واقع شود بر سادات ایشان و از خود و از دست میکند که کاش مزار
 میرزا را می کشند بعضی آنکه سادات مایکند خضر کشند نشوند و
 راضی میشوند بلکه شما و از دست میکنند مزار را بر ایشان کشند شوند
 بیک از سادات و افاضایان ایشان کشند نشوند و همچنین است حال
 ایشان و سادات و شدائد مصائب لکن جمیع اینها لان بر ایشان و
 میسند و دوستی که یک از سادات خود را میسند و بلا یا شدائد
 در حال فناء راضی میشوند که بنا بر ایشان که شود و نموی

سر ایشان بصف کند شو و بیا آنکه بجهت ضعیف که در ایشان است
 تا بجهت خلطی از اخلاط که بر جمیع ایشان غالبست بمقتضا ضعف
 و معصیت خلطی که در ایشان غالبست خلافتها و معصیتها از ایشان
 ضایع شود پس یکی از سادات ایشان علیه السلام بایشان امر کردند که فلا
 کار را بکنند و ایشان بجهت ضعیف که دارند انکار را مشکل میدانند
 بر خط کران دارند و بیا آنکه خلافت کنند و از دین باین بین روند
 و اگر هم آن کار را نکنند از تکلیف بجا آورند و گاهی در نفس خود
 بیایند و بیا آنکه در حال بغاه یکی از سادات علم السواد باریار
 ایشان طلب کنند یا امر کنند که بکشی بدهند بمقتضای جمیع سوائی
 که بر ایشان غالبست بخل کنند و نمهند و معصیت متلا و کنند
 یا اگر بدهند با مراد شده مشقت کلفت جان کنند بدهند
و حال آنکه خداوند فرمود **لَا يَتْلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَكْثَرُ**
و فرمود **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُنْكَرِينَ** و بیا آنکه در حال بغاه اگر
 یکی از سادات امر کند که در وقت نماز از آنکه قنای و شوق و توجه
 بجا آورند بمقتضای جمیع بلای که بر ایشان غالبست کمال کنند

نیاورند و اگر بیا آورند کوبای کوبی را کده اند و با کمال بجا
 آورند و حال آنکه خداوند عا لرحل شانه فرموده **لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ**
وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ و **مَرَارِ** اینست که با کمال
 نماز بکنند و بیا آنکه در حال بغاه اگر یکی از سادات امر کند بایشان
 از شکر و بد خوئی و غصب استکیار بمقتضای جمیع صفاتی که بر ایشان
 غالبست نتوانند خود را بکنند و ترک مقتضایها صغرا از آنکه
 و معصیتها و خلافتها کنند یا اگر بکشد بدهند با مراد تکلیف خود را
 کنند و از بدهن دیگر خود را کار در دست برود و مقتضای صغرا عا
 اختیار را از سادات ایشان بکنند و معصیتها را ایشان صادر شود
 و خلافتها را ایشان سرزند **بیا آنکه** مقتضای اخلاط و هواها
 نفسان را در بیا دانست بطور که تفصیل آنها را کتابها مفصل
 کفایت میکند چه کتاب مختصر و مختصر آنکه چشم را باز کند و کار
 و بار مردم را بیند که هر یک در چه کارها هستند **و لکن** در
 باشرع غافل میباشد که همه این خلافتها و معصیتها در حال بغاه
 علیه السلام است اما در حال ابتلا ایشان جمیع اینها از سیرانند

میره و جمیع مواکف انسانی از سر بختان می برد اگر چه انسان صعب
 باشد و اگر چه خلطی از اخلاط بر انسان غالب باشد حق آنکه در دنیا
 دنیا که اهل محبت باشد و دنیا اهل بیت علیهم السلام در حال ابتلا
 سازد تا خود علیهم السلام از خود فراموش می کنند و بنا آنکه ماسد بشر
 فرجام شوند و بنا آنکه ماسد ان خود علیهم السلام **چپ نیک**
 ماسد و مکتب چرخ سازند کرد و صنایع آن در زمین را بهیچ ناکی نبرد
 از برای او نماید و بعد از قتل مکتب شمشیر را بر داشت و خواست
 مشغول قال شود پس حضرت سید الشهدا علیه السلام او را منع از قتل
 و جدال فرمود و فرمودند جهاد بر زنان نیست و پیش از آن در مکتب
 فرزندی بکند خود را که جوان نودین نازده ماهه بود و طلبیدند که
 بجهاد کرد پس مکتب و بقال جهاد نهاد و بعد از کشت و کشتار
 و در مکتب استن بقیما و کجی ماسد آمد و در خلعتی که در خون غشیر
 بود و بنام رکعت یا ارمی را بهیچ شک ماسد رکعتی از نورانی
 می شود که نور آن کشته می بینم **در هیک** متذکر گرد و مشغول
 شد تا اینکه کشته شد پس چون آن کفار را خبر داد و تحریر ماسد او را

درقال دیدند بودند و بیکان خود خواستند که دل او را بشیر
 دیوارانند و خداوند و شقاوت خود را بشیر نگار بر بند سر او را
 از بدن جدا کرد ماسد را بگو ماسد او را انداختند پس **چپ نیک**
 سر او را برداشت و آن را بهیچ ایشان انداخت و کشتن مکرر را که
 در راه خدا داده ام پس بیکم پس مکرر باش که ماسد فرزند
 از جان خود غریب فرزند و مخصوص اگر آن فرزند جوان هم
 باشد و مخصوص اگر نوذاماد هم باشد و مخصوص اگر مختصر
 بفرزد باشد که ماسد او را بهیچ اعراف از جمیع چیزها و از جمیع
 جانها و مالهها و جان خود دوست تو میدارد و اگر جان خود
 و بنا بر مکرر در معرض تلف باشد ماسد او را است از برای ماسد
 او تلف شدن چنین فرزند **آقا بی بین** که چون پای امام
 علیه السلام در میان آمد ماسد را با آن همه علاقه و محبت فرزند
 از سر فرزند میگذرد بطوریکه گو یا بهیچ از راه دوست میدارد
 و بخواهد او را مکرر برای کشته شدن و بهیچ بال ندارد که
 در حضور او و فدای او بگیرد و پیش چشم او یکی ببرد

و یک شمشیر و یکی نیزه و اعصاب و جوارح او را از بدن جدا کنند
و بدن او را در حضور او پاره پاره کنند و سر او را جدا کرده
بگویند که بکشند و او را کتف نداشتند و سر او را بر داشتند
و بر زمین انداختند و آنها نیست مگر آنکه امام علیه السلام فرمود و غیر
تراست از جمیع چیزها و چون پای عزیمت در میان آمد و او را
شدیداً آسان بشود از برای ایشان تلف شد جمیع عزیزان
و جمیع چیزها اگر چه در وقت رفاه را می فرمود چنانچه که مؤمنان
در سرچشمه می شود و از این جهت بود که در واقع کربلا
بسیار از آنها با اهل سر و کمره و زاری می آمدند خدمت حضرت
سید الشهدا علیه السلام و از آن جهت که جمیع طلبندگان
برای فرزندان خود و از این جهت بود که اصحاب با و زنان و اگر
که بودند دشمنان به شمار هیچ ملک نداشتند از دنیا
آنها و سر از قدم غیر گشتا خند سراسیمه می میشتا خند و عجز
و درک و سوزش از آنجا که می کردند و اهل خند و عجز
از ایشان برداشته شدن بود مدعی حضرت پیغمبر صلی الله

قلبه الله پس می شد که با چنین حالتی که از برای ایشان
بود گمان می برد که از برای ایشان گناهان می ماند که آمرزش
نشد پس می شد که با چنین حالتی که از برای ایشان
مؤمنان که در آن واقعه حاضر بودند اگر حاضر می شدند و حال ایشان
مانند حال حاضران نبود پس می شد که با چنین حالتی که
مؤمنان چنین است پس گناه خلع ایشان آمرزیده است بیک شهادت
سید الشهدا علیه السلام چرا که در حقیقت همه ایشان شهیدانند
و کتابا می کنند و شاهدند و از این جهت که با چنین حالتی که
قلبه الله است که می فرمود که با چنین حالتی که در میان
او برای خفا فرمودند هر انچه تحقیق که گذاردند و مدینه و کربلا
را که سیر نکردند سلفه را و قطع نکردند و از این جهت که
مگر آنکه آن اقوامی که در مدینه و کربلا بودند با شما بودند
در سیر کردن مسافه قطع کردن و از این جهت که
بندهای ایشان صحیح است و مدعی ایشان دوست است و عروای
جمله کردن در مدعی ایشان است حال آنکه مع کرده ایشان را از

بفرمود آمدن با شما ضروری از بیجا و ناخوشی یا غریب مثل جمعی
و بی چیزی پس میگردانند که بقیه هر صحیح بعیر صلی الله علیه و آله
مکن حال او این باشد که اگر ملایقه نداشته باشد جهاد خواهد
کرد و کشته خواهد شد و مجاهد است و دوازده خدا و شهید است در
کتاب معصوم علیه السلام و جمیع کما فان او امری به است و
مردم پروردگار خود منم و مژده و **چنانکه** خداوند
عالم جل شانہ خبر داده و فرموده لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ
سَبِّحُوا اللَّهَ أَمْوَئًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُبْذَرُونَ پس چون
این مطلب از آنکه دلیل و برهان آيات کتاب احادیث ائمه
اطهار علیهم السلام دانسته میگردانند و بگوش و از مطلب
این است که حضرت سید الشهدا علیه السلام شهادت نمود
جمیع مؤمنین و مؤمنات را دوازده خدا و در کتاب خود شهادت
شهادت خود کرده و جمیع مؤمنین و مؤمنات را و این را نیز
بشهادت و علیه السلام شهید کند و از جمعی که شهیدند
امر به انکار هر یک از ایشان در بسیار بیدار گفت و بیا

باشد پس میگردانند که با شرف و غافل میباشد که آن بزرگوار علیه السلام
چون از برای بخت خلق خلق را دعوت میفرمود نه از برای اجتناب
خود چنانکه به بیانات گذشته دانستیم که او محتاج ماعت نمود
رجوع بخت خلق را در شهادت دانسته بود **چنانکه** خداوند
عالم جل شانہ قرار داده بود چنانکه فرموده إِنَّ اللَّهَ اشْرَى
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ پس از این همه
همه خلق را بشهادت دعوت میفرمود نه این بود که دعوت مژده را
از برای دفع کردن ظالمین و سلطنت ظاهر میفرمود و خبر بسیار
مردمی که از این مطلب غافلند و خیال میکنند که آن بزرگوار
علیه السلام مردم را دعوت میفرمود بفری و سلطنت
ظالمین و خیال آنکه آن بزرگوار علیه السلام نا احرا و میفرمود
همین نا حیرت میفرموده پس آیا هست یا که گفته که مرابا که
کند و حال آنکه اگر مراد آن بزرگوار علیه السلام این بود که مرابا
کنند و مرابا که کند که کشته شود با آن کثرنا عدا و بعد
آنها شدند عدا و آنها معونی داشتند و بر فرعون که بیدار

هم مثل خردا یا که مبتکر فایده در این نمود خردا هم مانند
 کشته میشود هیچ غایب دعوتی نماند و کادیه فایده نمیکند
 که بدانند اشیاء را خواهد کشت پس دوشان خود مگویند
 که شما هادم خود را ندانید بلکه اندام بد کشته شوید بلکه حال
 عقلای اهل عالم اینست که اگر مبتلای گرفتار شدند
 چاره از دماغی نیافتند و دستان و پاهای و همکاران خود
 بدست دشمن میگردند و در آنچه بشت و هلاک و کشته شدن
 آنها میشوند و بر فرجه که یک از دوشان ایشان در آن میباشد
 حاضر هم باشد و او را بشناسند بدشمن اظهار میکنند که
 او دوشمن است که میبازد و دوشمن او را دشمن مانند گرفتار
 کند بلکه اگر بینه و دشت جاهل یافت شود که در گرفتاری
 بزد و دوش خود نخواهد بجا آید و خود را بمهلاک انداخت
 آن بزرگ را توانا و دافع میکند که میبازد دشمن او را گرفتار
 کند مانند او اگر گرفتار نباشد بدو و نیز حاضر باشد
 و بداند که چه تواند و از خلاص کند اگر نخواهد بجا آید

بکار برد خود او هم گرفتار شود پس توانا و دافع نمیکند
 و منع نمیکند او را از گرفتار کردن خود و همچنین
 حال هر نادر کشت برادر و برادر و برادر و برادر
 نیک با شانی یک میزند که با شری غافل میباشد از حال خسرت
 سید الشهداء علیه السلام که دوشان و برادران و پیروان و
 آشنا با خود را امر میفرمودند بجهاد با و حقانکه مهابت انصاف
 و محبت با ایشان داشتند و فتنه و کجای ایشان را میدیدند بکار
 دشمنان را مشاهده میفرمودند که دشمن که اول و هله و اندام
 شدند و مراد میفرمودند با و دوش او و همکاران و دوشمن
 ایشان بودند و دای العین میدید که هر یک میدان میفرمودند اگر چه
 جوی نام کشتند از الامر بر میگشتند و کشته شدند تا آنکه جمیع
 ایشان بدخبر و فتنه شهادت میدیدند خود و شهادت باقی
 ماند تا میفرمودند هر یک تا صبر بصر و دهل میفرمودند
 چنانچه اهل الجانی هست که مرا صبر کند در کفایت خود و
 نجات او و شهادت او است با من چرا که کار من نجات دادن

مردمست پس مرکز را باری کند در نجات خود را باری کرده
 است چنانکه فرموده اند اعْبُدُونَا يَوْمَ رَجِ وَأَجْهَادِ بَعُولَةٍ كُنْدِ
 عَادًا بِوَاسِطَةِ وَرَجِ وَبِرْهِرِ كَانِي دَعْبَادِ نَخْدِ **پس متذکر**
 باش و غافل مباش که نصرت کردن و اعانت کردن ایشان علیه
 نه بجهت اجتناب ایشان علیه السلام است بلکه بجهت اجتناب
 است چنانکه خداوند عالم جل شانہ فرموده **إِنْ أَنْصَرُوا**
بِصَرْفِ وَبَيْتِ أَقْدَامِكُمْ بجز اگر نصرت کنید خدا را خدا نصرت
 کند شما را و ناسب کند قدر کمای شما را مدد حق و نبی و اصحاب
 که خداوند عالم جل شانہ محتاج به نصرت و یار کسی نیست **لَكِنْ**
 نصرت که از خلق خود خواسته بجهت اجتناب خلق است نصرت
 کردن نه اجتناب خدا و لکن چونکه خدا نجات خلق را خواسته
پس اگر خلق هم نجات خود را خواسته باشند مواظف کرده
 است خواست ایشان با خواست خدا و این مواظف کردن با امر
 نصرت کردن او است که نفع آن عابد خلق میشود عابد بجل
 عالم جل شانہ چنانکه خداوند عز و جل محتاج نیست با بنان

خلق که جمله کاینات کافر کردند بعد از کبریا نشینند که
 وَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ غَفِيرٌ الْعَالَمِينَ وَلَكِنْ خَلَقَ مَا جَاءَ بِنِهَايِ الْأَوَّلِ
 بَعْدَ اسْتِحْبَابِ دَعْوَاتِ أَوْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ
 وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ **پس متذکر** باش عاقل
 که نصرت و اجابت حضرت استبداد لهذا علیه الاف بجهت و الشاه
 همان نصرت و اجابت خدا و رسول علیه الله علیه و آله بود
 که مردم محتاج مان بودند نه آنکه میخواست که مردم مانع شوند
 که او را نمکشند حال آنکه جان و مال خود را در دغا و دغا و دغا
 بود بخداوند عالم جل شانہ چنانکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ**
أَشْرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةُ
 ما آخر بتر شریفه پس مقصود آن بزرگوار علیه السلام از کلام
 خود که بفرموده **فَلَمِنْ تَأْمُرُ بِصَرْفِهِ وَفَلَمِنْ يَحْسِبُ بَحْسِهِ**
 همان نصرت و اعانتی بود که خداوند عالم جل شانہ بجل
 اجتناب خود بلکه بجهت اجتناب خلق و خلق خواسته چنانکه فرمود
لَنْ نَنْصُرَ اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ و فرموده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**

اسْتَجِبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَفَرُّوا
 اجْتَنُوا اللَّهَ وَاسْتَوْصُوا بِعَظَمِكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْعَلْ لَكُمْ
 آيَاتِهِ وَمَنْ لَا يُجِبْ آيَاتِ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُجْتَمِعٍ فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ
 لَهُ مِنْ دُونِ آلِيَاءَ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ **پس مذکور**
 باشد که حضرت سید الشهداء علیه السلام داعی خداوند ظاهر محل
 شانه بود که دعوت میکرد مردم را بیکو خداوند بجهت نجات ایشان
 ببقا احتیاج خواو بلکه بجهت احتیاج خود مردم و حضرت ائمه
 او را فرمود این بود که بجهاد برود و کشته شود و نجات یابد و
 نصرت و اجابا و از برای غایبین از حضور او اینکه نما کنند
 کاش با او بودند و نمیکردیم این کار را که حاضرین کردند **پس**
 نجات برای همه حاصل شود و نیست موفقه از اول دنیا تا آخر
 آن مگر آنکه اودا دوست ندارد و هر کس اودا دوست ندارد **پس**
 نخواهد بود پس چون مؤمنان او را دوست میدارند تنای نصر
 و اجابا و دارند چون پای و در میان آمد ایشان هم رانجه
 میشود که جان و مال خود را فدای او کند اگر جنبای او در دنیا

بنود از جان و مال خود نمیکند شدند اگر هم نمیکند شهادت باشد
 و رجعت بود بلکه از روی کراهت بود **و اما** و کما مکن که
 بسیار از مؤمنین هستند که چون شهادت را بفرموده عرض
 کنند و حسد آن میکنند و چون مالی از دوازه حضرت سید
 الشهداء علیه السلام بخواهند مصرف رسانند مشکل است از
 برای ایشان **پس** عرض میکنم که الحال مؤمنان دعا فای
 میرند و در حال فدا چنین است که از سر جان و مال نمیتوان
 گذشت یا بکراهت نمیکند اما قادر حالی که محبوب خود را در
 بلاها و محنتها یا فدا فی اختیار از جان و مال نمیکند و اگر چه
 در حال فدا ضعیف جبار و بخیل باشد **اما** در حال گرفتاری
 محبوب و خود را فراموش نمیکند و باسانی مال و جان را در
 راه محبوب و دهد اگر چه ضعیف باشد **و از** بسیار فانی عرض
 کردم اگر چه فکر کند خواهان فانی که مؤمنان در ملک خدا یافت
 نمیشود مگر آنکه خالصا فایر کنند اگر در از فرد حاضر بود
 مال و جان خود را فدا میکرد **اما** و کما مکن که شهادت

که به جمع ایشان در حال رفاه یا بیانی جان و مال خود را در
راه خدا نهد و نداند لکن **فکر** نایش که چون بای حضرت
سید الشهداء علیه السلام در میان آمد و او را گرفتار نمود
دیدند از خوف فراموش کردند و باستانی جان و مال را اشارت
کردند و گوی که از دست خدا و زحمت تمام این کار را کرد
خود آن بزرگوار بود و بقی مؤمنین چون نای و در میان
آمد راجع بشهادت شدند یا تمنای آن را کردند پس **فکر** شد
بایش غافل متنبش که حال جمیع مؤمنین از مرد و زن چنین است
پس کدام دناست که بتواند شهادت دهد و توبه بیند علی الاضطر
از بی شهادت و دنا خود گشت یا نمیرند و بر خود می پیچند
او را شهادت دهد اگر چه طفل خود را از بی شهادت ببرد و کدام
مرد است که بتواند بی بلب تشنه ترساند و اگر چه خود تشنه
باشد و از تشنگی بمیرد و خود آب بنامد خصوصاً اگر از لب
تشریف از اولاد آن بزرگوار یا خود آن بزرگوار علیه السلام
باشد و گفت که بتواند غذای بیکی از گرسنگان برساند

و نرسد اندگر چه خود گرسنه باشد و از گرسنگی بمیرد خصوصاً که
آن گرسنه یکی از اهل و عیال یا خود آن بزرگوار علیه السلام باشد
و گیت که بتواند یک صد هزار از ایشان دفع کند و نکند
و گیت که بتواند خود را از گد که در حضور او تهرها بنوی
ایشان اندازند بتواند مایل شود و نشود اگر چه جان و دین
نعم باشد و گیت که بتواند خود را از گد که در حضور او و سخا
حضرت عباس را از بند جدا کند او مانع نشود اگر چه او را
بکشند و گیت که بتواند خود را از گد که در حضور او حضرت
فاطمه را بکشند و لکد کوبان کند او بتواند مانع شود
و مانع نشود اگر چه خود هلاک شود **و گیت** که بتواند
طاف آوند و خود را از گد که در حضور او حضرت علی اکبر علیه
السلام را بکشد او مانع نشود اگر چه خود او پاره پاره
شود و گیت که موش از سر او نبرد که در حضور او حضرت
سید الشهداء علیه السلام را بکشد او مانع نشود اگر چه او
بمیدان رود و هیچ معنی با و آرد برای او نباشد و گو

کند و از آبها خود طلبند و او را بکشد و بتواند با او بر نشاء
و رسانند بتواند مانع بشود از او بشود و نشود و بتواند بر
و از او دفع کند نکند و بتواند بشود بشود بشود بشود
ند و بعد و چون از روی زمین افتد سر او را بیا من گیرد
و آب و بلبل و بچه او بریزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
مبارک او دفع کند و بشود بشود بشود بشود بشود
برق و مبارک او دفع کند و بشود بشود بشود بشود بشود
شد که نفرین کرد و از این دکت بخور و بنیاشای که هرگز
نزد هیچ صدمه و تیری و نیر و شمشیر چنین به نایب شدند
که نفرین کنند **پیر کیست** که از حال او این نیست که کاش
من میتوانم دفع کنم از او صدمه و اگر چه جان من در معرض
تلف بود بلکه هر صدمه از دزدان و جان را میخاست و او را
اشد و رضا و رنج و آفت میبکشد که کاش مرا هزار بار بکشد
و نداند میگردند که در هر بار بکشد و بشود و بشود که آن
خالت خود اینرا نمیفهمد که کاش بکشد که کاش بشود و بشود

من میدادند که گوشتهای او را با انواع آذینها از بدن او جدا
کنم و استخوانهای او را بشورام و کاش او را زنده میگرد
و باز بدست من میدادند که به نهایی او را با انواع آذینها
بقتل رسانم و کاش به نهایی او را زنده میگردند و بدست
فرستادند و مرا او را با انواع عذابها بقتل میرسانند
و کیست که آن لعین مرده را با پای چکمه دارد و با پای
سینه آن بر دو رو حی فداء تصور کند و در حالی که هزار
لفظ بد بجهان تیر و نیر و شمشیر از سینه او انداخته و نفس
بشمارد افتاده و در حال از حال از این دنیا است و با این
حال این شیق قضا الغلبه هیچ ترسم نکند و به با کاش مرغان
سینه بالا رود **پیر کیست** که بخور آمد گوشته او را با
مغراضی به نهایی از بدن آن مرده جدا کند و **و کیست** که از
خدای متعال مسئلت میکند که آن ملعون را بشود بدین عذاب
مها خود معذب کند از او انعام کشد و اما ما را عذابا
و بفرایند **و کیست** که اگر قرص کند که آن لعین را بدست او

بدهند از برای عذاب کردن و از اقامه دروغها هر کنند بر آن
و آن کو نامی کند از او و حال آنکه بداند که او سربدار آن بود
و از افتاب بریده با صدقات عظیمه که طافشیدن آنست
دشوار است چه بجا دین چنانکه **در احادیث**
وارد شده که بدو از ده ضرب سوطه آن حضرت را جدا کرد
لعنه الله با صغاف مانع علیه من شیء و کینت که از طلب خود
مخلط نکند که اگر بتواند در این صدقات وارد نصرتی کند
البته میکند اگر چه جان او در معرض تلف باشد و **کینت**
که نمائند که کاش من بمیرم آیه بر آن بودم که اگر آیه بری
از طلب کنایه بر دهم و اگر طفلی از شهری بپندد از اسوار
کم و اگر از قافله دور افتد و از بعدش خود نشانم و دروغ
کم و اگر غارتی بپای او خلد ببرد و آیدم و او را از سر او گرفت
خطا کم و اگر آیه بمخواهد بپایده شود بپایا کم و اگر مجروح
سوار شود سوار کم و اگر فریانی مدد خدای با انجام دمانم و
نیغای بر وی یابد **بازی** مضمون اینست که چون مجبور

مبتلا شد چنین اگر چه ضعیف قسم باشد از ضعف خود فراموش
نمیکند و بعضی محبت خدای چند ابا انجام میرساند و بگذرد
و طبعی از محبوب بگذرد و امان و خدایان مخلصانه خواهد شد
بی واضح است که خدایان مخلصانه در حال دفا بینا
کتاب است و در حال ابتلا ای محبوب چنین زانها بی تاب است
چنانکه بیان آن گذشت پس از این بحث حضرت سید الشهداء
رویه العدا و علیه الاف الحیة و الشاء خود را در معرض
ابتلا در آورده ناد و ستان او که مؤمنان را بشند بی تاب
شوند و خدایان خود پس هر یک که حاضر بودند مخلصا
در خدایان خود کوشیدند بدین عرض و ترسی و طبعی و
هر یک که غایب بودند در بیخ خود دند و غشا کردند که کاش
ما او بودیم و مخلصانه میگردیم آنچه را که مخلصان کردند
و همین حزن و اندوهی که دارند و گریه و زاری میکنند
مخلصانه است که هیچ عرضی ندارند و فریاد و طبعی را ملاحظه
نمیکند و به اختیار در مهربان بندگوار علیه السلام

محزون و غمناکند اگر چه ثوابی برای محزون بود نشان
 ذکر شود **و اگر** فرض کنی حدیثی را از فساد ثواب محزون
 شدن و گریستن بر او ذکر می شد مصیبتها او ممکن نبود که
 دوستان او محزون نشوند و بر آنها گریه نکنند پس
 متذکر باش غافل متباین که حضرت سید الشهدا علیه السلام
 بشهادت و مصیبتها خود خدمات غلصانه زد میان عبا
 و بلاد منشر کرده و همین خدمات غلصانه درین خالص
 است که اگر شهادت و مصیبتهای او واقع نشده بود عبا و
 غایبین خالص نبود و گراهی و تکلفی در روی طایفه ندانها
 بود پس درین خالص از برای خداوند عالم جل شانزه بود که
 انحصار این امر عظیم بحضرت سید الشهدا علیه السلام الحجة
 قائم و دیبانات گذشته گذشت و یاد در اینجا اشاد
 میکنم که مبادا غافل گمان کند که سایر جمیع الهی علیه السلام
 هم این کار را کرده اند پس بخیر او شد پس عرض میکنم
 که مؤمن خود را جمع کن و تمام شعور خود را بکار برتابانی که

حقیقتی که من خالص از برای خدا را آن بزرگوار علیه السلام
 در ملک خدا منشر کرد پس **فکر کن** که تمام ذوق الهی
 و کمال آن از خداوند عالم رحم شد بوجود مسعود خادم پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و در دیبانات گذشته یافتی که بعد از عصب
 خلافت و قدا را ای حضرت امیر علیه السلام و صلح حضرت امام
 حسن علیه السلام همچنان معروف شد میان اهل عالم حق و با
 مسلمانان که امر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر
 دولتی بوده و امر او مثل امر سلاطین دنیوی بوده که هر
 بعد از سلطان سلطان شود خواه به بغیر سابق و ولایت
 عهد او و خواه به معروف و غلبه امور دولتی متطم خواهد بود
 پس متذکر باش غافل متباین که بنیان این کار را
 حضرت سید الشهدا علیه السلام از خاطر عالمیان کند و بر یاد
 داده که مقدار و صلی با شمعکاران نکرد و خود هم به مهر غلبه
 مسلط بر شمعکاران نشد چرا که اگر به مهر غلبه مسلط به
 شد از گمان اینکه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله

بفکر و غلبه بود عود مکرر و طالباں حقیقت اگر بودند
بر جهالت و غفلت باقی میماندند پس بظلمت و غم
و شهادت خود امر اله را بر طالباں حقیقتا مژگانا کرد
و جان و مال خود را در راه خدا داند و جنگ کرده در راه او
و جوی با بزار البوار فرستاد و بیکشند چنانکه
خداوند عالم جل شانہ پیش از وقوع آن خبر داده بود و همین خبر
را یکی از معجزات حضرت پیغمبر اعظم الزمان صلی الله علیه و آله
فرموده بود که زبان معجز بیان او جاری فرمود که اِنَّ اللهَ
اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآثَرِهِمُ الْجَنَّةِ
يُقَالُونَ سَبِيلًا لِّلَّهِ يَمُوتُونَ وَيُقَالُونَ وَهَذَا عَلَيْهِ حَقٌّ
نَا آخِرُ شَرْفِهِ **و لیس** واضح است در نزد اهل سیر و نوایح و
اخبار و احادیث که مداین پنا از عهد حضرت آدم
اول گرفته بعد مکرر پیغمبر و وصی پیغمبر با بنی نضیل که
در راه شریف است جنگ نکرده و کفای خدا که جوی آب کشند
و سبک از آن کنند و جان و مالی را که فروخته سابق بر او

خود تسلیم خداوند عالم جل شانہ نماید بغير رخصت
سپید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء که از روی
اشد رضا و نعت تمام جان و مال خود را فروخت بخدا
و خدا هم از روی رضا او و ثمن و عوض او را اجاث از
ممالک و اتصالی بذا و قرب خود در بهشت قرار داد پس
چون این معامله را از روی شد رضا و ذوق تمام ما خدا
عالم جل شانہ کرد جمیع مؤمنین و مؤمنات را ابتدای بنا
نا آخران را ضعیف شد و نمنا کرد که کاش ما یا او بودیم
و فدای او میشدیم و همین نما شهد محسوب شدند و چند
محمود خواهند شد و **مصدق** آیه شریفه لا تحب
الَّذِينَ قَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آمَنَّا كَمَا آمَنَّا حَيًّا وَخَدَّ وَجْهٍ
بِرُزْقٍ وَاضِعٌ شَدِيدٌ وَخُونٌ فِي الْجَهْلِ نَفِيسٌ وَرِثَانَاتٌ
گدشته گذشت اخباری نیست مگر از بنیاد و لکن باید این
فدایند کرد بود که جمیع مقنوبان و گاه اله مقنوبان
اوست که مؤمنین و تابعین جز یک بیوعین مقنوبان

الْحَيِّ اجْتَرَى فِي الْخَلَابِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 الطَّاهِرِينَ وَشَيْعَتِهِمُ وَالْمُطَهَّرِينَ مِنَ
 الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَعَنَ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمُ
 الْمَكْرُوهِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
 رَبِّهِمْ اللَّهُ تَعَالَى
 مِنْهَا آمِينَ
 الْعَلِيَّةُ

من بعد الاشارة الى ما ذكره في هذا الخبر من طه
 في كتابه في حقه ما لا يخفى من طه
 بدو

خدا بعل اورند سبب بخداوند عالم راجع شانه بعمل آورد
 اند چنانکه و در با و انا با ن واقع شده که من
 اراد الله بده بکرم و من و حده قيل عنک و من قصد و حده
 بکرم و اراد شد که من اطاعت خدا طاع الله و من
 اجکر قصد احتیاط الله و من انقضت خدا بصر الله و من
 فوئی عنکم بعد نولی عن الله و من اعظم بکم خدا اعظم الله
 ما انک و اراد شد السلام علی الذین من عرفهم خدا عرف
 الله و من عجلتم خدا عجل الله و فرمودند تا عرف
 الله و لولا انما عرفنا الله فانه لله الذي هذا ما هذا و ما
 كذا الهم و لولا انما الله و بنا لا نری قلوبنا بعد
 از حد بنا و مکتبنا من لدنك و انك انت الوهاب
 طه من الكتاب اسرارها و ما لا الله الاطباء
 علی قدر الطاهر و فهم العاقل و
 الخاصة و اهل الطاهر
 بخدا و الامور

در بیان موصح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِشَارِئِهِ
 وَأَلْعَنُ اللَّهَ عَلَى أَغْدَانِهِمْ أَبَدًا لَا يَذِبُونَ **أَقَابَعْدُ** مَعْنَى
 که چون حد و اندازه جلّ جلاله در حق نواله نغف خود را تمام نداده
 خود را تمام و امر خود را بالغ و زاده نبوده خود را واضح قرار داده
 در میان خلق خود بطوریکه هیچ نقصی در حکمت او نیست و هیچ عیب
 و نارسایی در جنت و امر او نیست و هیچ حجابی از برای ذرات
 او معقول و معقول نیست پس **در زمان حضور معصومین**
 علمهم التمجید خود را بواسطه ایشان بر خلق تمام کرده و بعد
 کمال نمایند و اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم
 نعمتي و رضيت لكم الاسلام دنیا را مازل فرموده اگر چه
 مشافهان در میان خلق بودند و کردند آنچه کردند و مدد دادند

که چه کردند سلمان علیه الرضه فیما ن فادسی گشت و میگردید
 زده تا در دامی افتاد و چون منافقان پندند که راه احتیاج
 براه حق نداشتند و خواستند کل بردی آفتابیان
 بیاوردند چاره جز این ندیدند که باب فتری بر خیزد و
 و آنکه همدیگر را بر روی خود مفضوح کرده و بر
 خدا صلی الله علیه و آله بکشند که چنین گفته و بوی
 او علیه السلام بکشند که چنان کرده تا باین سرحد رسانیدند
 که حضرت امیرضا و آن الله علیه غسل جنابت نمیکند و شها
 در که نمیکند و در عاقبت کار از برای اعیان ایشان
 هم معلوم و آشکار شد افراهای بندگان ایشان
 بنا آنکه دانه زنان نکار کنند آن افراها را و بکشند
 دهند که خود شهادت افراها را از زبان بندگان ایشان
 شنیدند **باب** بر همین موال با اتفاق عقل و فعل نشسته الله
 الیه قد حلت من قبل فلن تجد لیسه الله تبدیلا و کن تجد
 لیسه الله محولا خداوند ظاهر صلی الله علیه و آله را بر خلق

تمام فرمود و بعد کمال رسانید و زاده بگو خورد را واضح کرد
 بر خوردن و پان خوار و فاعلان آنان در قرون و اعصار طشت
 و غیاب هیچ **باب** در عصر غنای چند از جات
 ایشان در میان خلق بودند که نفی کرده اند درین ایشان بحر
 غالین و انحال مطلق و تا قبل جاهلین را بطور که راستی
 از برای غالین و مطلق و جاهلین و سایر خلق باقی نماند
و از جمله آن عدول مرحوم شیخ احمد حسان و مرحوم
 سید و مرحوم آقای کرمانی علی الله مقامهم و انما درها
 و دفع فی دار الخلد اعلامهم و سایرین بودند که نفی کردند
 از دین مبین ائمه طاهیرین صلوات الله علیه و آله
 بحر نفی غالین و انحال مطلق و تا قبل جاهلین را بطور
 که احد از ایشان نخواستند خدشه بر آن عدول بکنند
 و راه احتیاجی در بر ایشان نماند و خواستند کلی بر
 رو آفتاب بیاورد و بجه کل کنند تا بتوانند بکنند پس
 آمد اگر ندیدیم ایشان خود ذکر مرکه الاول و الاخر

بر پا داشتند که نابل فرای بر آن عدل را بردوی خود
 مفتوح کردند پس بعضی را پشان گفتند که آن عدل غلو
 کرده اند و درین و حضرت امیر علیه السلام را خدا میدادند
 گفتند که آن عدل بمعا جثمائی قائل نیستند و بعضی گفتند
 که بمغیراج جثمائی قائل نیستند و بعضی گفتند مال مردم را
 بخود حلال میدادند و بعضی چیزهای دیگر گفتند که بگویند
 آن اقرا را جمع شد و شمرده شد سی اقرا بود و آنرا مردم
 برزگوار علی الله مقامه سوال شد قایمان رساله در میان
 آن شیعیان مرقوم داشتند و اسم آنرا سی فصل گذاشتند
 و نیز از آن اقرا را مرقوم نمودند و راه حق را بمردم نمودند
و از جمله اقرا آنکه که مخالفین سیرت و ندان بودند که
 عدل میگویند که بعد از ائمه طاهرن علیهم السلام حاکم
 شرع و ماطون در میان خلق باید بکفر باشد که اهل شرف
 و عزت را باید بیخود کنند آن بکفر و امر شرع مخصوص شد
 ما و حکومت و امر و طبیع جمیع مردم باید محضرباد باشد

و باقی مردم باید صداد از امر آن بکفر باشند و بعضی باید بگویند
 کنند و اول از ائمه را بعضی دیگر باید بگویند و بعضی را بشوند و اطا کنند
و این اقرا مانند سایر اقرا رسیده به شیخ اعلی الله مقامه و نیز
 کردند از آن مانند سایر اقرا رسیده به شیخ اعلی الله مقامه و نیز
تأیید اینها را تحت اقرا آن که رساله نظر رسیده که در آن است
 و خواسته بود ایشان کند و مرقوم کرد که قائل باین قول است پس اینها را
 بیکه او گمان کند و بنا بر اهل علم بود گفتند که این قول شیخ ما علی
 مقام نیست و مجلس حق که بشود و انصاف او را شتم گمان میکردیم که
 مرا خواهد کرد او دو مقابل عرض میگوید که این مطلب در آن عدل
 نیست بود کتاب خود را بکلیه ایشان کرده اند و زبان نریزید و بعضی بگویند
 که صاحب این رساله فارسیها و همان عبارت خود ایشان را بجهت از خود کرده
 زبان فارسی و توشه است که من ترجمه کرده ام عبارت عربی شیخ
 است آن مردم ما بعضی انکار کنند و او بعد معلوم شود که انکار را و
 انکار بر عبارت عربی شیخ **آیا** انکس و امثال او و دیگران را
 آن اقرا را گفتگو کرده نیست شیخ اعلی الله مقامه دادند و انکس

آن اقرا منتشر شده و اطراف نمیدیدند ببلد بنده بطوریکه بعضی از
 اهل بلاد معین از این خبر سوا ل کردند جواب نوشتم و از قول بعضی از
 مشایخ اهل مقام شاهد آورده و عبات پاشا از اینها نوشتند و
 آن عبات ناموه که در کدام موضع از کدام کتابت **از این خبر**
 نوشتم و مطلب سخن دادان واضح کردم و آنرا با ابضاح نامیکه بر روی
 داشتم که در ساله دیگر بودیم عبات عربی بعضی از مشایخ اهل مقام
 و اینها مدان نقل کنم و حاصل بعضی از کتابت در ابضاح ترجمه کنم و آنرا
 موضع از ابضاح بنام ما آنکه مرکز عربی میداند عبات عربی نامیکه
 کذب مرکز عربی میداند عبات فارسی را ملاحظه کند و بداند که کتب
 شرعیه انحصار خود در ندارد و این قول خود عدل ناچین نیست اینها
 با ایشان بکشد و ساحت ایشان شرع و مقدس و مبرک است و اینها
نیمه چنانکه بعضی از اهل این طلب از آنجا که مردم شنیده بحرف
 نظام العدل خارج میز آنطور که همراه نوشته و از ایشان سخن اینها
 خواسته و ایشان همان نوشته او را فرستادند و حدیث یکی از مشایخ اهل
 و در حق و اهل خدا علامه و اما اینها نه و در فناء او غایب و از ایشان

این غایب را خواسته اند پس آن بزرگوار اعلی الله مقامه عبارت
 شخصی را بعضی نقل فرمود و در بلو فرمود جوابی فرمود اند و اول
 بر همان پس عبارت که فرمایند فرمود اند اینست که منفر ما بنده و قد
 بعثناک کما بالآخر لیسر الشاره و قد فرغ من علی او علی اخوانه و کما
 احبنا بحو آینه بقیه نظام العدل فرستاد از برکن نوشته و بگذا که
 بعضی از آنان را بود و بخصی که منفر من یا منفر من یا در و احبنا
 شد و در آن نوشته و نظامی که جواب نامیکه بودیم **از این عبارت**
 بزرگوار اعلی مقامه که شطرت بنقل از نوشته شخصی و جواب خود
 ایشان را در جواب آنها نقل میشود ابتدا از این که منفر ما بنده و قد بعثناک
 کما بالآخر لیسر الشاره و قد فرغ من علی او علی اخوانه و کما
 احبنا بحو آینه **قال** کما بالآخر لیسر الشاره اینه الله یا نظام العدل و سلم
 الفضلا و در این شهر من لیسر الشاره بزرگوار البس لکم من التیسر
 الی ابناج التیسر التیسر العالم الربانی المقدر حاج سید عالم الحق
 اعلی مقامه قول باطل و کاذب کذب و باطل و کاذب و کاذب و کاذب
 صیغهم از تیسر باید بگویند و ما ان التیسر عالم عارف یا خدایه و تیسر

كُلُّ مَا قِيلَ إِلَى الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَحْكَامُ قَسَامًا بِالنُّبُوَّةِ وَالْإِيمَانِ
 ثُمَّ بَعَثَ مَوْلَاهُ عَادِي وَنَزَلَ مِنَ الرِّجَّةِ وَالْمَكَلِينَ حَتَّى يَصْلُحَ لَهُمْ **حاصل**
 مَعْنَى بَعْضِ أَهْلِ عِيَالِ ابْنِ كَمْدَحَاتٍ بِأَصْلِ مَعْنَى سَائِلًا إِذَا ابْتَدَأَ
 أَمْرًا فَيُتَابَعُهُ أَزْطَلَّ أَنْ كَانَ يَكُونُ حُورًا أَوْ مُتَبِعِينَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ
 مَقَاطِعِي بَاطِلٍ كَمَا سَدَّ دَفْعَ وَافِرٍ أَوْ غُلَطْنَابِرٍ أَوْ يَطْلُ مَثُورًا يَشَانُ
 قَوْلًا بَاطِلًا لَيْسَ بِكَ يَكُونُ اجْتِبَاءُكَ وَدَعَا غَيْبُ مَا عَلَيْهِ غَايَةُ بَاطِلًا
 كَمَا فَكَّرْتُ مُنْجِصٌ مُجْتَمِعٌ أَجْرٌ مِيرَادُ بَاطِلٍ أَوْ غَايَةُ أَحْكَامُ
 فَضِيلًا بِالنَّاسِ أَعْلَى الْأَعْضَاءِ كَيْدُ بَكَاةٍ كَيْدُ تَلْدَا أَوْ مَكَلِينَ
 اسْتَعْدَادُ عَائِلَتِكَ **أقول** بَعْدَ الْأَخْبَارِ عَنْ عَجْمَةِ عَارِئَةٍ وَكَأَنَّهَا
 تَطْلُغُ عِيَالَهَا بِأَمْرٍ مُجْتَمِعٍ بِالْفِعْلِ عَمٌّ وَأَشْهَرُ مِنَ النَّاسِ بِقَبُولِهِ وَلَا
 كَيْ لَا يَسْتَمِاقِي هَذَا الْأَوَانِ الَّذِي قَدْ كَثُرَ فِيهِ الْأَفْرَاءُ وَالْكُنْ
 وَالْمُهَنَّا وَشَهَادَةُ بِالْثَرَوَةِ يَعْزَمُ الْبَيَانُ يَدْفَعُ بَيْنَ الْجَلِيلِ
 الْخَاصُّ وَالنَّجَاجُ وَالنَّازِعُ وَالنَّحَاوَرُ وَاسْطَلَّ بَسْرُ الْأَمْرِ
 عَلَى الْبَعْضِ اسْتِجْزَالًا لَهُ وَالْطَّهَاءُ لِنَاثِرَةٍ يَكْفِي مَجْمُوعُ هَذَا
 الْأَحْوَالِ الْقِيُولُ لِلْأَقْوَالِ وَالْأَصْنَافِ إِلَى قِيلٍ وَقَالٍ ثُمَّ إِنَّ هَذَا

أَلْقُولُ مِنْ أَيْ دَجَلٍ كَانَ عَلُوٌّ قَطْعًا فِي حَوَالِ الشَّيْعَةِ وَأَصْحَابُهَا
 لِلشَّيْعَةِ إِلَى مَقَامِ الْأَمَامَةِ وَكَيْفَ نَقُولُ بِهَذَا الْقَوْلِ
 نَحْنُ الَّذِينَ نَرَوِي أَمْرًا لَمْ يَطْلُغْ مِنْ فَضَائِلِهِمْ وَعَلُوٌّ بِهِمْ
 إِلَى جَمِيعِ الشَّيْعَةِ إِلَّا الْغَيْبُ مَعْطُوفٌ وَنَرَوِي عِدَّةَ أَهْلِ
 إِنَّ الْأَمَامَ لَا يوصَفُ وَنَقُولُ أَنَّ حَقِيقَةَ الشَّيْعَةِ مِنْ شُعَاعِ
 اجْتِمَاعِهِمُ الشَّرِيفِيَّةِ فَكَيْفَ يُمْكِنُ أَنْ نَقُولَ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الشَّيْعَةِ
 يَصِلُ إِلَيْهِ كُلُّ مَا وَصَلَ إِلَى الْأَمَامِ فَضْلًا عَنْ الرِّجَّةِ فَإِنْ
 هَذَا الْقَوْلُ الْأَعْلُوِّيُّ الدِّينِيُّ وَنَجَاوَدٌ مِنْ أَحَدٍ بِالْبَعِيدِ
 فَإِنْ صَدَقَ الرَّوَاةُ تَلَمَّزُوا عَمَّهُ قَدْ غَلَا وَكَفَرُوا أَنْ كَذَبَ
 الرَّوَاةُ فَيُجَابَهُمْ عَلَى أَنْ يَكُونُوا يَتَعَرَّضُونَ **حاصل جواب**
 بَرْدِ كَوَارِ عَلَى اللَّهِ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ كَرَامَةً زَانًا مِنْ حُضُرٍ مِنْ جَنَّةٍ
 مَعْلُومٍ يَنْشُدُ كَمَا يَجْرَأُ كَرْتِ فَإِنَّ أَرْوَاحَهُمْ شَيْدَةً أَنْ تَكُونَ
 وَكَأَيِّ شَيْخٍ بِأَخْبَارِهَا يَنْدُ وَكَلِمَةً كَمَا دَالَتْ وَأَعْوَابُهَا
 مَهْدِيَّةً **پس** جَوَابُ فَرَمُودِ كَرْتِ بِأَمْرٍ مَشْهُورٍ كَمَا أَصْلُ
 نَدَا شَرِّهَا شَدُّ كَذِبًا بِأَمْرٍ مَحْضُوعٍ مَشْهُورٍ كَمَا دَالَتْ

مشهور شود که افترای و کذب بپشتان و شهدای دوع
بدون مشاهده در آن بینا شده و واقع شده در آن زمان در
میان مسلمانان خاصه و نشاء و شائع و گفتگو و خلالت پیدا
در آن زمان بعضی از مردم افترای و پنهان را بر طرف مقابل میمنت
ضایع کردن و بی پا کردن و خواستش کردن و کرد **پس چگونه**
جایز است یا این احوال قبول کردن اقوال مردم در باب بکد بکرد
چگونه جایز است گوش دادن و اعتنا کردن بقبول و نالی این مردم
پس بعد از همه اینها جواب اینست که این قوی را که این
معرض نیست داده غلو است قطعاً در باب شیعه از هر کسی
باشد و بلند بودن و بلند کردن شیعه است بمقام امامت و
چگونه ما قائل باین قول نمیشویم و حال آنکه ما اینم کسانی که
روایت میکنند که ظاهر شده از فضائل و علوم ائمه ظاهرین علیهم السلام
از برای جمیع شیعه مکرر الف با تمام و روایت میکنند بسیار
از اخبار را که مقام امام بوصف زنیاید میگوئیم که حقیقت
شیعه خلوص است از شعاع بدنه های شریفه ائمه علیهم السلام

پس چگونه ممکن است که بگوئیم که میرسد بیک از شیعیان
جمیع آنچه روایت شده است با امام علیه السلام چرا که بگوئیم از او
نرسیده نمیکند و بر عین میرسد پس بین این قول مکرر غلو
در دین و تجاوز از حد بین این **پس اگر حکایت کنندگان ضعیف**
گفته اند و صدق روایت کرده اند از آن کسی که روایت کرده اند
پس آن کس غلو کرده و کافر شده و اگر بگوید حکایت کرده
اند حساب ایشان با خدا است **قال** و لا بدوان يكون هذا
العالی معلوماً شخصاً یقینه لا یجوز لأحد ان یأخذ إلا
والمسائل الأخری هذا العالی بواسطه أو غیره امیطه و غیره
کلی احیاناً یغیر و یا حد عنه فمن له یغیره أو لم یأخذ
عنه فلیس له دین و سموه بالزکی الزایع **حاصل**
آنکه آن شخص معرض نیست داده که آیتها عن بگویند که آن عالمی
که جمیع فخرها با او میرسد از او باید بغیر او برسد باید عالمی
معلوم باشد و مشخص باشد بجهت ظاهر نیست از برای آنکه
اینکه اخذ کند احکام و مسائل خود را مگر آن عالم بواسطه

يا مبدون واسطه وذا جبث برجميع مردم كه اودا بشناسند
 وازا فاخذ كذبتن كس كه اودا شاخت يا ازا فاخذ نكره
 پس بنماز برآ او بنشد وناميد اندا شخص غاير وابر كن رابع
اقول ايضا في جوابه ان صدق الرواه قال قائل هذا القول
 مبطل وعن حليبه العقل غايل وان كذبا الرواه فحاشا لهم
 على الله وكيف يعقل صحة هذا القول وليس اليوم في جميع
 الشيعة من يدعي هذا المقام فعلى هذا هم بالتصميم يكفرون
 انفسهم فاننا والله لم نعرف شخصا يجيبنا الرجوع اليه دون
 غيره غير مولانا الحجة محمد بن الحسن صاحب الامر صلوات الله
 عليه ولا نعرف رجلا من الشيعة يجيب رجوع الكل اليه دون
 غيره فعلى هذا كل معاشر الشيعة كفار يعقون انفسهم
 وهذا القول محال من وجه اخر فاذن ذلك لعالم لا يخلو
 اما ان يفتي بالكتاب في الشبهة وما حجة على ما يفتي به
 فذلك ليس بجواب برجله دون غيره وجميع معناه الشيعة
 يعقون بالكتاب في الشبهة ويجوز الاخذ عنهم وليس فلكيا

وانشية تعين شخص خاص في زمان خاص بل امر ابا الاحد
 عن الرواه انفسا عموما **قال** الحجة عليه السلام واما الخواص
 الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجج عليكم
 واما حجة الله وفي الخطبة المقبولة انظر الى دخل بكلمتي
 قد روي حديثنا ونظر في حلالنا وحرماننا وعرف احكامنا
 فادعوا به حكما فاني حكمته عليكم احكاما الخبر فالرجوع الى حجة
 ليس حجة فيها على وجوب طاعة مخصوصة في زمانه فاذن لا يمكن
 حجة من كتاب في شئ فلا مذ وان يكون من معجزة وقرآن
 له المعجزة اليوم على وجوب تقليدنا يفتي من كتاب في شئ
 واجماع فذلك لا يحتاج الى معجزة وكل من يفتي بها يجوز
 الاخذ عنه ولا خصوصية لواحد خاص دون غيره وان كان
 تآني بمعجزة على وجوب طاعته في جميع الامور وان كان نكر في
 كتاب في لا شئ فان كان يفتي هذه الطاعة في هذا الزمان
 فابال صا حجة المعصية على الله فوجه لا يظهر فيه وبملاء
 الاخذ من فيها كما ثبت ظاهرا وروا وان كان لا يفتي فما

نَمْرُ الْحَجَرَةِ وَأَيُّهَا الرَّحْمَنُ وَجُودًا عَنِ هَذَا وَلَوْ أَدْعَى
 دَخَلَ هَذَا الْمَقَامَ وَلَمْ يَأْتِ بِحُجَّةٍ كَرِيمَةٍ حَقِيقَةٍ وَلَوْ أَنَّ
 لَا يَجْمَعُ عَلَيْهِ الْخَلْقُ مِنْ كُلِّ مَاجِيٍّ وَلَا تَحَالُفُ بَيْنَهُمُ الْإِسْلَامُ
 فَإِنَّ لَمْ يَلْبِسْ عَلَيْهِمْ قَتْلَ مَنْ يَوْمِهِ كَأَمِلَ الْبَابُ الْمَرْتَابُ وَ
 أَغْوَانُهُ وَإِنْ غَلِبَ عَلَيْهِمْ وَيَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالُوا بِالسَّاحِبِ
 الرَّهْمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَظْهَرُ وَاللَّهِ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَبْلَ
 ظُهُورِهِ إِلَّا وَتَكُنْتُ وَلَا يَأْخُذُ أَحَدٌ بَعْدَهُ قَبْلَ بَعْدِهِ لَا
 وَكَانَتْ بَعْدَهُ كَفَرٌ وَيُنَاقِ وَيَقْدِرُ فَصَلْنَا حُومَةَ الْجِهَادِ بِنِ
 وَمَا نَا الْقَبِيحَةِ كَمَا بَيَّنَّا إِذَا هَاقَ الْبَاطِلُ وَلَا يَجْلُ لِأَحَدٍ
 خُرُوجٌ وَلَا يَجْزِي وَلَا رَفْعٌ رَأْسُهُ وَلَا يَجْهَادُ حَتَّى تَخْرُجَ الْقَائِمُ
 الْمُنْتَظَرُ عَجَلَ اللَّهُ وَجْهَهُ حَقٌّ أَنَّ بَعْضَ الْقَهْمَاءِ تَرَكُوا كِتَابَ
 الْجِهَادِ فِي تَصْدِيقِهِمُ الْفَقْرَ لَعَدِمَ الْقَائِمُ فِي تَحْقِيقِ مَائِلِهِ
 قَبْلَهُمْ وَظَهَرَ أَنَّ الْقَوْلَ عَمَّا لَا أَنْ يَهْتَدِ مِنْ خَارِجِ هَذَا وَمَقْلُ
 شَيْئِهِ بِذَلِكَ دَوْمُكَ إِنْ رَجَلًا وَاجْتَابَ فِي طَهْرَانِ أَوْ أَطْفِ
 بِلَاوَالِجِدِّ مَثَلًا فِي بَيْتٍ لَا يَمُرُّ أَحَدٌ ذَكَرَ يَكُنْ عَلَى صُورَتِهِ

نَصْرٌ وَلَا آثَرٌ وَلَا مُنَجِّرٌ وَلَا دَعْوَةٌ ظَاهِرَةٌ يَجِبُ عَلَى أَحَدٍ
 أَنْ يَأْخُذَ عَنْهُ هَذَا كَلِيفًا لِعِبَادِ يَعْلَمُ الْقَبِيلَ وَجِبَ عَلَيْهِمْ
 أَنْ يَجِدُوهُ يَعْلَمُ الْحَجَرَةَ الرَّحْمَلُ وَلَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَمَّا
 أَيْهَا فَهَلْ هَذَا الْأَجْطَعُ عَشْوَاءُ وَقَدْ هَذَا الْأَقْدَرُ وَهَذَا
 وَقَدْ سَقَوَ بِلَدًا طَائِلٌ فَعَلَّ مَحْضٌ وَجُودٌ رَجُلٌ فِي أَصْحَفِ
 بِلَاوَالِجِدِّ عَمْرٍ مَعْرُوفٍ بِأَيْمِهِمْ وَلَا نَسْبَةٍ لَأَحَبِّ سَلْبٍ إِلَيْهِمْ
 عَنْ كُلِّ مَنْ لَمْ يَمُرُّ أَوْ مَنْ لَمْ يَأْخُذْ عَنْهُ نَقُودٌ بِأَيْمِهِمْ مِنْ بِلَا
 الْقَيْلِ وَفِيهِ الرِّكَازُ فِيهِ نَسَبُهُمْ **وَاللَّهُ** نَقُولُهُ أَنَّ وَ
 أَكَاثِرُ الشَّعْبَةِ فِي كُلِّ عَمْرٍ مَاتَ عَلَى بِلَاوَالِجِدِّ الشَّرَفِ دَلِيلُ
 الْقَيْلِ الْقَاطِعِ وَاجْتِمَاعُ الْمَذْهَبِ كَمَا شَرَحْنَا فِي الزَّمَامِ
 التَّوَابِصِ فِي جَبِّ عَلَى كُلِّ مَنْ طَلَعَ عَلَى دَلِيلِ الْأَعْيَانِ فِيهِ
 وَتَوَلَّيْنَاهُ وَالشَّرِيْعَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ عَلَى حَمْدِ الْإِجْمَاعِ وَالْمُطْلَقِ
 عَلَى ذَلِكَ بِالرَّكْنِ الرَّابِعِ وَلَا مُشَاخَرَةً فِي الْأَصْطِلَاحِ وَهَذَا
 قُلُوبُهُ أَوَّلُ الرِّوَايَةِ التَّوَابِصِ أَنْ مَعْرِفَةُ الْأَدْوَانِ لَا وَهْمُ
 وَجَائِدًا مَعْدًا بِلَاوَالِجِدِّ كَافِرٌ تَجَاوَلَهَا خَالٌ فَتَمَامُ عَيْنَا

بِهِ أَنْ كَرَّ جَرَفِ الْأَدِجَةِ ضَالَّ سَوَاءً بِجَمَلٍ مَعَا أَدَجِمْ
 وَأَجِدْ مِنْهَا أَمَّا الْجَهْلُ بِالشَّلَاةِ فَظَاهِرٌ وَأَمَّا الْجَهْلُ
 بِالرَّابِعِ فَإِنَّ غَرَضَنَا مِنْ جَمَلِهِ تَوْعَا كَمَا صَرَحْنَا بِهِ فِي جَمَلِهِ
 كُنْيَا وَبَحَلْنَا عَلَيْهِ فِي مَبَاحِثِنَا **وَالْمَرَادُ** بِالتَّوَعُّاتِ
 فِي شَيْءٍ أَلْ تَعَدُّ عَلَيْهِمْ التَّلَافُ فِي كُلِّ عَصِي خِيَارِ بَيْنِهِمْ يَدْفَعُ اللَّهُ
 هُنَا الْعِبَادَ وَيُغَيِّرُ أَسْلَابَهُ وَيُنْزِلُ الْأَرْوَاقَ وَيَبْرِكُ بَيْنَهُمْ
 وَدَعَا يَوْمَ يُلْطَفُ اللَّهُ بِبَارِئِ الْخَلْقِ فَأَنَّهُمْ الْمُسْتَغْنُونَ لِلْأَمَانَةِ
 فَأَمْرُهُمْ وَهُمْ الْمُتَقُونَ الصَّالِحُونَ الْمُتَجَرِّبُونَ الْفَاضِلُونَ
 الْمُتَعَادُونَ لِسَادَاتِهِمْ الْمُسْتَعِينُونَ فَهُمْ الْمُخْتَفُونَ لِأَسْمِ
 الشَّيْءِ وَالْمُنَافِعِ الْثَامَةِ الَّذِينَ فِيهِمْ الْأَنْبِيَاءُ عَالَمًا
 الْأَرْبَعَةُ وَالْقِسْلَةُ وَالْهَبَاءُ مَنْ كَرَّ جَرَفَانِ كَالْبَيْتِ
 فِي كُلِّ عَصِيرٍ مَوْثِقًا حَقِيقَةً بِالْإِيمَانِ وَهُوَ مُشَابِعٌ حَقِيقٌ
 لَهُ قَعْدٌ ضَلَّ فِي مَعْرِفَةِ إِمَامِيهِ إِذْ قَالَ إِمَامُهُ تَغْيِيرُ بَأْمِهِ
 وَبَيْتُهُ لَا شُعَاعَ وَكَرَّ تَعْلُ أَمَّهُ كَافِرٌ أَوْ مُشْرِكٌ بَلْ هُوَ
 مِنْ صُفْعَاءِ الْمِلَلِ الْضَالِّينَ فِي مَعْرِفَةِ مَبْدِ الْمَسْئَلَةِ

بِمَحْصُوصٍ بِالْإِقْنَاعِ بِعَرَفِهِ مِنْ أُمُورٍ دِينِيَةٍ وَلَيْسَ هَذَا الضَّلَالُ
 يُخْرِجُهُ عَنِ الدِّينِ وَالضَّلَالُ هُوَ قَدْ دَانَ السَّبِيلَ الْجَاهِلُ
 بِأَيِّ سَبِيلٍ كَانَ ضَالٌّ مِنْ ذَلِكَ السَّبِيلِ وَأَمَّا قُلْنَا ذَلِكَ
 لِأَوَّلِهِ ذَكَرَهَا هَاهُنَا وَكَرَّرُوهُ تَخَصُّصًا بِمَحْصُوصِهِ مَعَادَ
 اللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَأَنْ أَوْجِبَ عَلَى الْعِبَادِ
 مَا لَمْ يُوْجِبْهُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَالذَّلِيلُ عَلَى عَدَمِ مَعْرِفَةِ شَخْصِ
 بِمَحْصُوصِهِ عَدَمُ تَعْيِينِهِ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَى تَعْيِينِهِ وَيُظْهِرُ عَلَى ذَلِكَ
 آيَةً وَمُخَصَّرَةً مَنْ أَوْجِبَ الْيَوْمَ عَلَى النَّاسِ مَعْرِفَةَ شَخْصِ
 بِمَحْصُوصِهِ فَقَدْ أَبَدَ فِي الدِّينِ وَحُكْمٍ يُغَيِّرُ حُكْمَ دَسَائِلِ الْمَلِكِ
 وَغَيْرِ شَرِّهِ الْبَيْنِ وَالْإِلَهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ
 الْمُسَلِّينَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
 لَقَدْ صَدَّقَ الرَّجُلَانِ هَذَا الْإِعْتِقَادَ كُفْرًا وَتَوَكُّلاً
حَاصِلُ مَعْنَى فَرْمَايشِ آفَافِ مَرْخُومِ اعْلَى اللَّهِ مَعَانِيهِ
 وَدَفْعِ فِرَادِ الْخُلْدِ أَعْلَامَهُ وَتَارِبُهُمَا مِنْ مَعْرِفَةِ أَدْعَائِهِ
 اسْتَكْرَامِ جَوَابِ نَفَرِ مَعْرِفَتِهِ بِذِكْرِ أَعْرَافِهِ كَمَا

صادقند در اینکه کسی اعتقادش این باشد که لابد یکی از
شیعیان باید مشخص معلوم باشد بجهت وجایز نباشد
از برای احکام اخذ کردن و احکام دین را مگر از آن شخص
معتبر بواسطه باید و نواسطه واجب باشد بر جمیع مردم
شناختن او و اخذ مسائل از او و هر کس او را نشناسد با
مسائل از او نکند چه دین باشد و آن شخص معتبر دکن رابع
دین باشد پس اگر حکایت کند گان صادق باشند
هر کس باین اعتقاد باشد باطل است و از روی عقل و دلیل
عاطل و بی فیه است و اگر حکایت کند گان کاذبند و ندانند
پس حساب ایشان بر خدا است و چگونه مسئول است
صحت این قول و این اعتقاد نسبت بطایفه شیعه و خال
آنکه در میان جمیع ایشان یافت نمیشود احدی از علماء که
ادعا کند که من آن کسی هستم که باید جمیع مردم از من اخذ
مسائل و احکام دینی خود را بکنند بواسطه باید و نواسطه
و جایز نیست احدی مسائل و احکام از غیر من پس بنا بر این

نیست که این شخص معتبر را قریب شیعه نسبت داده شیعه
باید بقبولای خود ایشان خود ایشان کافر باشند و قبولای
خود ایشان تکفیر ایشان کند چنانکه یافت نمیشود عالمی
که بگوید جمیع مردم باید از من اخذ مسائل کنند از دیگر
پس بنا بر اینکه یافت نشد مدعی این مقام جمیع شیعه باید
بی دین باشند قبولای خودشان و با والله شناختن
شخص را که واجب باشد بر جمیع مردم و جایز نباشد بر جمیع
او غیر از مولای خود حق خدا بر جمیع خلق محمد بن الحسن
صاحب الامر صلوات الله علیه و علی شایسته کفی زاهد
میان شیعه که واجب باشد بر جمیع مردم باید و نواسطه
بغیر پس بنا بر این امرای که قیسه اند جمیع معاشرو
شیعه کفارند قبولای خودشان و از من قول و این اعتقاد
عالم است از جمعی دیگر و آن وجه اینست که آن عالم شخص
معتبر خالی از این نیست که حکم کند بکتاب نیست با آنکه
حاکم بودن خود را باید بجهت ایشان کند پس اگر کتاب

و سنت حکم میکنند و سنت حکمائ و کتابی است
 و کتابی است حجة خدا است و آن شخص نیز نمکش بکتاب
 و سنت حاکم بر مردم شد پس هر کس که سنت کرد کتاب و
 را قول او حجة است و سنت جنین بکتاب است اخصاص
 بغالب معنی ندارد و معقول نیست که سنت جنین شخصی معین
 بکتاب است حجت باشد و سنت جنین شخصی دیگر حجت
 نباشد و حال آنکه طووز و طرز سنت جنین اشخاص عباد
 مانند یکدیگر باشد و جمیع معنیها شیعہ فوی میدهند بکتاب
 و سنت و جابریاننا اخذ مسائل و احکام از ایشان و یافت
 نمیشود و کتابی است تعیین شخص خاص در زمان خاص بلکه
 ائمه علیهم السلام کرده اند مردم را که اخذ کنند مسائل و احکام
 و فیه خود را از او بان امین بطور عموم حضرت جعفر علیه
 السلام فرموده **و اما** خاصهائی که واقع میشود که در آن
 خاصه مسائل و احکامی است بقیه پس رجوع کنند و از آنها
 بر او بان حد ما بجهة انکاد ایشان حجت من میکنند بر شما و

من حجة خدا هستم **و در** حنظلیه مقبوله است که فرمود
 نظر کنید بکوی که از شیعہ باشد و از جمله شیعیان باشد
 که روایت کرده حدیث ما را و فکر و نظر کرده در حلال ما
 و حرام ما و دانسته احکام ما را **پس** راضی باشند یا نه
 حکم باشد از برای شما پس بدانست که من قرار داده ام و از
 حاکم بر شما ما آخر حدیث پس شخص خاص نیست حجة در کتاب
 و سنت بر وجوب طاعت او بخصوصیه در زمان او **پس** در
 صورتی که حجت در کتاب است بر وجوب طاعت شخص خاص
 نباشد پس لا بد است که معجزه داشته باشد که معجزه او
 دلالت کند او بخصوصیه حاکم است بر جمیع مردم نه دیگری
 و گفت از مرد صاحب معجزه در میان شیعہ که معجزه او دلالت
 کند که او حاکم است بر جمیع مردم نه دیگری و با قطع نظر از
 این مطلب بگوئیم که معجزه را از برای چهار چیز یاد کرده ایم
 معجزه اظهار کند از برای وجوب طاعت او که بی واضح است که
 چنین یکدیگر لیل آن کتاب خدا و سنت ائمه هدی علیهم السلام

و اجتماع شیعہ باشد کہ چنین چیزی محتاج بمعجزه نیست
 مگر کہ فتویٰ مذکور کتاب و سنت و اجتماع ظاهر است اخذ
 کردہ مسائل و احکام از او و هیچ خصوصیت ندارد این امر
 بمعجزه خاصہ نہ میرسد **و اگر** میاوردند معجزه را از برای اثبات
 کند و جواب طاعت خود را بر مردم در جمیع امور اگر چه احکام
 آن امور در کتاب و سنت نباشد پس اگر چنین طاعتی در این
 زمانها ممکن است و اظہار معجزه و اوست و باید کرد و اگر
 زمانها پس چہ شد است صاحب العصر علیہ السلام
 کہ بنفس نفیس خود ظاهر شدہ کہ معجزه اظہار کند مملو کند
 زمین را از عدل و قسط چنانکہ مملو شدہ است از ظلم و جور
و اگر روا نیست کہ چنین باشد پس چہ فایدا اینست در
 اظہار معجزه و اظہار کردن آن شخص نفی از وجوب طاعت خود
 بر مردم و بعد از آن چہ گفته شد بگوئیم کہ اگر آن شخص طاعت
 کند و جو طاعت خود را بر جمیع مردم و بیاورد معجزه را کہ
 حقیقت او ثابت شود و اگر معجزه را اظہار نکند البتہ

جمع شوند و در نزد او جماعی از مژگانہ و لا عالمی است
 با او منازعہ خواهند کرد پس اگر غالب نشود بر سلاطین کہ
 همان روز اول او کشته خواهد شد چنانکہ باب مرثیہ
 اعوان آن نام باب کشته شدند اگر غالب شود بر سلاطین
 و بتواند غالب شود بر چہ شد است صاحب الزمان را
 علیہ السلام کہ ظاهر میشود و واللہ بلند نمیشود علی قبل از ظهور
 او مگر آنکہ سرنگون خواهد شد و نمیکرد احد یقین را
 از مردم قبل از ظهور او مگر آنکہ بیعت کفر و نفاق
 خواهد بود و تحقیق کہ تفصیل دادیم ما حرام بودن جہاد را
 در زمان غیبت و کتاب خود از مافی الباطل و حلال نیست
 از برای احد خروج کردن و بیعت گرفتن و بلند کردن علم
 و جہاد کردن تا آنکہ **نکیر** بیزدن بیا بدقام منظر علیہ السلام
 فرجہ حیاتی آنکہ بعضی از فقہاء نوشته اند مسائل جہاد را
 در کتابها خود بجهت فایز بودن تحقیق مسائل جہاد
 در زمان غیبت پس آشکارا خود را بجهت این قول است

که صا در شور عالی از علای شیعه پس بطلب انکا
 دار و فراموش مکن و بعد آنچه گفته شد فکر کن که آیا نتوان
 میکند باین قول باطل هیچ صاحب شعور که اندک شعور
 داشته باشد که شخص احدی در طهران یا در اصفه بلاد
 هند باشد مثلا در خانه و میسر کنی از دانشا سدا و لیلی
 قائم نشده باشد بر خصوصیتش و معجزی دعوی ظاهر
 نکرده باشد و مع ذلک واجب باشد بر جمیع مردم که از او
 اخذ مسائل احکام و بقیه خود را کنند از غیر او **ایا امر**
 مکلفند که بی علم بطلب تمکین از او کنند و آیا واجب است
 بر ایشان که بی علم بجهت یا بی علم و عمل او را پیدا کنند حال آنکه
 مکلفین نکرده است خداوند عالم نصیحت را مگر بجهتی که او
 داده پس خط صاحب این قول نیست مگر مثل خط عشوان
 و مثل خط شکر که بر پهای خود نظر نکند و راه میبرد بر بلند
 و پنهان ها و سرنگون میشود و بنشیند برین قول و این اعتقاد
 مگر در قوه و دروغ و بهمان و آیا نظری میکند باین قول

عاطف و یا شخص خود شخصی در اصفه بلاد هند غیر
 معروف یا منم صاحب نسب طلب میشود باین امر کسی که
 او را شناسد یا از او اخذ مسائل احکام و بقیه نکند پناه و ^{معلم}
 از ابل بل عقل و قبا حاضرش درین و با واستغاثت میجویم
 و بر این بنسبها و آن چیزیکه ما میگوئیم اینست که بینکان شهر
 در عصر موجودند بدلیل کتابی است و دلیل عقل و اطاع ^{معلم}
 چنانکه شرح دادیم در الزام التواضیع پس واجب بر هر کس که
 مطلع شود بر دلیلی اعتماد کند یا بخر آن دلیل دلالت کرده و ^{حسب}
 دوستی یا بزرگان شیعه و دشمنان ایشان بطور اجماع و
 اصطلاح ^{مطالع} کردیم و این مطلب ازین راع نامیدیم و لا مسامحه
 و چیزی که گفتیم در اول کتاب الزام التواضیع معروف در کان لا
 و متکران بعد ازین کار و خطا اهل باین ضالست که را پس این
 است و باین نیست که مراد و مقصود ما از این بیان اینست که
 هر کس شناسد این چهار اگر اول معرفت خود و دوم معرفت سواد
 صلوات الله علیه و آله و سلم معروف است و سواد سواد است

مشیر کرام است خدایا پنجاه و پنج ساله شدی بجهت از اینها
 داشتند اما بجز این دکن از این اداکان معلومست که ضلالت
 و گمراهی است و اما بجز بزرگن تمام پیش بدو نینکه عرض ما اینست که
 هر کس در کان مشیر داشتند و ما گمراه است چنانکه صریح کردیم
 کتابها و دستگیر کردیم و در میانها و قافله و مرا اید از نوع این کن
 اینست که شخصی بداند که در میان اینها در زمان مشیر و در زمان
 و نیکان که بواسطه ایشان خداوند عالم دفع میکند شر او و بواسطه
 تهر میکند بلاء و او را نازل میکند و اگر او بر که ایشان دفعات است
 ایشان خداوند عالم دفع خداوند ایشان بر خلق نازل میکند بجهت آنکه ایشان
 سلطان امام علی و در امر و نهی و ایشان دفع صالح و غیر صالح
 و ایشان خداوند ساکنان خود را بجان بجهت ایشان و منقش اسم شریف
 چیست و متابعت را بطوریکه شاید بدیده اند از برای نام و از جمله
 مردگان بهر چیزان چنانکه اندک عین اندک من الی این خیر علی
 و از جمله ایشان چنانکه میسر کردیم که ندانند که در میان اینها در
 زمان مشیر که بجزی کرد اندام علی را اندک عین مشیر است

او از حق متابعت گیر گمراه است و معروف نام میجو که فانی در بیان گمراهی
 حقیقت نداند و فانی در بیان غیر که خود را در و نکند که او کافر است
 بلکه او در جمله معاصی است که گمراهی در این است اینست که بجهت
 اینست که گمراهی در میان است که میفاسد اینست که گمراهی که مسئله بصورت اندک
 او را خارج نمیکند و در میان گمراه با فانی و ما بجهت اینست
 جامع بر مسئله گمراه از راه آن مسئله که میسر آنچه که گمراهی در میان
 که ذکر کردیم آنها را فانی کتاب آواز نکردیم اندک ذایع شخص معصوم
 پناه بریم بخدا اینست که از اعلان بایست و در میان علامه میگویم و اینست که
 کم و بیش چیزها که خداوند بزرگوار و در میان و اینست که بجهت
 معرفت شخص معصوم معصوم نکردند حفاظت شخص معصوم را که عورت کند
 مومن را بجهت حفظ ظاهر کند بجهت بزرگوار و در میان که امر و نهی واجب کند
 بزرگوار شایع شخص معصوم را اینست که بجهت که بداند که در بین مسلم که
 غیر حکم رب العالین و غیر از شریعت اینست و اطاعت رب العالین
 صلوات الله علیه و من و علیکم یا ائمه الله ما و الله نعم الکاتبین و
 که حکم نماند که که خداوند مایل کردیم اینست که از اینست که

فاستكفرت بشخص معروض كإبراهيم كرم وشركت قال أعيان الله
 هو ما زلت غير كذا الولي والأيام كما لا يقبل شهادة التوحيد والزنا
 إلا بالولاية كذا لا يقبل الشهادة فالمعرفة بالولاية لا بمعرفة
 هذا التي يتوهم ويؤمنون به وبهم من بعضهم أنه يجبر واحد من
 بعضهم لا يجبر بل يقدر بالجماعة **حاصل** من بعض
 معروض أنك الشخص الذي يكون بدينا شاختا زلزلة وفي إمام
 منو جنانك قول منو شمان بوجود رسالتك مكرولا بيمين
 مقبول منو شمان معرف بولايت مكرم معرف **فصل** في معرفة الله
 واعتمادا وميكند فميكند منو شمان بعضا من أناس كذا الشخص منو شمان
 بكمز وبعضه يكون منو شمان منو شمان بله معقد منو شمان
أقول إن ثبت عند جوانا القول بمعرفة الشخصية لشيء كامل مجزأ
 هذا القول ظاهر ولكن لا شك في أنه كما لا يقبل شهادة التوحيد
 والزنا كذا بالولاية كذا لا يقبل الشهادة بالولاية إلا بالولاية
 أوليا يقيم والبراه من أعدائهم كما قال أمير المؤمنين عليه السلام من
 أحبك وأحب من أحبك وأبغض من أبغضك وبغضك من أبغضك

وأبغض من أبغضك وأحب من أبغضك وقد مر الاحاد والذات العلة
 وجوز لا يبرأ أوليا يقيم والبراه من أعدائهم وأن العدة للشيء
 مع العلم بأنه يتبع موال لا يلحق به بل ما جئت مقدم التبع
 شرط التبع ثم لا شك أن أدنى الأولياء بالولاية الصلحاء و
 الأعيان والعلماء والعرفاء ثم أصلح الصلحاء وأتقى الأتقياء و
 العلماء والشرع العرفاء أدنى بالولاية من هؤلاء منهم من يدعي
 تلك الكتاب والسير أن أشرف الشيعة من كل عصر الأركان وال
 النجباء منو شمان معرف بولايتهم فمن يقول بآيات النوازل
 وآيات التجدد عليهم السلام ولكن نوازل الشيعة منو شمان
 ككلمات وآية وهدى العباد وعقائد وأصنافهم في كل عصر كرم الله
 لشيء طوعا منهم في التجدد عليهم السلام نوازل الأولياء كذا كذا
 لا يقبل لعدائهم بالولاية لا يتجدد عليهم السلام وأما دعوى معرفة
 الحاضر فلا وزن محمد بن أبيه قال لا نوحى ما لم يوحى الله ولم
 يرد به كتاب ولا سنة ولا خبر ولا حديث ولا سنة في تعريف شيا من
 ما ساء بهم في كل عصر إن أمرته وعلى أعوامي ما ترى مما تحرموا

کردند اند و نقبا و نجبا اند نوعا اگر چه شناسیم اشخاص بغير اين چنانکه
 نقبا و نجبا را با عنا ايشان چنانکه ما بگوئيم يا رفيع و مستبدرم جمع
 دوستان آل محمد ^{علیهم السلام} و لكن خواص شيعة و خصم ايشان را مثل اهل ذمه
 و معذرو غار و امثال ايشان را در هر چه بگوئيم و مستبدرم بجهت
 حلوس ايشان و رد و حق آل محمد ^{علیهم السلام} چنانکه که دوست دارد ايشان را
 چنانکه ذکر کردیم مفعول نخواهد بود از عادت و حق که بال ^{عقل} می کند
 و اما واجب است معرفت شخص خاص از شيعة اين چنانکه به بعضی
 فاذ اند مغفون بر حق محمد و بر عبد الله علیه السلام فمجهله انکه با و
 نمیکند چنانکه اگر خدا واجب کرد و او را دوست بود و آن گاه دوستی
 و او را دوست گاه و نه دوستی و شناسان اين اشخاص معین با عنا ايشان و
 همان ابراهیم علیه السلام و اجزای و ابراهیم و ابراهیم و اما عدل اشخاص
 بر دو گونه است یکی که ما اعتقاد نکردیم بکفنه ام فاعلم انفسهم ^{شيعة}
 کامل و بکفر بودن آن فاعلم انکه اند بغير شيعة کامل مانع مالمی در کمال
 عوار و ايشان که نقبا با هم آماد دارد بغير اعتقاد معان و رد ايشان
 که حرمی را استطيع بنفشه و مانی بغير حشمتی ما مانع و مقتدریم

بعد از ايشان لكن شناسیم ايشان را و بنده هم مستبدر و واجب کنیم
 و واجب کنیم شناسان ايشان را چنانکه اگر اعتقاد که ايشان را احسانا
 شناختیم بغير فضل خدا بود و الا واجب نیست شرعا شناختن ايشان ^{بلكه}
 مراد ما از ذکر ايع همان دوستی و دشمنان آل محمد است و داخل
 دشمنان ايشانند هم بغير معرفت و واجب نیست دوستی ايشان و بيزگار
 از دشمنان ايشان بغير اعتقاد با عنا ايشان شناسیم بوع ايشان
 ضعیف شناسیم اشخاص ايشان را معنایا و الله اعلم ما مفعول کبر و صفا
 ايشان است که روايت شده در کتاب طه و در احادیث مؤمنه و در حدیث هلم بن
 مکر بن اعدیان جرج که قال و نفع اطلاق السر لم یجد القول
 صریحا اثری کلام لیس المرء ولا السید المرء ولا المرء لیس مرء کلام
 بطلان الاشارة اليها لانه ان كان کلاما بر ما يكون القول به جائزا
 و صحیحا فان هذا القول باطل و علمه ذکر و ان بامر من الخ لا يكون
 به کلاما و الحمد لله و لیکن کلاما بها هذا لعل طه العاید استاید
 حاصل مع سخن معروض است که منع کردن و بسیار ف کرده در کتب
 مرحوم و مستبدر و اعلم الله بغير ما و بیا هم اثر خود کلام است که کلاما

کند و اینکه معرفت شخصی معین با اشخاص معین واجب است و مراد
 از ارتقای کردن و نیافتن چنین معنی در کلام ایشان اینست که ایشان چنین
 چیزی را گفته اند و هر کس نیز بایشان میدهد دفع گفته و مراد من اینست
 که اگر در کلام ایشان چنین چیزی بود صحیح بود بجهت آنکه آن قول باطل غلط
 و کفر است اگر چه بر فرض محال در کلام ایشان هم باشد و الحمد لله که نیست
 در کلام ایشان چنین غلط فاسد کاسد **اقول** اصحاب الرجل یسئلون
 کلامیها علی الله فما هی و انما فی العالمین برهانها من تباينها القول
 بوجود العموم الشخصية فقد افترى علیها و هی کما افترى علیها
 البانیون لعمري الکفر بهذا القول لیس فیها دلائلها و قد ناء
 الرجل بها آثار برهانها و قد نساخها حیث اشعر بأنه لو صدقها
 کان کفرا و کان الحرمان ان یکفی بآیه لیس فیها و ساخنها اقدس من
 صدق هذا القول علیها حاصل معنی کلام آن مذکور است علی الله ما هی
 که مقررانند بر معنی و این قول منافست و راست میگوید که در کلام
 مرحوم و سید مرتضی علی الله ما هی تباينها که لایکند و بموجب
 شخصی کاملین و تحقیق که افتری باشند و بر دو گوارند و نقد ایشان

جماعتی نیستند و کفر پس انقضای شهادت ایشان و خارج نیست بگو
 بایشان و تحقیق که سوء ادب کرد اینهمه و تباينها ایشان که بفرموده الکفر
 که اگر چنین قولی از ایشان بود کفر بود چرا که ساخنها ایشان مندر است و آنست
 چنین قولی را بر فرض محال نیست بایشان و صدق من شرا و ابی که اگر نکند
 همین و بگوید که ساخنها ایشان اقدس است و صدق این قول فاسد از ایشان
قال و دلیل بطلان هذا القول انه ان کان عام و انفسی و اطلاق
 من الاعقاب الی الولاية لان هذا مناه محض لا بد ان یستمر أبدا
 انفسها و الولاية حاصل من نفسی انفسها نیست که دلیل بطلان این قول
 این است که اگر اینها عقاید من و نفس من و بلند و قدر من و بزرگوار
 بولایه چرا که مناه تحت و لا یفید لا بد می شود و منبسط می باشد
 خود و لا یفید **اقول** انفسها و الی الولاية من انفسها فان الولاية لایستحق
 ان یروا لایسان الباطل ما یحی لا یبطل انفسها من قبل ذلك لایستحق
 و الوجه بطلان الولاية انه لا یلزم من کونه شرا محض الولاية ان
 یتکون عام و انفس علیها فان معرمة الی الولاية شرا محض الولاية
 و لیس علیها من التوحید و لا یلزم منه و انفس معرمة الولاية شرا

مَعْرِفَةِ التَّوْحِيدِ التَّوَهُّدِ وَلَيْسَ بِأَمٍّ وَلَا أَعْلَى وَاتَّقِ مِنْهَا
 نَعْمَ فِي شَرْطِ مَعْنِيهَا مَا كَانَ الْوُضُوءُ شَرْطًا مَعْنِي الصَّلَاةِ وَلَيْسَ بِأَمٍّ
 مِنْهَا وَكَمَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ شَرْطٌ مَعْنِيهَا وَلَيْسَ بِأَمٍّ مِنْهَا وَلَا أَعْلَى وَاتَّقِ
 قُلُوبَ الشَّرْطِ أَمٍّ مِنَ الشَّرْطِ لِأَنَّ الشَّرْطَ أَبْدًا مَرِغَ الْمَشْرُوطُ الْمَشْرُوطُ
 هُوَ الْمَقْصُودُ بِالذَّاتِ فَكَيْفَ يَكُونُ بِالْأَعْلَى وَكَذَا هُوَ لَا يَدْرِي
 أَرَادَ مِنْ شَيْئِهَا أَوْ لَا يَدْرِي فَإِنَّ الشَّرْطَ أَبْدًا لَمْ يَخْضَرْ مِنَ الشَّرْطِ فَاتَّقِ
 الْمَقْصُودَ بِالْبَيْعِ وَالْإِعْتِنَاءَ بِالْمَشْرُوطِ أَكْثَرُ مِنْ كُلِّ بَيْعٍ وَذَلِكَ بِأَنَّ
 وَلَوْ قَالَ كَانَ لَا يَدْرِي أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الشَّيْءِ حَتَّى يَغْتَنِيهِ جَمِيعُ الْمَوَالِي
 كَانَ صَدَقًا وَحَقًّا وَلَكِنْ بَطْلَانُ ذَلِكَ أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْبَيْعِ
 غَيْرُ الدَّلِيلِ لِأَنَّ الشَّرْطَ لَا يَجُوزُ مَعْرِفَةُ الشَّيْءِ الْكَامِلِ لَيْسَ
 مِنَ الدِّينِ وَلَا مِنَ الدِّنِ هَبْ لِي مَخْلُوقًا مِنْ عِلْمِ الْإِسْلَامِ وَالْمَذْهَبِ وَكَفَى
 بِهَذَا بَطْلَانُ الْمَوْجُودِ قِيَامُ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ فَإِنَّ هَبْ لِي مَخْلُوقًا
 الْحَقُّ فِيهِ هَبْ لِي حَاصِلُ فَرَاغِشِ أَنْ يَزِيدَكَ أَعْلَى مَقَامِهِ
 أَهْلَكَ كَمَا مِنْ مَرَدِّهِ كَمَا أَوْزَدَ مِنْ قَوْلِ بَاطِلٍ لَيْسَ بِالْأَعْلَى
 بَلَدًا حَتَّى يَأْتِيَ بِالْبَاطِلِ كَمَا أَوْزَدَ لَيْسَ بِالْبَاطِلِ بَلَدًا حَتَّى يَأْتِيَ

مرد و قد و باطل بودن ما استدکد کرد پس این مرد باطل را باطلی ندکد
 وراه بطلان دلیل و اینست که لازم نیاید از بودن چیزی شرط
 صحیح است اینست آنچه را که واضع اعلم باشد از دلالت بجهت آنکه معرفت
 بغير شرط صحیح توجید است اشرف از توجید نیست و معرفت
 و دلالت شرط صحیح توجید است اشرف از توجید نیست و شرط صحیح
 آنهاست چنانچه وضو شرط صحیح نماز است اشرف از نماز نیست
 و باید که این شرط صحیح نماز است اشرف از نماز نیست پس
 شرط هم ترا از شرط نیست بلکه شرط همیشه فرع مشروط است
 و مشروط مقصود بالذات است پس این مرد باطل را باطلی ندکد
 و همچنین دلیل باطلی آورده که گفته که اگر چنین بود مشهور بود
 نباید باشد از اشعار و دلالت بجهت آنکه شرط همیشه محقق نیست
 از مشروط چرا که آن مقصود بالبیع است اعتناء بمشروط بیشتر
 در نزد مرتب و بیاض است این مطلب لکن اگر گفته بود
 اگر این قول مطلب محقق بود باید مشهور شود بطوری که همه بدان
 بدانند قول صدق و دلیل حق آورده بود بر بطلان باطلی لکن باطل

بودن آنچه را که خواستند کند واضح است نه اینکه که محتاج
ببذل آوردن نیست و سخن نیست که وجوب شناختن شخص
شیعه کامل از این است نه از مذمت واجب است استن
شناختن شخص کامل شیعه خلاف ضرورت اسلام و خلاف ضرورت
مذمت است و کفایت میکند در اطلاق بر اعطاء نبودن و
یافت شدن دلیلی بر آن که مذمت شیعه و یافت شدن فائز باشد
مولد دینان شیعه یا اینکه همیشه حق و میان اهل حق باشد
باشد باری با آنها و بنده فرمایند آتای مرقوم اعلی الله
مقام و انا برهان بر این است که منذ که شوند به غرضان
از فرمایش آن بزرگوار و شهادت مریض ایشان که در کتاب شیعه
و در کتب مشایخ سابق بر خود اعلی الله مقامهم یافت نمیشود
یا حدیثی یا کلامی که مؤمم این باشد که در هر زمان از حکومت
شعبه باید مختصرا باشد بکفر از شیعیان و همان یک ترک
باید ناطق باشد بر آن مرقوم باید کلمات ساکت باشد
خواه را که از آن یک نفر باشند یا نه پس بطریق دیگر که گفته

وصفت و اهر طور گفته شد و با هر شیخی بخوانند بچسباند
با این فرمایشات این بزرگوار و مریض ایشان که در کتاب و
نقشه و کلام مشایخ نیست بخوانند چسبند بعد از این هم
نابیند و لغتها بصاحبین مذمتی از برادر است بانه
نخواهند ماند چنانکه در او از همین رساله میفرمایند اللهم
العن من ابدع في الدين او غير شرعا من الشرع البين ما انا
بغير ما يند والعن من اوجب على المؤمنين اليوم الرجوع
الى واحد من غير من الفقهاء العالمين والعاملين و
العن من زعم ان من لم يعرفه ولم يأخذ عنه ليس من اهل
الدين يعني خداوند لعنت کن کنی را که در دین بدعت کرده
یا آنکه تعبیر از شرع را از شرع مبین و لعنت کن کبر که واجب
بر مؤمنین در این زمانه رجوع کردن بشخص احدی را از غیر او از
فقهائین عاملین و لعنت کن کبر که گمان کرد که هر کس فتنه
آن شخص را خدا را و خدا را از شخص احدی کند از اهل دین نیست
پس همانا که نخواهند فرایند را که دشمنان با ایشان باشند بدین

اینها بدست میبندند بطوریکه از هر زبانه غایب میمانند بگویند ما این
القول ایشان چنین گفتیم که در هر زمانها امر شریف منتهی بدین
نفره باشد مگر ما تابع و مقلد بود اند با صانع و ساکن با احوال
چنین فهمیدیم حال چنین اشخاص بسیار شبیه بحال بعضی از حیوانات
که چون از حیوانات خود از اقامه دلیل و برهان غایب میمانند میگویند
و بعضی خانه نگاه میکنند میخواهند که ماده و ذرات بگویم حال را
نی برود و بگویم حال را پس اگر این دلیل دلیل است که ما از حال
دخا و گفتار فلان بزرگ نوعا و هم بفرستند از فهمیدیم اگر چه
کلام او در کتابها او برخلاف آن مسئله باشد مگر مقابل هم میماند
بگویند که ما هم از حال و گفتار و نوعا و هم بفرستند از فهمیدیم اگر چه
فهمیدیم که همان بزرگ کلام را که در کتابها خود نوشته تا دلیل
و برهان ظاهر و باطن او یک بود و ظاهر و باطن او برخلاف
مسئله شما بود بگویم علم الحجة و الخبر و انما القلوب غیبه
فی غیبه و لقد عجب لما للذین و جانهم موجوده و لقد عجب من
قال لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله

